سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب دوازده صدوبه

مؤلف متن ابوالفضل بن مبارک علامی

محشی

شارح

مترجم

تاریخ تحریر نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۹

نام کاتب

موضوع تاریخ زبان فارسی عدد اوراق ۸۳

طول ۲۵ عرض ۲۲ شماره عمومی ۳۲۰۹۲

وقفی / خریداری تاریخ وقف ۱۳۸۳

ملاحظات

ادبیات - منشآت

ضمیمه دارد منشآت ابوالفضل علامی است

مربوط به ادبیات و نامه‌نگاری

اما بین هند و عراق که ... سالیست انکه چراغ قدردانی افروخته باید از قرة ان دوستی و حق شکایی بجا آورند

بنابر ... محبت از ان نقاوه دودمان عز و علا و عمده خاندان مجد و اعتلا ان است که نظر بر فنون عنایات

ایزدی که درباره این نیازمند عتبه کبریا است سلاطین روزگار ... خاقان زمان سلسله جنبان

آستانه مصادقت ... بوده همواره ... سبل و وسایل محبت ...

آن گوهر اکلیل سعادت با وجود ... بیشتر از همه طریق مراسلت گشاده چهره آرای خوب

کردار می شود خصوصاً که گلستان ... بهار ... تقرب اولیای دولت قاهره در آمده

قریب یافت دست داده باشد راه صفو نکده محبت و یکتا دلی گشوده از تقاضای همت ... ستان که مجمع

اقلیم ... هرچه خواهش ... استدعای مایه ... والسته جویبار ... منیر را

سیراب ساز دو درین هنگام که ... گیتی گشا شد چون مسامع اقدس رسانیدند

که ... سعادت ... شاه ... رسالت ... بوده باعث مزید

عاطفت ... بودند چون ... زده از حجاز ... آمده ... کرده

روانه فرمودیم تا جلایل مکارم و جزایل عاطفت ... دلنشین آن قرة العین سلطنت گردانند

دیگر چنان ... باطن قدسی پرتو ... که یکی از ... زمان محفل همایون را با ایلچی ... خطار ...

فرمایم ... ان دوحه دودمان اجلال ... ابلاغ رسانند و ... توقف ... احوال

زمان ... همواره جویای سوانح اقالیم بوده ...

میخواهیم ... که از خطا ... متبع ... آنچه از اوضاع آن ناحیت معلوم شده باشد

به تفصیل رقم زده کلک اختصاص گردانند که فرماندهی ... گیتی ... روش

با ... معدلت ... حالت ... حکمت ... تجربه کار و جنگ ...

که امروز ... اقتضیت کرم ... یکسان اند و ... زمان ...

بر و از ز صفت ناهی غراب بخشش کدام غار شهرت بر روی ور ارد و بجهت آنکه تربی از سخنان للولید لبی
بنز کدر رش نماید مقصد الخواص ابراهیم را فرستاده و هنگام که زبان زمان جهان نور دست این عتبه را بیالی
بازگشت ور ود ار او سپهر خلافت کنند زیاده نویسد و السلام و الاکرام
الحمد لله و کفی و السلام علی سید النبی المصطفی سید دنیا و الدین اصطفا ستار علی معشر الشرفا شهنشاه البحفا
چون ایمکی توجه خاطر اشرف اقدس مصروف بآنست که اولیای دولت قاهره از خاص و عام و کافه رعایا و سپاه
رعایا که و ابع بدایع حضرت منعم انده جلت نعماوه مرفه الحال و فارغ البال بوده در ادای مراسم عبادت
دلو ازم اطاعت مواظبت نمایند و بهیچ وجه من الوجوه به تسلط و تعدی ابنای روزگار بحال خلق
الله خصوصا جمهور فقرا و درویش نکرده و خلایق بقدر مقدور بوسیله حبل مازهوا امید ایشان و افره که بعنایت
الهی تفسیران مفوض بنام محفوظ و ملتزم باشند سیما حکام آن خیر البلاد و مستوطنان آن احسن البقاع
علی الخصوص زمره سنیه خاصه آن موقف معدنس کمحل ورود و جنود لا ایک و غایت مقصد و مقصود
صدر نشینان ملکوتیس من مها علی الادرا کیست مشغول فیوض و عواطف باشند بنا بر علیه هذا فرمان
که سال یکی از ملا دمان درگاه خلایق پناه برای جست و طن متصف بوده باشند کسب حاج ساخته باور ارات
رهنمای و انجایات لذلقود و اخلاص بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات سفر ستاده باشند
چون در سنه تسع و تسعمائه کرنعیقی یکنفر از ظلام زیاده اطاعت بیرون نهاده طریق بغی
نموده باعث تفرقه خاطر عباد الله گشته بنابر آن بجهت دفع و رفع فتنه باغیه و تخلیص بغو... زنگاید
اشرار متوجه صوب ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتائید الهی و توفیق نامتناهی تعالی کیسیارد
اقبال شمار را بکابل سپرده ارتفع شده و روزی چند بکابل مخیم سرادقات اجلال گشت الحمد لله که باز
و بهمه نما لقاحس طریق کرده شد و هرکس بر پاکه بخبث باطن و فتح سریرت خود خیالی فتنه کرده بود
بکلم عدم رفت بمره بمقتضای مهام ذاتیه و مراسم جبلی عفو جرایم محمد حکیم مرزا نموده کابل را باو

عنایت

۲
... دیم بشرطی که در مراسم شریعت و اساس جبلیه باید و در ترفیه احوال عباد الله جد و جهد بجای آورد
و بجا ساحت فرموده و در دار الخلافة مستقر را باید بطور ایالت شده و واسطه کورت و شمات انبطالیو بلده
مار مذکور ارسال حضرت برات جمع و رسته داد الله که مسند قصاص خفی شود و دیگر بمصوب ستی عیبه
مبنی مخدوم الملک و یکم الملک آنکه ابتدا اسواای مهیب در طومار مرقوم شده که شرفای عظام و قضات کرام
بعضی مصارف شریفه دیگر در حرکت معدی بر کلکتان رسانده باید که تفصیل آن مبلغ کمغشی که سنه الیهم
رسانیده باشند بمهر شرفای و قضات رسانیده و فرستند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شد که بعضی از
اشیای جزئیه تقیه که در نظر در آید و مبلغ وفا نکند بعضی مبلغ معهود در اصراف آن کرده اتباع نمایند
نمود بنابر آن تعیین آن مبلغ نشده و دیگر چنان بمسامع عالیه رسید که بعضی اشرار فجار به نسبت حضرت
زبده) الباب کمالات اکتساب شیخ عین الدین محمد هاشم شیرازی بمقتضای بغض و عداوت و حقد تهمتی کرده
و مستقام انوای و اهانت شار الیه شده بودند و در آن اثنای مذکور ساخته بودند که در رسال کرم ختم
نامی بامور شنیعه ساخته و فرستاده بود بعضی سخنان که موافق شریعت اطهر و مطابق ملت مطهر نبوده مندرج
بود محقق شد آن محض افترای و بهتان و عین کذب و طغیان بود نعوذ بالله من شرور انفسهم اصلا
و قطعا از مشار الیه امری و حرفی که مخالف معقول و منقول بوده باشد بسمع اشرف و اقدس رسیده باشد
و در آن باز که بعتبه بوسی مشرف شده بغیر از صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
امری معلوم خاطر اقدس نشد و باید که آن شرذمه فجره و حسده موحته را تادیب و تنبیه نمایند و مشار الیه را
از دست ظلم و ستم اهل فساد نجات بخشند و عجب از بعضی نا قصان که این افتراهای صریح کرده مردم
ابله و صبیان تصدیق نمایند اخفا نموده در مقام آزار آن فطر مردم میشوند باید که امثال این مردم را
از آن امکنه شریفه بیرون آورده راه دهند و خاطر اشرف را متوجه انتظام احوال مستوده مال
خود دانسته در آن بقاع قدسیه بادعیه مأثوره اشتغال نموده تا هنگام ملاقات حقایق احوال و سواد

ایام را ابلاغ نماید که هر آینه باعث مزید توجه عالی خواهد بود والسلام علی من اتبع الهدی شعر

به همه دهشا و مهر نگاشته شد مرقوم اختصاص یافت شکر ایزد جهان آرای را که نیک

عرصه و ملک های کشمیر خلط خورده بنام گرانسید مخالفان دست قاهره بنام خود رسیدند و آنه

هیشه بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد و هم آتش آ... باز او رنگ آرایی اهتی و همواره تحت نشینی

روا سی ما پیوستند آگاه دل اند کی تعلاوه می نیست به درتو ... بی بره کرم نعمت داد از بخشش

خود آورده چگونه در جهان شکوف و لطفها مترک که در ... نکار روی پیاپی با عنایات فرموده است

اسبحه از طایل عنایات الهی و جزایل عطایا پادشاهی که در صورت پوشش باین نیازمند درگاه الهی

بظهور آمده شکر آن بکدام زبان گفته آید که شرح شمه از آن در وسعت آباد دل نگنجد و درگاه

جبین ما بسته اند کی از بسیار بسی آن ... گنجایش داشته باشد لیکن از سمت سنجیده

و روشیت رسیده که بزرگان خدا اند کی از عطایای الهی را بی منتهای درگاه خداوندان

دولت میکویند تا بقدر خود شکر این مواهب و دلالت و نیاجراهی در راه نیک سر کردن

با وجود ضلالت افزونه بنا براه عقیدت و اخلاص اهرهی و آن از آنجمله آنکه در روزنده هم ماه امر

داد الهی سنه سی هفت که مین ... او برسات ... با دو باران در عده و دنشان داده اند بمقتضی

القای ربانی و الهام یزدانی اعز نیت کشمیر بجانب جان کشا افتاده نهضت فرموده بودیم با وجود آنکه اولیای

دولت را مرضی نبوده و آنها که بمزید عنایات اختصاص داشته رخصت سخن کردن در دربار گاه اعلی

خاقانی ماه داشتند بدوستی که سخن سر آن نیامزاج دان بعرض رسانیده نا ملایمی هوا و فزونی باران

را بعرض میرسانیدند چون رهنمای این شکوف ایزد جهان آرای بود ... قبول نیفتاد و ... آنچه

مذکور توجه فرموده بودیم و از بدایع عجیبه آنکه بهمین قدر دولت افزون که رایات اقبال از لاهور نهضت

فرموده در همان تاریخ کلاه بخت برگشته مرزا ... میرزا یوسف خان بعضی از اهو باشیان

کنیز

کنیز اتفاق نموده بغی ورزیده ... شده از غرایب عظمی آنکه در همان روز که برگشتی نشسته از

... لاهور ... صیغه ... عیسی ... از ... که یکی از بار یافتگان مجلس معلی نا گهانی سجده

بشدکه ... کلاه خسروی و تاج شاهی

... کلاه ... رایات اقبال ... رتبه بود که خطوط ... سر گشته رسیده داشته

... الهی ... شکر الهی بجای آورده دیگر

اهتمام ... اخلاص ... بی اخلاص ... اخلاص ... امور عجیبه آنکه

... کشید ... معذور العاقبه رسید از

... آباد خواهند فرستاد و خبر

... توفیق ... خواهد بود این

... طالع ... ستاره

... سهیل ... طلوع نماید آن ... مانده

... اصل ... برابند

آن ستاره اقبال ... اخلاص ... سلک ... بود ... بعات

بعضی ترکان حقیقت کیش که هم از آن گروه بوده ... آن مخذول را از ... کران

سر ... عطیات الهی ... برزبان رانده بود که از آغاز فساد ... بکو

عدم رفتن او کمتر از ... ماه زیاده از چهل روز ... کشیده و چون اهل محاسبه حساب کردند

... فتنه او ... سنه ... هفت روز آغاز ... بود

... شنبه ... شهر ... بود ... و چون کشمیر مستقر

رایات دولت ... آغاز داشته ... بیکباره ... رعایا ... آن دیار

توقف واقع شد و درین اثنا بر زبان الهام ترجمان گذشت که چه خوش باشد در هنگام نهضت رایات

هندوستان چون عساکر گردون اثر از گنگ عبور نمایند و در آن وقت برف بارد تا هندوستانیان

که داخل عسکر اقبال اند و بارها برف ندیده اند تماشای آن محظوظ و بهره مند گردند و هم از آنجا

از کثرت برودت باران گرم سیر آن سرزمین چه تن درد دهند که هم روی کشیده در رود

و هم جانب هند بنازم لطف پروردگار خود را که چگونه عنایت فرمود بیت همان زبان که ماند و ...

بعد از یکماه ازین سخن از گنگ گذشته بودیم که در اثنای راه برف باریدن گرفت و در آن

روز دوشنبه دفعه وقت برف بارید و سر منزل تمامی اهل غوا گشته به رسم سپاسِ این الهی را

چگونه توانم ادا کرد و بعد از چندین مورد الطاف الهی بید رقه اقبال ایزدی نوزدهم دی ماه

الهی بلاهور نزول اجلال واقع شد چون مهمات آنجا بود به عنایت الهی بانجام یافت بخاطر اقدس

چنان میرسید که چون کافه خلایق هندوستان خو کرده دیدار نور بخش ما بودند مدتیست که محروم اند

برای چون رسند تنها بیشتر از نور عالم افروز که دو ماه و چند بی مانده به توفیق ایزدی

متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان میرسید که بعد از فراغ جشن نوروزی

ممالک کشایی از بطون به منصه ظهور آید باید که شکرانه این مواهب عظمی بجای آورده بسرت

سیر ایی خاطر گردد منشور حضرت شاهنشاهی بنام عالیجاه مدبر جاده خان ...

بهترینه اعتضاد خلافت دو فرمانروایی اعتماد سلطنت و کشور کشایی قطب عالم شجاعت

و بختیار آب گوهر حقیقت و جان شیادی سیف مسلول بازوی شهنشاهی فرخ صفوف که

دشمن کاهی طراز آستین ابهت و جلال گوهر دولت اقبال اجداد ... امیر الامرای

الجیش معارک جهان ستانی و تقدمة العسکر منشور نقش خان امیر ... خلیفه الهی

اطوار کام بخشی و کامرانی مولد صدق تمهای صفوف محرم خاص ... در رفیق درار

الملک

5

ریاض دولت... ...للعمور کشای خلف الصدق اعظم و اعالی و اسطه العقد مفاخر

معانی مطرح انظار عنایت مورد والطاف قدسیت قدوه خواقین بلند مکان عمده مریدان اسعاد

نشان یار وفادار زبده جمهور سالار ... خانخانان سپهسالار مشمول شرایف عواطف

سلطانی و وفور جلایل مراحم جهانبانی افتخار ... استظهار یافته بداند که درین ایام عیش نشاط

در هنگام جشن و انبساط که اسباب بزمی آماده و ابواب عیش گشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش

الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر ختم رهنی بشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد و بجور

تعین شده بود رسید با وجود آنکه تمام ولایت مذکور در حوزه تصرف درآمده بود و افاغنه

طاغیه که در خلال جبال مختفی و متواری بودند در آن لشکر بملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند

و اکثر آن محذولان از ایشان نهیب رسانیده متوجه آستان بوسی میشوند چون امری ناگزیر از

پرده غیب ظاهر شده بود زمام احتیاط از دست دانایان لشکر رفته در شعاب صعوبات

کوه باز رو آمیشدند و تو زک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن محذولان از زور بازو

افغانیرون جسته از اطراف شانه جبال آن ناعاقبت اندیشان تیغ دست دراز

میکنند و هم چنین واحد الناس لشکر سراسیمه شده راه را از دست داده و جمعی

از کوه می افتند و درین اثنای عمده محرمان زبده مصاحبان و سار صاحب فطرت عالی

جنود ان متال بمثالی نقاوه مقربان درگاه خلاصه طلاده هوا خواه انجمن آرای حریم بالاشناسی

باریک بین دقایق آگاهی همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوت سرای وفا و اخلاص

نکته آمیز رموز عشق و محبت تحلیه حدایق خلوص صدق و عقیدت طالب تیز را رهرو

طلب و حق جوی عاشق اطوار حق گذاری رخ گوی نقش بند طراز معنی آفرینی نکته پرداز

سیاه هنر بانی و هم نشینی دقیقه یاب سرایر سلطانی رهرو شناس عالم مزاج دانی گره کشای

از الطاف العهد ... ازرار التسبیح بحر والنظر ...

رای ... ...

... جعفر

خاطر مشکل پسند مشغول نمای نماز الیکا بوند و سه حلقه دایره نگاه بسیار آن [illegible] بدو فخر انجمن و سخن برون
محافل و مجالس انیس خلوت قدس صاحب آن کشور را بخیر که خود او [illegible] ما با خنده بود و سبب آن
فدا شدن عمر [illegible] او اخلاص عظیم [illegible] با وجود خلق [illegible] کمال ما خلق داشت و تا کر عنا رسیاه
سراسر و خرم ازرده کی به نگاشت ناگهان لرزش [illegible] و خانه دران خطائی جهت اقامت [illegible] ببیت
و غالب منصب با او در هم شکست و سلوک برای که بمهد انکار حیث احتیاط نمود و در طلب آنجا
مدام صحبتی و مخبت کردید ازین واقعه جانب فرساد و نه فرا منتی منفعل شد و بناکامل فیض
و مکدر شده و خاطر دریا مخاطر غبار آلوده کرد و اگرچه مزاج کریم رو ان شاه راه و فا و عاقل است
کردگار قبله گاه خود جان نثاری و مطابق مسارعی تا یکی از جنیبه و رشته آن بود کرد و صفات ملیه
و تردد ات ارجمند انیمی نطبو سبجه از صدور این مصیبت اتفاقی ملالت تمامی روی نموده
اقسام حزن و اندوه بیرا مون خاطر املکل گشت افسوس از اسلوب که باده این صحانه دره
آلوده است و ثبات این سلک بستان بلا بل اندوه عالم برا ثبت تشنه نسب مقر لیست به نذر
مشکل این نیم رادرپی گذار نیست و عاقبت این سودا را در سر کار تبی لوا طم به عنق المعاش
که آمد الحی بنده معهم بکار باشد که واشت کرضه و مظنوم شده منقش و در احساس و ترتیب بیم
و آن مطوفات و مهر با نیهائی که مارا با او بوده ظاهر سعید بود ندیم ما از نا بت ظاهر الثبات و کلام
انعام بیت کرم نا کسی که دور ادما با خلاص و عقیدت رفته با او را چه قدر بخواهم اگرچه بیدبه مکند
این مطور شده خاطر فشار را بسا منی شده ست اما بون اموام کار داریم این کره در دل ما
که امید دل کرازین واقعه چگونه شیت کدام دیده نخواهد چگون نیست این بوده
که دست تنی و که دست نمی است و این بیده خاک بر کردنی و ابنا سنتی بوند انجمنم بر بنشینید
و خند با بها امجم خفیفی اگرچه صفت خیالی آن مسافر ابد عدم در حبس نظره الاحاطه است و بدا

شمایل

فی الحال آن بار عالم قدم صبور احتیاج ... که بالنیها کی و پنهان شدن شیخ خیالی ملازم
در تار طرز ور بیل عزو حقیقت قربن جه تعاون خواهد بود با طرانظار ... کرد اقتضای ترکیب عناصر
و موالیه ... تقاضای ظاهری ان عدم الملک ... و عالم عظیم و ... باطن راه یافته که عبادت
در بقیه آن کوتاه است و اشارت ... لوایی خدا خواه ... دیده ... و بابره ... مسکونه
ست که انجمن از کتم عدم لوجود و حی آید از ملک وجود با انقطاع سید و دو با راه و مکمل نظام ... نمی
بار صبر و سیدان ست ... جز نمود شدن ست ... و مضبوطت انور از رضا ... البی و تسلیم
انقیاد از پی حبل قویم و مهر مستقیم نیست باید که آن رکن سلطنت شیوه را ه صابرت ... پیش
گرفته از اراده خود بگذشته با اراده الهی ساخته و بقیه الفاس تقمیه صرف رضیات واجب تعالی
و لوکارحق است شناسی و ذکر حق جوی یا خود سید انکه تعجبی از قید تعلیه نجات یابند بمنزل
تحقیق ... و جهر گیا تم با سا و هر الوجود انبعض وقت آنکه ... ادامی وظائف نشکر این عطیه
عظمی که ... بعنبه حقیقت بهره وافر دارد و اشتغال نموده وجود با وجود ما را النمت کبری
شمرد و صیالی کند که وردان تا کرا ن حبیره و قافله قنا محل اقامت ازین سرای فنا تر ... دادن
باره فادر ... همه آن ... بود و مست و او را ... و وقت از عطایای ... البی سید السیم ... خوده
طامعه نماید که ظرافت بودن او و بسیخواهد بود و حق سبحانه او را در سایه دولت ابد پیوند ما مجبور
کرده تا ... ابدارک سعادت اوکا کارو ... امید از مسموع این ... خبر جهت تدارک قطلا
بنده الملک را چه توده دل را ... و به اوضاع ... یقین ... و بشارت آید رز روبی ...
... راندک ... چه را صل نموده آن ملک ... رضوره ... در آورده ... کاظم
... محمد و بالکل فارغ شده ... العالی و رس تر ... و در الملاطفه العالیه ... دعات
اقبال ... بولا خاطر اشرف ... شد ... آن رکن السلطنت رسیده ...

زمرسطاوی آن شمایم ارادت و صفا فلح وارفع شان آن بنیاد مسعودیت و وفا لایح بود فی الجمله اصغای
آن باعث اطمینان و صفای دل شده نوازشها که در باب تسخیر و کمک خاطر آورده به تفصیل نوشته بود
بوضوح پیوست و همه بشرف تحسین و محل استحسان رسید و از روی فوز روا شد و کمال نجابت او غریب
ست که خاطر از صوب کمک [illegible] لطوری که نوشته بود هیچ تعهد تسخیر و کمک تا حس وجوه نماید و با اوقات
تمام فیلان و تعلیس آن ملک را خود بنظر اشرف اقدس بگذراند و تو زودی مگر کو خاطر او برآید و آنکه
در باب استغفار جرایم و استدعای گناهکاران عنایت شان بنام او و عرضه [illegible] شناسان جانب نظر رسولی
نوشته بودند مدرجه تلقی و تسلی کرده و مناشیر عالیه مطابق استدعای اصدار یافت و یقین که
معالی که بجهت گناهکاران تعین خواهد شد و فراخور حد گناهکاری و صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرستادن
ایلچیان و عالم و کنکه خیال نموده ست اگر خود می آیند اولی و انسب بود بهر حال آنچه مقتضای
حال باشد بعمل آورد و آنکه در باب فرستادن فیلبانان اعتمادی التماس نموده بود به مسامع قبول رسید
آنکه درو اذنی فرستادن شیخ ابراهیم سیکری در دال صوبه کجرات استدعا نموده بود معلوم [illegible] اعتضاد
الملک است که در وقتی که ما بدولت و اقبال خود به دار الخلافه العالیه نزول اجلال و در [illegible] مهمات
زمین در نتیجه آن حوالی باو رجوع میشود و از رفتن او بان حدود ان قدر فایده نمی نماید که این خدمات
معطل توان ماند و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هرگاه که آن اقبال الخلافه متوجه فتح
دکن شود ایشان را کی نگاه دارد و یا ملازمت فرستد مناسب آن و فرزندان [illegible] و دیران [illegible] در این دو
معلی بمضمون منیت که اگر بخدمات حضور شرف بیابند یک لمحه از پیش نظر دور نمانند بی تکلف حاجا
اشرف آن میخواهد که او و فرزندان او همه پیش ما باشند و کوشش برانجا نهضت رایات
نصرت آیات داشته باشند اگر در این زودی سعادت بستقر سریر خلافه واقع شده حسن
شوق آنست که فرزندان را بخدمت فرستند اگر معلوم شود که چندگاه سیر و شکار بنجاب شغل لم

چون

6

چون موید افت [illegible] بر جا که لوا جمع نزول داشت در انجا گاه داشته متوجه
[illegible] بایالت شود و فرمان [illegible] اعوام [illegible] شاهنشاهی و وفور مراحم ظل الهی متسع و ممتاز
بوده بدانند که در این [illegible] جنت آغاز فرخنده انجام که اوایل بهارست و زمان اعتدال لیل
و نهار خاطر فیض [illegible] معمور [illegible] انواع لطایف میاید طراوت
در ساحت آب و هوا باعتدال رسیده و ابتسام و اهتزاز بهارستان منشور بکمال پیوسته کوس
نوروزی [illegible] عالم آرایی و جهانگیری [illegible] در انداخته افتاب عالمتاب فیض رسان مراتب
عناصر و موالید و جنبش [illegible] جا نهانی از رسیده را سلسله جنبان شوق آمده طراوت جو آثار زلی بخشش
7 [illegible] ارباب ذوق شده و بهاری بروح نباتی در قالب حیات نوباوهای عالم آب و گل
دمیده و ابر از دیدی پاپی نور رسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شسته و شوی داده صد دی
آب هر ز معنی [illegible] هوش [illegible] دیده و [illegible] بار میان
انظار رحمة و آثار تربیت تجدید یافته آبای علوی با امهات سفلی اتساق و انتظام تازه گرفته
احسام [illegible] را باجرام سماوی ارتباط و التیام جدید پذیرفته [illegible] نقش فریبنده میکند
ابدیع قوانی نامه در کارخانه تکوین زبان سبزه [illegible] حلقه زرق و [illegible] زبان
حال میگوید [illegible] زاهد شگفت گل توبه مرده هنوز [illegible] باد [illegible] افسرده هنوز از تماشای
افتاب [illegible] که صد چشمه خورشید تو افسرده هنوز [illegible] برگ درختان [illegible] غفلت
[illegible] زاویه [illegible] دیر [illegible] ترانه [illegible] خورشید که
[illegible] گل [illegible] از شاخ [illegible] میوه [illegible] نگاه کن که جون اغصان
[illegible] ترا زاتش [illegible] مشهود و [illegible] ارباب و [illegible] دانش [illegible] که در نوبت [illegible] نگام
رسیدن [illegible] اعظمیت [illegible] اعتدال ربعی [illegible] عالم [illegible] آلودگان خطه خاک قدر

موقف

نظر افت و جمعیت [illegible] و [illegible] دوام [illegible] که [illegible] ارادهای و [illegible]

موانست کبوتران کرد [illegible] و [illegible] لطف کبوتر [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] فنون [illegible] که [illegible]

از زوایج سعادت [illegible] و [illegible] کام [illegible]

[illegible] دولت کشاده [illegible] که [illegible]

[illegible] آرزو [illegible] ساعت [illegible] مباسع [illegible] سلطنت [illegible]

خان [illegible] اسباب [illegible] و اقسام [illegible] صحبت [illegible]

در [illegible] کبوتران [illegible] سلطان [illegible] اسباب [illegible]

ساعت و [illegible] مشاهده کبوتران [illegible] عشق [illegible] خاطر [illegible]

گشت [illegible] عجیب که [illegible] عشق [illegible] ماوراء النهر [illegible]

عشق [illegible] که [illegible] [illegible] سایه [illegible]

[illegible] و [illegible] صحبت [illegible] کبوتر [illegible]

در [illegible] شاخ [illegible] شاخ کبوتران را [illegible] میدانند که [illegible]

طوایف [illegible] نسبت [illegible] کرد [illegible] جان [illegible]

[illegible] کبوتران [illegible] عجیب [illegible] علوم [illegible]

در ماوراء النهر [illegible] کبوتران [illegible] سلامت [illegible]

[illegible] بال [illegible] کشاده [illegible]

[illegible] مرغ [illegible] که [illegible]

[illegible] کرم [illegible]

در ابر [illegible] کبوتر [illegible] [illegible] و [illegible]

بهواری

الحق [illegible] کبوتر [illegible] الحق [illegible] کبوتران [illegible]

[illegible] کبوتران [illegible] [illegible] کبوتران [illegible]

این کبوتران [illegible] بال [illegible] کبوتر [illegible]

مجالست و دولت [illegible] اما [illegible] تشخیص [illegible]

[illegible] السلطنت [illegible] کبوتران [illegible]

از [illegible] سلاطین [illegible] ضبط [illegible]

[illegible] الملک [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] کبوتران [illegible]

[illegible] کبوتران [illegible]

[illegible] سلیمان را چون [illegible] زبان [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible] عشق [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] میباید که چون [illegible]

و اقبال [illegible] بوسیله [illegible] احوال [illegible]

[illegible] بارگاه [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] تازه [illegible]

[illegible] دولت [illegible] عشق [illegible]

[illegible] این پادشاه [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] خاندان [illegible] جمیله [illegible]

آرزوی [illegible] آنست که بتوفیق الهی [illegible] حضرت ظل الهی [illegible]

سبز کوهی

و ابر از انواع هنر و اصناف شعبده تدرو که دنیا فی [illegible] و حامیم [illegible] سلالهٔ خاندان آفاق

و القاب و جود عالی دولت و اقبال ملاذ [illegible] پی صورت هوا [illegible] بیت [illegible] که [illegible]

مشهور فی الاکناف و الاطراف [illegible] من الاوصاف [illegible] سلالهٔ عشق البنام [illegible]

و میگویند که امید از ترزد و پی بسیار و در تر پی [illegible] کار تسجادات [illegible] شده زنیجا و در

جوانی در سر ایشاد [illegible] و میخواهد که با فرزندان و زنان [illegible] ملازمت بوده خدمات [illegible]

که مورث انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر که [illegible] آید و اگر ضمیر پی مشوق تمام

بر آورده بود اما الحمد الله که آخر عاشقی این مشیر مشوقی سر افراز گشته [illegible] داد ار سبیل اتفاق

و طالبان درگاه خصوصا از آن پیشوایی در باب طلب آنست که امر الالیست و از این [illegible]

بپیچیده اجازت هوا و هوس که در مجالس [illegible] اجتناب [illegible] باید [illegible] بسازد و

با شهر ورده و دیگر سر خیل [illegible] که اگر چه نام ما در [illegible] و در دیدهٔ اهل اسافی [illegible] است و

سر خیل [illegible] اگر چه [illegible] کرد [illegible] فرزند بلند [illegible] زبان حال او با این بیت [illegible]

[illegible] که یک ساز یک تیز تر میخ سیک بپر [illegible] بیشتر و سر بالا [illegible] کلاه و در بالا روی

از شغل کم [illegible] و مشوق [illegible] سر کرم [illegible] آن بیت [illegible] معنی [illegible]

مشقباران در پی او است و آن [illegible] یعنی باده کناره در رکه [illegible] بادن [illegible]

و ریخته جنون و در پای مشقباران می اندازد و سایر کبوتران اندر [illegible] که [illegible]

[illegible] اتصالی در زند برخی از آنها بر کنار [illegible] در رتبه و طایفه [illegible]

اند با الاصول [illegible] زبان حال کبوتران فارغ بال است تمام این کهن سالان نو رسیده بهر [illegible]

توقع از الطاف اعضاء الملک دارند که ادام ما را بابای و عشایر و تمام قبایل خود [illegible]

سر با شان ملایک آشیان که بام دولت و کاخ رفعت ست مشرف شده ایم [illegible] خود [illegible]

وشوقهار

۸ دیگر

وشوقهار او [illegible] نیایم [illegible] بار [illegible] لشانند و بیرون باینها بالفت [illegible] قبایل کبوتران تمام

از [illegible] اگر کسی [illegible] باشند و [illegible] بار الیه [illegible] که کرو که [illegible] نویسند [illegible]

آن اعتماد الخلافت [illegible] نهان [illegible] در راه است باید که در [illegible] مقدر رسانید النا [illegible]

در صورت کبوترهای نو رسیده [illegible] حرکت خواهد شد و حصر آن [illegible] نوازش [illegible]

عنایت خواهیم فرمود اگر در آن باب تاخیر می نماید از آنچه اعتماد السلطنت در باب [illegible]

از آن کبوتر [illegible] خواهیم فرمود [illegible] حکمت [illegible]

۹ [illegible] آیات حق شناس حقیقت اساس و اقتضا موافق معارف و معانی سالک مسالک [illegible]

و کار [illegible] که [illegible] اعظم حکمت الهی که [illegible] در [illegible] مجلس خاص

[illegible] خانهٔ اخلاص [illegible] افاضل ایام [illegible] حکیم [illegible] بجلالی

توجهات ظل الهی و [illegible] شاهنشاهی [illegible] مستبشر بوده [illegible] که [illegible]

روایات [illegible] وجه [illegible] زمین [illegible] ولایت [illegible]

محمود و [illegible] صحبت است با این [illegible] درگاه کبریا شده [illegible] گلستان

[illegible] بهار [illegible] قدرت [illegible] و کار [illegible] باطن بر آورده [illegible]

[illegible] زمین [illegible] الله [illegible] که [illegible] آن ولایت که از

کلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون مملو و مشحون بود [illegible] شاهزاده های کامکار [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] که طیور را وجود بال و پر [illegible] مشکل تواند کرد

[illegible] فهمیدیم که چندین [illegible] که [illegible] اشکال [illegible]

دارد [illegible] گذشت [illegible] کوه [illegible]

قریب [illegible] کوه [illegible] فارغ بال [illegible] گذشت و دیگر [illegible] اوقات [illegible]

الکلامه لاهو ... طلاب ... [illegible] ... کذشته ... بهجت از التذاذ روحانی

وحبانی ... سلوک ... [illegible] ... در عنفوان

کوساله ... [illegible] ... کابل ... [illegible]

... [illegible] ... انسانی ...

بکمال ... [illegible] ... بنظر ... استقصی ...

... [illegible] ... اوایل رسیده بود ...

... [illegible] ... شهر شوال سنه ... [illegible]

... [illegible] ... حقیقت کمالات ...

دقیقه ... حقایق معانی ... [illegible] ... قدسی

طالب ... [illegible] ... اکثر ...

دولت ابد مقرون ... سلطنت ... سلطان ... [illegible]

فانی ... [illegible] ... قدسی

کذاشت ... [illegible] ... تخمینه

... [illegible] ... عالم ... [illegible]

عالم بقا ... [illegible] ... روح پاک ... [illegible]

خاکدان ... [illegible] ... عالم اسباب ... [illegible]

حقیقت شناسان ... [illegible] ... دقایق

کتب ... [illegible] ... حکمت ...

والیقین هوشیاری ... [illegible] ... باشد

سعادت

۹

... [illegible] ... علم ...

... [illegible] ... رضا ...

... [illegible] ... خویش ...

... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... از

... [illegible] ... او دو ماه الی

... [illegible] ... حقایق ... [illegible]

... [illegible] ... الطاف ...

... [illegible] ... کمالات ... [illegible]

علوم ... [illegible] ... الدولت ... [illegible] ... ظلمت

... [illegible] ... آمده ...

حادثه ... [illegible] ... ازلی ...

... [illegible] ... حکمت ... [illegible]

... [illegible] ... کمال ... [illegible]

... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

... [illegible] ... ابدیا

... [illegible] ... شوال ... [illegible]

... [illegible] ... کردند

... [illegible] ... سعادت ...

... [illegible] ... رسید ...

مسافرین

۱۰

و اختیار

[illegible] الشيخين [illegible] المعدة فانه [illegible] شاه [illegible]
[illegible] حقوق ما [illegible]
[illegible] با [illegible] كرد [illegible]
[illegible] متوجه این [illegible] شیخ کاملی
اهل الله [illegible] عبادات [illegible] عبادات و طاعات را
[illegible] السنه [illegible] و دنیا [illegible]
نمود [illegible] را
[illegible] اهل ادیان [illegible] که [illegible] کی از دور [illegible] کاه [illegible]
کی اراده این مطالب کرد که ما قبول [illegible] في الواقع [illegible] و این
[illegible] شده بود [illegible] و [illegible] این را در راز
[illegible] ثواب اخروی را [illegible] که [illegible] والده
[illegible] اسباب [illegible] آخرت [illegible] و [illegible]
[illegible] خیالات باطل [illegible] خود که [illegible] و [illegible]
مشغول بوده [illegible] باشد [illegible] شده دست و اکر
[illegible] الهی [illegible] بود [illegible] حاصل کردن [illegible] وقت [illegible] متوجه
[illegible] که اهل عیال خویش و فرزندان را همراه [illegible] میکردم [illegible]
شده بوده [illegible] و اهل عیال و فرزندان
خود را [illegible] که [illegible] من از سفر [illegible] که [illegible] در [illegible] فرزند
[illegible] نیست [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] قبول [illegible]

علیا

علیا [illegible] عاطفت شاهنشاهی این [illegible] را [illegible] با [illegible] و اهل و عیال [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] که چون [illegible] الوان [illegible] هر [illegible] شود [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] که [illegible]
[illegible] فرستادم [illegible] آزادی [illegible] که [illegible]
که این [illegible] صورت [illegible] خواهد [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] خاطر [illegible]
اکر [illegible] اما [illegible] هیچ [illegible] که [illegible]
[illegible] کرده [illegible] عنایت و عاطفت [illegible] که این [illegible]
[illegible] اکنون هم [illegible] است و هیچ [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آمدن [illegible] که از فرقت [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] ظاهری و معنوی [illegible] بوده
[illegible] خاطر [illegible] بود که [illegible] سلطان [illegible] کنون
[illegible] شده است [illegible] این [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] باشد که
[illegible] آستان بوسی کرده
[illegible] این [illegible] الهی [illegible] عاطفت
[illegible] شاهنشاهی [illegible] که [illegible] سلطنت [illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible] دولت [illegible] و باشند [illegible]

امانت دا مالت رعایا [illegible] داد و انجام نماید که حال [illegible] و [illegible] او
وعنان آسان گردد که بین [illegible] از [illegible] از زن [illegible] کامل
کوشش کند [illegible] عامل [illegible] با [illegible]
رعایا [illegible] نگرده [illegible]
رعایا [illegible] ایشان [illegible] بعمل [illegible] نوبت [illegible]
خود باید [illegible] از [illegible]
که [illegible] بنیاید [illegible] ادی [illegible]
[illegible] باید [illegible] معامله [illegible]
دست [illegible] کار [illegible] و [illegible]
در آن [illegible] شود و [illegible] بعمل [illegible] کار [illegible] و هر کاری که از
[illegible] شود [illegible] از [illegible] دیگران وقت
شود [illegible] آن [illegible] از [illegible] باشند [illegible]
[illegible] او باشد که آدمی [illegible] گناه [illegible]
اختیار میکند آدمی باشد که بی گناه [illegible] او [illegible] گناه [illegible]
کار [illegible] از این عبارت [illegible] است [illegible]
خدا [illegible] پادشاهی [illegible]
عبارت از [illegible] خلق [illegible]
زبان خود [illegible] معامله [illegible] زبان [illegible]
و [illegible] بهار [illegible]

وامانت

وامانت [illegible] و امراض و اکثار [illegible] کاران [illegible] از [illegible] گروه [illegible]
[illegible]
[illegible] مقید [illegible] بود [illegible]
[illegible] کینه [illegible] و اگر [illegible] که [illegible]
[illegible] این [illegible] اند [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] راستی [illegible]
[illegible] کند که [illegible]
هر کدام [illegible] را [illegible] شهرت [illegible]
[illegible] این جماعه [illegible] بدکاران دیگر
خوب اند اما [illegible] را از دست [illegible] کرده [illegible]
که [illegible] کنند و از [illegible] جز در [illegible] یکی [illegible] کنند
و از [illegible] که [illegible] دوستی [illegible]
[illegible] را از [illegible] بدکاران [illegible] اطراف
و [illegible] خود [illegible] از [illegible] اکنون [illegible]
دانش [illegible] کمال [illegible] نماید که [illegible] از طبقات مردم [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] کار [illegible] غافل باشند و خرج کمتر از دخل کنند
[illegible] انجام [illegible] خرج [illegible] از دخل باشند [illegible] خرج او از
دخل [illegible] خرج را [illegible] غافل [illegible] احمق [illegible]
اقامت [illegible]

اعتدال کرمن و میمنت معدلت آئین [illegible] نیازمند درگاه بی‌نیاز از ابتدای جلوس براورنگ شاهنشاهی
و استقلال دولت ظل الهی است که مجمع ممالک و رعایای و سایر خلایق و برایا که بدایع و ودایع ازلی و ثمرات لطف
امانات ایزدی اند بظل حمایت و رعایت ظلال الله [illegible] اتصال [illegible] آسوده حال [illegible]
سلک گذرانی که موجب مزید [illegible] و [illegible] است سعادت [illegible]
[illegible] بروز صورت این معنی [illegible] قوت [illegible] حسب [illegible] بوده
اخلاص [illegible] و احکام عدالت [illegible] معاملات ایشان [illegible]
و اقطار ممالک محروسه [illegible] اعتدال سلوک نموده [illegible] صدمات
[illegible] ترصیعات [illegible] ترقی [illegible] مدارج عالیه [illegible]
[illegible] نموده [illegible] رکن السلطنت
عالیه موتمن الدوله [illegible] الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه [illegible] الاعتماد کامل
[illegible] العنایات و الاحسان نظام الدین شاه [illegible]
[illegible] فرموده [illegible]
[illegible] رسانید [illegible]
[illegible] کمال الطاف [illegible]
و قبض و بسط تمامی کارها [illegible] ممالک [illegible] مهام [illegible]
[illegible] استقلال عمدة الملک [illegible] مفوض باشند
[illegible] آن بلاد و امصار [illegible]
و میت [illegible]
[illegible]

[illegible]

١٣

15

[illegible] کاه و الاقوار [illegible] حاصل [illegible] باید که [illegible]
[illegible] جاگیر [illegible] عمدة الملک [illegible] استقلال داشته
[illegible] صلاح [illegible] خواهد بود [illegible]
و هر گاه [illegible] شاید [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] آن عمدة الملک [illegible]
[illegible] انتظام سلسله [illegible] استحکام رابطه [illegible]
[illegible] قوانین [illegible] احکام [illegible]
[illegible] سلطنت و رکن [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] الهی [illegible] اتمام [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] عنایات روز افزون [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] مستقلت [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] اتمام [illegible]
باید که آن رکن السلطنت [illegible] موجب [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] آن رکن السلطنت [illegible]
جاگیر [illegible] رکن [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] رعیت [illegible]
[illegible] آورده [illegible] اسعد [illegible]
[illegible] باعث [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] انتظام [illegible]

عسی و اتمام نمایند از آن ایالت پناه روز بروز در افزونی باشد و الی حینه ازان ولد نعمت تمام

خبر از ابتهاجی و بشریت که یافت لیالی و ایام این دولت ابد آیات الالهی حقیقت این قرار داده بالجمله

آمده حسن سلوک و ملوک انصاف انتساب پناه و حیات و انتظام احوال آن سرکار نیکو ضمیر و جنابان و مقالان

و بدانی آن از اشتغال بینیش و به فیلسوفی انبساطات و از کارفرمات ما بیفزایت تسلیم

آن به مشغلت عقلاء و بدانیقین بالملک اخصیص است تا که همواره مطرح نظر است چون سر

حال است که این با من ایتلافیات الهی فتوحات ناصغایی کرده است و بسعی پیرانه اقبال دوام [illegible]

احوال باعث انقیاد و اطاعت عقیدت ما بینهما زیاده سعادت و انقضای ایالت ارباب

و بین و دولت و مخالفت انحراف از قبله گاه عتبه ما منوان مشفقات ابدی و دوبیل

زوال دولت و سرمدی اصحاب ملک و مال بر عالمیان هویداست که از ابتدای جلوس بر

جهانبانی تا امروز که سنه سالی است از قرن ثانی که اول جهانبانی سلطنت ولوی و زمیال اقبال

است بعواطف کرواری طلعت به افراز مستقر ایم منه آن توجه ملوک داشتن فتح و اقبال طلایع [illegible]

ظلال معدلت بوده انفصال او و مربی محتشم حضرت ابالت مالیات که یا بنیاب الفاق افتاده

بوده حیثیت حکایت شیوه ولایت کثیره قندهار بر حسن اطوار و بیالوه آسوده بندها بوده و بنیاد

فیضی را ادکه مسالمت ایام بوالی ماکرمت جهان ما بجنبت معرفت بسته بوده و غفت ان

بعالم اظهار آمد اگرچه استخلاص قندهار و سیستان ننگ تاکنون ملاذ و مربی بوده اما چون دولت و ملت

دستگاه صیت جهانگیری یا بر وی ای ایران آنکه لک والطافی سابق استطلاع و فتنه ابنا

کار دادن انتهای الفیض اخلاص و عهد با اکرام می رکاب عالی فرستاده اظهار اخلاص و انکسار نموده

استمداد و همت بدین گونه استمالت کرده و به تقدیم رسانیدم اسلاف او و عهد انتظام دولت

حضور الانتظامات حضرت صاحب قرانی و اینقد را بدین جهته استخلاص و اطاعت رژیم و سلطنت آباد کردن

دوستانی

بدستی ان منزلت و بالجمله نامی جانب سعادت است حاصل و فروغ اوج و سپهر هی الخاقانت از خوانین

نو و شع عنایت و الطاف مرحمت آسمانی بادشاه هند و حضور معلوم نمایان است و ستو الآن

و الکا بستهیه جلوه اشهر بانان افضا سی آن مرده انتقال و بعد از تعبیر آن نوا

منتج فرموده و فرمان به ما خالی زان خدمت آن مدت با سلاطین الشام و سایر دیگر از حضرت و فرمان

جاه اظلال و ابداع و بسعی ضعف اطراف امرت بسطنت بوده زینهار آن خواستیم که سپهر ما متکفل و مکارم انام

بر ماهیان ایران عطایای بیده ای بوده که آورده ایم با وجود خیال و هر به مساعده و اشتمال تقلیم همراه ک رعایتهای

آبیاری ملا یا ادرار و احسانی که منصوب و از انجا محال می شود بتوفیق ایزدی با منوال کمال بسیار

رو می نهاده و دادن دیم و حکم عالی نشده و بود لطف سرکار ارکستن با ما همت سخن بینیش نمی

تا امر فستنه در دفتر فتح و تو شود ذکر این بلای می شود که خیانتکه ذرات ک فرستی تا انتهای کنند و لوسالی

تبیت سیر فرموده و نوایان ان نگارستان کشتن منظر آرد آورده ظنطنه کوس عظمت سیاسی کابل

بلند ساخته و عهد او را ملاطفت منت کابل را علم بخشود انصال ساخته ارج قلوب نمودیک معین

حفظ الهی نموده بوده بنقش تقدیس فرموده و رخصیم و قتیان مکنون خاطر و در اندیشه بود که جمع از بهادرانی

بعیارت سپهر راسنیسته تر تعیین فرموده و ولایت بدخشان را استخلاص ساخته در اشاره خ

مرحمت فرمایم لیکن در این اثنا المبلی حکومت بنیا بنسی عف دستگاه فتنه انگیزان از بلک

با تعمق عهد ایام متوا فره کفر را طریق بو تواتر و توالی بدرگاه عالم پناه رسید چون مطرح نظر بلند

بدرار رسوا انقضید اخلاص بر دریک و دل آمد دیگر سنت لاجرم دولت و اقبال مراجعت نموده

بدراز السلطنت لاهور که مرکز ما انکشتر و سربز دول الاجلال فرمودیم و غنیه و تا دیب افغانان

کوه نشین کوتاه بین نمودی است و کرانند بی عاقبتی در کوهستان بدنوا نماییکه سراز قبله اقبال

ما تافته بودند از زخیال سلوک و جبروت ما که ظلال عهد جلال کبریای الهی است میکشند و در سر فتنه

بزینها

منوب الحضرت السلطانی اعتماد دولة خاقانی المبلغ ماب الفقرا شیخ ابو الفیض فیضی که در طلب ایشان
ما تربیت یافته و هرگز از بارگاه اعلی بخویز دوری او نفرموده ایم و هر روز دانی و نکته سنجی و دوربینی و ادب
و مراتب اخلاص فهمی و مدرج انتهاء دستی او در حضرت ما ظهور تمام دارد بشارت اعلا داده از باب اجلال
فرستادیم که صنوف عنایات ما را گاه بدهند خاطر نشان ساخته آن خیرخواه عادت انتهاء را با لطف
توجهات بادشاهی و مکارم عنایات نامتناهی و شوق فایده سخنانی که مرکوز خاطر اشرف ارفع ست تمام
در سرایر عقیدت و حقیقت اخلاص و دقایق ارادت و اختصاص او را نیز فهمیده و معیار دانش خود
بموقف سمع عالی معروض دارد باید که آن مخلص خیراندیش سخنان حقایق بنیان مارا از آنچه در فرمان
عنایت مشحون مندرج ست و چه آن کلمات قدسی سمات که زبانی ناصحت مآب مشارالیه در خلوت
فرمودیم بسمع دانش اصغا نموده مراتب الطاف خسروانی ... الطاف خاقانی را بعقل دور
اندیش خود دریافته بحبان اتمام مخلصانه و کار آگاهانه نماید که حکام دکن علی الخصوص حکومت پناه امارت
انتماء منظور انظار خاقانی مشمول الطاف خسروانی بر انتظام الملک که مجدداً از تربیت یافته این درگاه
ولی زم نیکوخدمتی بر قوانین حق شناسی بر وجه اتم و اکمل بظهور رسانند لیکن از کوته اندیشان نا عاقبت
بین از جاده اطاعت و عقیدت انحراف ورزند و چه این معنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت
گزین و هم موجب امن و امان خلایق ابدا خواهد بود و چون مدت بود که وکلای و عرایض حکام دکن بدرگاه
گیتی پناه نرسیده بود درین مرتبه بحاطر اشرف میرسید که بحکم دکن کسی فرستاده شود لیکن از آنجا که
عنایت بادشاهی عام ست و آن مخلص خیرخواه را باظهار ... علاوه عنایت بار خاطر
جمیع دانسته چندی از مقربان کار آگاه که مزید ... والتفات مخصوص انبیاء او افاضت پناه مذکور
فرستاده ایم باید که در سامان و سرانجام الحاجه شروع روزانه مساحت بدرگاه معلی کمال سعی بلازم
و مقتضای ظهور الطاف شامله تمام ما فی الضمیر خود به مطالب مهمی که باز ... وسیله اعانت پناه

موصی الیه

موصی الیه معروض درگاه معلی سازد که از دیگر اطلاعها اعتنا به قدسی سرایت در باب آن مخلصان خیرخواه هرگونه
بباطن اقدس هم در معرض قبول و انجام مقرون خواهد بود و جوایب و فیض عنایات و التفات که بابن اخلاص
شعار و اختصاص ... در یم خلعت خاصه و شمشیر مرصع دو دو اسب عراقی و دو راهوار و یک قطار شتر
ولایت ... آن مخلص خیراندیش فرستادیم باید که از جمع دیده خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل
انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و آمال خود داند و چون همواره توجه عالی در ترتیب و تربیه مستعدان
طوایف انام و سیما طبقه ارباب علم و حکمت مبذول ست و ... حکمت و صداقت ماب قضایا کتاب
جالینوس الزمانی حکیم ... اکه در ان حدود و امتحان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده و حکمت مآب
مشارالیه ملحق شوند و بعضی کار ... مشارالیه در اینجا دارد نیکو وجه انفراد باید که از مرضیات خاطر
اشرف اقدس خواهد بود ... ناظر استوجب حصول امانی و آمال خود دانسته امیدوار
عنایات گوناگون باشد [illegible]
حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمده اعاظم حکام و زبده اماجد انام خواجه
مخصوصان درگاه و نقاوه مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقانی و مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات
متوالی و مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلایل مکارم شاهنشاهی
و جزایل مراحم ظل الهی متعز و مباهی بوده بدانند که چون آن شوکت دستگاه از صدق طویت التجا
بدرگاه گیتی پناه ما که مواطن صاحبان نیاز و بویمت و ملجای مستعدان هفت اقلیم آورده بود و همواره
مرکوز ضمیر الهام پذیر ... دکن با وتفویض با بعد ظهور امر جلیل موقوف بسعادت و
بود و الحمد الله آن طور فتحی که ... نشاء از ... آید بتوجه اقدس صورت یافت
و عمده اماجد عظام ... که بمراعات عنایات و منشور الطاف ... گشته باین خدمت مامور شده
بود بوسیله ... آن مورد مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شده بر همونی بخت فیروز داند

دمیشه حضور اشرف ما را انجاط و بشته در انم ارزانا بخلاص حقیقت که سرمایه دولت دوجهانیست

و مرایه ایزدی جاودانیست جهه موفور نماید و دین هنگام که اندیشه انتظام تمشیت جهانیان بمدبر فضه اثر قدر

بالوا مصروف شده و شاهزاده کامکار بر جهه در زمره خاصه دولت و اقبال در ترتیب عظمت و اجلال

درة التاج فرخی و فیروزمندی و اسطة العقد سعادتمندی و حق شناسی فرزند ارجمند شاه مراد با نصرت

سفر ستم آزاد و سعادت انگاشته بمشورت عقل دور اندیش و بر استحکام مبانی هوا

زاری کوشش بکار برده و بوسیله عرایض اختصاص فرستاده کوشش بلیغی نموده و از دلهای هوشمندی

و شیفتگی شناسی در مضمون جمعی حمیدی مکث و ناموسیست در ارباب دانش و منش ظاهر و باهرست

که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و مقامی سنی و همت والا در بندر ز حکام دیار و ولات امصار

جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند مانند نیت الله اند متوجه گردید با حضرت آن سعادت

پناه است امین الدین را که یکی از ملازمان خاص و مریدان با اخلاص است فرستاده بر تهنیت آن

فتح بکشا فرط توجه اشرف اقدس را مید خاطر آن ارسا زد که بگوش هوش اصغا نماید و انتظام

و انتساق آن ولایت از کمال خردمندی و حق شناسی خیاکه در ملازمت اقدست بفهمیده است تقدیم

رسانیده و قوانین مار ایدستوری که در ممالک محروسه جاری و سازلیت رایج گردانند و جمیع گردن

شعاران کوتاه بین را که جز منش بایی نه بینند و غیر از فساد و خلل نکوشند در مهمات دخل ندهد و در علاج

خاندانهای قدیم و همنشین آورد و از اصحاب اخلاص که راست گفتاری و درست کرداری مشهور و موصوف

باشند کوشش نماید و در اختیار ارباب علم و فضل اهل دانش که نمت سعی موفور دنیا و رد و شمار برد

در رضیات الهی معمور درشته الخیان آگاه باشند که دست اقویا از ضعفا کوتاه بوده زیردستان در مهاد

امن و امان مرفه الحال و فارغ البال باشند روحون مشوره الفت ابن عماد مخلصان شرف صدور یافت

بخاطر ملکوت ناظر بمقتضای شمول رافت که احاطه عموم خلایق دارد رسید که این فرقه حیرت افزای

بیتان سعادت نشان و مطلب الملک مرا ایراد باید اگر توفیق همراهی بجا آرد و در لوازم اطاعت و موافقت

و آنفت ام سلوک نماید جون از آنجا که عنقریب بتاییدات دولت ابد پیوند باهم اتفاق نموده با

فتوحات نگشت و سایر بلاد منوند و مورد و بزرگ گردند این گروه اگر بواسطه حضور و سالی

و بهره از رساله مقام بمسافت راه حصین حصین خو دعیا کرده معاملت که اند بیشتر بتوفیق ربانی

و تاییدات آسمانی در اندک وقتی تمام ملک ابنا بان ترتیب کرده بانعلق خواهد گرفت باید که

مقابلات اعاخانانی با ستظام احوال سعادت اشتمال بود و در

[illegible]

ابن فیلسوف بارگاه پادشاه حقیقی که مملکتش مصون از صدمه زوالست

و سلطنتش مامون از اهمال اشغال فضای بدیع مانی زمین و آسمان کو ستیت از اقطاع

ابداع او و مدای نامهای کتابت البسته بر جهان اختراع او و مدبری که انتظام عالم

بالخاصه یعنی آدم بدست دیاری عقل بادشاهان عدالت پیشه دیاری مردی عدل شهریاران

شفقت اندیشه منوط و مربوط ساخته ستایشی که نه رابطه محبت و ضابطه مودت طنطنه

ایتلاف و التیام بوقید امتزاج و بستیناس نهاد کاینات و انواع مکونات اوراحسنه

و درود نامحدود و هدیه ارواح طیبه خاتم انبیا و رسل که سالکان اسلوب طریق و هادیان اهل ارشاد

خصوصا خواجه و بعد برخیار زر آب اصحاب که مقتبسان انوار ولایت و متجلی از اشعه حکمت و ورای

اند متبع و محجوب است که درین عالم ناسوت که مرات عالم لاهوت است هیچ جیز محبت و نیق

بمنیت و هیچ امری چون بر وسه لایق نه چه مدار اصلاح عالم و نظام کون بر توده ترتیب الف

نهاده اند و هر دلی که از آب محبت بر توی اندازد جهان و جهانیان عالم روح پرور دان را

از ظلمت بشری نی تر دو و منو ملاح الکنف وقتی که در سلاطین کر صلاح عالم و عالمیان است

متحقق شود ... اهل همت عالی همت بران مصروفست که رابطه محبت و وداد و ضابطه

آن بعد صلاح

ارتباط و اتحاد میان نصار و الله مو کرد و نسند باشند یا در طبقه ملوک که بمزید عنایات الهی مشرف اختصاص

در زمره خسروان سلطنت آب خلافت قباب سور و تجلیات معنوی فی رسم مسموع

من التوقیف والتوصیف که تفوق [illegible] بوساطت همایکی مخصوصست بر مطالب [illegible] محبت

یان عمده سلاطین نامدار محقق و موکد و از ابرق مقتضیات محبت جانی و اکمل رجحانات [illegible]

روحانی تالف تلاقی صوری [illegible] چون بواسطه موانع [illegible] نخواهد شد که

کامروز میسر نشاید [illegible] در پرده توقف میماند و امری که علت آن [illegible] توانند رسانید

و رسایل است که ارباب فطنت و ذکا [illegible] مقام مکالمه و نایب مناب [illegible] اند که علی

التواتر والتوالی ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح [illegible] احوال در مطاعت

اهال از طرفین [illegible] مشروح کرده [illegible] اتفاق جمهور ارباب ملل و

واصحاب دین و دول [illegible] و معنی [illegible] مفصل [illegible]

[illegible] صوری و معنوی [illegible] معنوی [illegible]

هر دیار [illegible] تکمیل [illegible] ظاهر [illegible]

و زبده اوقات را در استحصال مقاصد صوریه [illegible]

الزوال و مشتبهات قریب الاضمحلال [illegible] انه الله تعالی [illegible]

و هدایت [illegible] ظاهری [illegible]

[illegible] سلاطین عالی مقدار [illegible]

[illegible] در انتظام و التیام این ممالک [illegible]

[illegible] توجه [illegible] باید [illegible]

[illegible] مطالب [illegible]

هر کو طریقه

21

هر کو طریقه آبا و اجداد و اقارب و معارف [illegible] بنماید [illegible]

[illegible] اختیار [illegible] تحقیق [illegible] محروم می ماند

[illegible] طلبه [illegible] صحبت [illegible] کلمات [illegible] عالیه [illegible]

[illegible] لغات [illegible] میان [illegible] لایق [illegible]

کسی که [illegible] مطالب عالیه [illegible] نهایت [illegible]

که کتب سماوی مثل توریت و انجیل و زبور [illegible] فارسی [illegible] کرده اند که اگر آن

[illegible] فایده آن تمام باشد و در آن ولایت بوده باشد فرستند [illegible]

بجهت تاکید [illegible] مبانی اتحاد [illegible] فضایل [illegible] العقیده [illegible]

[illegible] فرستادیم [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] ابواب [illegible] مفتوح [illegible]

[illegible] السلام [illegible] علی بن [illegible] شهر ربیع الاول سنه [illegible]

[illegible] الله تعالی که آغاز [illegible] اقبال [illegible] جلال که [illegible]

جلوه [illegible] سلطنت [illegible] سعادت انتظام خلافت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] فلکی [illegible]

بتکمیل و ترتیب [illegible] علوم [illegible]

[illegible] صورت [illegible] حکمت الهی [illegible]

صورت پذیر گشته [illegible] عظیم القدر [illegible] گرامی [illegible] همچنین این

گروه [illegible] مجلس عالی [illegible] مفاخر [illegible]

فضایل و کمالات [illegible] الشمایل جامع الکمالات [illegible]

رسیده تا که حسن اخلاص ذاتی و رابطهٔ اتمام نماید الطاف الهی و سوابق مکارم شاهنشاهی جمیل
امیدها بعصوب ثواب بنده برده ... تا بیاستسلهٔ از حضور فایض النور مستعد کرده و در راه
و دو ذاتوروان از ماب مستعد او اتمام نماید و بسعادت مبشش شناجای شیرازی در باب تمام راه حکم اثر
صادر شد بکلیه ظهور رسید ... عرضداشت کمترین بنده ها ابوالفضل ارزه فدوی
و عنایات شاهنشاهی که شامل حال اولیای دولت و مخلصان بدولت یکی تا گرفتار امید که جمیع سر
و تحوت ذره منان باد اثر اهو دکرامد صاحب بین روز حضور باز و هم فور داد ماه الهی بسو اسس
و ناماهای و سوار یار آمدند و فولناهٔ طلبیده بودند ابنا ما حال ملازمت شاهزاده شاه زاده بوده با بر
رایتر بدیده و در جوالی ملتزم شده و اشور مبشر خلعت و داده استعمال کردانیدم روز کوس و صدا جاندی با
آمدند و از شنیدن سانحه ناگزیر شاهزاده ملول شد ... استکشاف احوال
اگرچه بر حرف و حکایت و کمینان اعتماد نیست اما کار بقدری بر و دشوار است و از غلامان شش درراز
هجند بعادل خان و قطب الملک کس فرستاده اتفاقی هم رسیده اکثر شاهزاده مرزا و یک ... دراز
کرنفا در تقارن شایسته باشد سال بهار رجال در تو کیست که ثنا لیس احمد انگریج بر آمدن ستاره سهیل
سپنود و چیزی چنین ناگزیر اینچه من فهمیده ام کار دکن لیس آسان نیست اگر از همراهان فرق و صلاحی یافت
احتیاج اینهم بود که کارهای این دولت جاوید طراز را همیشه ایزد متعال خوبترین ... سپرده است
شاد و ماد دادگستری و دولت روز بروز افزون باد ... عرضداشت
کمترین بندهای ابوالفضل حقیقت روان شدن تعزیت میر ... نسیمستان در عرضداشت کرده بود
روز سرورش بیک کروهی گذشت براهوی سعادت ملازمت شاهزاده والاقبال رسانیده
در زند بماند و بود ان الملک بنیم دل روشنی پذیرفت ز هوشیاری و آگهی بر نوشته باز عقیده
و اخلاص بدرگاه مقدس برگویید الله تعالی آن نونهال دولت را در ظلال ... بکمال صوری

وشنوی

21

دشنوی ... حقیقت معلوم ... اظلاز و از ضایع سه روز دیگر نگاه داشته شد و فهمیده حوادث ایام دستور
الهادی ملک نوشته داد و فراوان عنایت نبود و نه قریب نه تنگ ... بقدر و سبب ... و علتها
دیگر کلام ... تمام را بایشان ... حسب من ... اندر قسمی در باب فرستادن
رنگ و خزینه صادر شده بود گرچه بعنایات الهی برای فتح احمدنگر ... لیکن ناباناها نه بسند
ملک مر ... و ملک ... اکر ضبط شود باید که جمعی در ملازمت شاهزاده هم باشند اگر جایی مددی در کار شود
رخصت یابند و مردم را جاگیر بسیار لاغر شده در خواست ورزند و ملک تقسیم یافته است و تمام
برابر ... نو ... خاصه مردم شاهزاده والاکهر از تغیر و تبدیل جاگیر چیزی کم بدست آمده و خرج
توپخانه و احدیان و مردم نو آیند بکمال خود اگر خزینه عنایت شود کفایت کند و در دو توپچیان مقید و کود
اندر آن آلات ... تفنگ نیز در کار اند و سنگ تراشان در ... اگر کسی کم بهم میرسند از نهم
... عنایت شود در جایی خود است و کهنه یار برخی کارخانهای فیلان در کار بود چون دانسته
که حکم مقدس در باب نگاه داشتن فیلان نیست همراه نساختند و قرار داده که عرضداشت
میکنم بدرگاه در بار رسد بعضی فیلان را خواهند کرد این ... در راه الهی رخصت یافت ... متوجه
... میشود امید که بزودی و خوبی این دولت کبری مایه سعادت شرف گردد از
کوتاهی کون ... رباعی باید دولت دشاد باقی جاوید باد ...
عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل بموازه ظاهر و باطن و صورت و معنی بدعای دوام دولت
جاوید طراز قیام دارد ... صحبت و همت کام روای جهانیان باشند و گرامی افادت
... خواستهای مردم را ... پاسخهای چاره کرده شود که مردم رخواست
... و ... از ... حوادث بدرگاه والا می رسیده و التماس طلب ... و دو بسیار
از این معنی ... از برای خدا خود متوجه مهمات شوند و یکیک ... طلبند ... 22

بیان بعضی از اوضاع جهانی نماید و اگر از کسی احوالش نموده شود فرماید تا واقع شده نیکو کرده خلق
نماید که مقصد و خدمت گذاران از دیگر کارهای بیدار احسان کردن و سرمایه دل بدست آوردن
چنین نسبت انعام از آن ابتغای نیست که آن نهان دادن و اگر نه جایی از خلعت آن مقدم کوشش
نشاندن در مجلس سرفرمودن و نزدیک ایستاده کردن و منصب فزود و دادن و کار ادا کردن اگر
کسی را نامی باشد بالقاب یاد کردن و منازل او دم رفتن هر کس که فقیر از نگاه ایشان نمی باشند
ابهام نسبت آن ظاهر باید فرمود و بعضی چند براد رخواب امور هنگام فراخی باید اندوخت و همه
کار آگاه نیک خاطر خلاصه نیکو از ابرام کشیده اند و دیگر چندی از فرماندار که راستی و درستی
امتیاز داشته باشند فرمایند که احوال را ملاحظه در خلوت عرض رسانند و اقعات ایشان نظر
در بندوان رسبت و روشن بینی یاد همت باشند همواره نیازمند دعای درگاه ایزدی نمایند چه
لشکرها و رعیت و بازرگانان و درویشان نیکو اندیشان استمداد نموده باشند مقدار روز افزون
بخت بیدار از مکافات کنند اند و از خواب اول روز هم کند دند یقین است که بهار
جهانی بکار رود لیکن مقتضای عزم اندیشی آنانکه معقول میدانند معروض میدارد دستوره کردن
کار ایشان است دولت و صحت و بخت روز افزون باد [illegible]
نموده اند عرضداشت خیرخواه حقیقی ابو الفضل همواره حضرت صوری و معنوی بعید دولت ظاهری
و باطنی آن نو بادهٔ گلشن اقبال از ایزد تو انا میخواهد و از استادمانی دولت جاوید از حضرت
میداند امید که آوازه هشیاری و کار شناسی و قدر دانی و همه را دریافت این بخت بیدار
نموده روز کار را بطراوت و نظر افزایی کرده ظاهرست که گرامی اوقات را قسمت فرموده باشند
در هر قسمی اینکار و بالنسبت آن را بمناسبه خود همان قدر بروا فقس میگرداند که بکار آن مشغول
منظم باشد و مهی خلاصه اوقات در آسایش خلایق کند و در معنی آن نیک کار خویش بساختن است

لیکن ایکه کسی چنین اشعار از خدا ابدالی نهمیده تو باید در پیشانه دماغ لیجی بشنود آن و داستانهای پرستش آن
ایشه تنها نامزد فرمایند کتاب بسیار و افسانه بیشمار است همان پایه شنید که بکار آید برای عبرت پذیری
بطرز الهی نشد اند حظ نامه و واقعات بابری و کلیله دمنه شنوند سعی و آنکه کلانان افزا
بسیار خواب داده برای آنکه رشته نیک و بد بدست او فتد ارستان در و نی و سر و نی مهره
متابعت الخلاق نامه جلالی جامعیت آمرکیمیای سعادت بناه وقتی و اگر گذشته اندک کتب
یاد گیرد و مثنوی معنوی و حدیقه و جام جم شیر در محفل باین باشد دولت و صحت روز افزون
[illegible] عرضداشت خیرخواه حقیقی ابو الفضل بات عالی و ملکی امروز
آمده است ترتیب و چون فرزند سه سال هم نشو و یکسال دیگر نوز انکه شده اصل خود آشت که برسم
سکار جریده سالها بود نشر بود آن و ایشان نخانان و بنده هم بملازمت و یک بیک را قرار داد
تا صلاح نوید الحضرت باشد اعتباری نشاید دم و دم بسیار قرار میشود اگر حضرت نسخ فرموده
بدانشت که هم ترتیب باید لشکر نمایند اگر با چندی شکار کونان تشریف آورند هیچ قصور نزد
و کار بسیار میشود و اگر هیچ وجه بسبب غلو اشراف بیست خواجه ابو الحسن را با کلکونات بدستی
روانه سازند بعینها همه اند که در ملازمت کسی که از بند او دستی دارد او جدا کردن
او چه صورت دارد اما او جریده در ده روز کار کرده میرسد در شش روز می آید و میرود
بسیار است چهار روز و کرنه دو روز که این دوشق بکار میرسد لیکن اما صاد رشود دیگر این
جریده بملازمت باید امد همین بار لطف نماید چرا عرضداشت نکردی اگر به هیچ بکار دمید ام
که کار بکی کنند سرخواهی را اهم ضرور نیست و به وقت میرود و همچنین مرزا علی بیک و دیگر دم
بود و وقت گذشت و دیگر نوشتن سبب بیشتر از این تغافل کنها ایشان ندارد و افضل مهمات
که باید کرد از نبا عبد الرحیم نوشته است یارانی خواسته تی متوجه شده و لوکر را رسیده باشی

فرمایند بهجت افزود و لبت و معدلت روز افزون باد بر هم بیم همه سینه بهار زوده بر ساحل کنگ و کن دکنی
النفعات نامه که نامزد این هر خواه حقیقی شده بود و بهترین زمان مشرف ورود یافت چون مشعر
صحت و عافیت بود بهجت افزود الله تعالی از آنچه باید و شاید در حفظ خود دارد [illegible] بسیار روزی
مشغول وار بود در ملائم نا ملایم روزگار که زمان بی این بنا است توفیق بر داشت و آگاهی و فرا هم حصلکی کرد است
کناه و هر صدا اشتی که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند مبالغه همایون رسید مستحسن افتاد و مناسب
بالا لازم آنست که در بر باد غرض نوشت می آمده باشد هر چند امری ضروری الوضی نباشد از رو
مندی و خبرت آن دیار همواره باید نوشت و دیگر اگر چه در رسال قاصد و نامه مقصر باشیم در باد
کردن حقه الغیب مقصر نیستیم و همیشه ذکر شریف در مجالس معلی بوجه احسن میشود و صفت و ثنای
شاهنشاهی درباره ایشان روز افزون است العاقبت بالخیر [illegible]
و مبشر و کاشفان اهل یقین و زده ایزد پرستان حقیقت به زنبیل زبد رموز زبان دقایق بین
عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ خضر نوشته شد بموقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهی ید ظله العالی
میرساند که احوال این مسکین بنهجی که متکفل تمام کمال که حضرت قدیر رحیم و کریم است میدارد وجه
در اظهار شدت وجه در اوضاع رجا مستوجب شکر اما از آنجا که مقتضی مقتضیات طبعیت و بشریت است
اگر از اسباب ضروری حرفی گوید مار بان شکوه دراز کند چه ملامت توان کرد آگاه چه تقدیر کامل
فاعل حقیقی این هم کسب نیست [illegible] بار گاه او خاشاک امکان را راه نیست ملامت کی میاید و دون
جای کی راه و زید ابی بیدریز گوز روزی درنای اسرار از اوایل نقش و بدل خود چه گوید وجه
تصدیع دهد اما عالم بیمار بیماری است بقدر قوت و قدرت استعلاج می نماید و شرح اطوار می نویسند
دور نمای صوریه بر بنیه قطع نظر از القاب و ادام و مناسبت خود التفات است تا الیهی که را
و مختصری که واقع است التماس دعا بیاسی که بحسب تقدیر مجهود معمود شده دست از بس

کاری

۲۳

کاری بظهور می آید که حق این نشای ادنی است خود اذا نبود ابنه اگر اینقدر سیر میشود این تقدیر
تر میخواهد که بتوفیق ایزدی در لوازم سپاسگزاری تردد بیحد واقع شود که صاحب مردی انکس را در رتبت
در رعایت مرهم بچی باشد و از طعن کوته نظران که صاحب المی احتیاج رعایت چه مناسب باشد
نجات [illegible] و بر بعض که سکنه دهر اگر بریسه پای حل اگر در این راه بودی شرمنده این نشای عمری
می بود و از علام [illegible] نفس الذی که آن نیست تا خلاصه آن است عبارت از آنست چه گوید چه ناله
که از بدو چه یوم التمر تا حال که مبادی شام غفلت و آغاز شب و تکوین معصیت است حضه مکر و دنی چه
تعلل المستم و تعدی سلطان قوای غضبی شهوی دست خود دراز کرده خانمان این مظلوم را
بتاراج برده و کلاه که الی الطف اگر زیستی خود بر بستی اقاقه نامی دست میداد و رسالت
زمان که اسباب طغیان و [illegible] نیاز چندان آماده و کشاده بود بجز دستی و خیر اندیشی
که بجان و نفال مذکور بود ملاحظه کرده میشود از ضرایع بدایع نفس اماره بود بجز از اصول اخلاق
بسته بهر چند از دو قدر آن که از نتایج معمول است کجا در رشته باشد و سرا چند که در بیداری
نابیدای الفنا قیت کاهی مقتضای بخوت نفس منتقش انکس منظنون دیگران میگردد و در آینه
مسموت اغراض دنیه است از قسم اشتباه باطل بحق خواهد بود هر کاه خرابی باطن درین درجه باشد
از ادعای [illegible] چند که در ظواهر شرایع عامه مندرج است اثبات او نعبا و وجود او عدم با چگونه ادلم مکن رارس
اثنا انقیت ربح ای سالک مسالک طریقت از کجرویهای و نادرستی های این نفس اماره
چه نویسد که به تلبیس منحیل [illegible] خود را خود هم بداند تا به دیگران چه رسد و معالجه کجا راه داشته
باشد سبحان الله واستغفر الله زیاده چه نویسد و التصدیع القبله گاه چه دهد امید که توجه برحال
این بیمار دریغ نفرمایند دیگر ملاقات گرامی بسرت بعد اولی و کسرت بعد اخری میرسند با
مسرت و بهجت [illegible] گردند الله تعالی سایه بلند پایه آن قبله گاه را بر سر مخلصان خصوصا این بنده سالها

بسیار دارا د مقتضای عطوفت و التفات فرمود ... که در بعضی امور بی تکلفانه نگارش رود
قبله کاها از امحض سعادت و عبادت ... بلکه از اقص میرسد که در بنی نوع جها، مرتبه متحقق میشود
و هر مرتبه چندین درجه و در درجه حق بنی نوع و حق تعارف و حق قرابت و حق محبت و اتصال [illegible]
هر [illegible] لوازم مرتبه ادنای حقوق که از مشارکت در نوع واحد توان بود [illegible] خود دین
متحقق و مبرهن ست بکیف مراتب دیگر الحمد لله و المنه که این شکسته را به [illegible] النبیان حقوق
در ربوه کامله متحقق ست و بان تاریخ یازدهم جمادی الاولی سنه نهصد و نود و چهار
بموقف عرض حضرت مخدومی مخدوم الانامی قبله گاهی مدظله العالی میرساند که چنانچه متوجه شد [illegible]
حضرت والده ماجده مغفوره [illegible] از زمین خاکدان کدورت و زندان ظلمانیت بسوی
[illegible] رضا و گلستان نورانیت [illegible] سرگردان [illegible] آرزده دل ساخته
[illegible] از زمانه در جزع و فزع داشته کام روای تقاضای طبعی و عنصری داشت و شغلی از اوقات
[illegible] و از ظاهر ست که آن [illegible] کارخانه نکون و اتحادی که [illegible] باحال وجد
همت
آن طلب بوده همت صرف در مرضیات الهی نموده اند که [illegible] ازین شد [illegible] عظمی بر چهره
علیای النبیان نه نشسته باشند بمقتضای خدادانی و خداترسی در مواقف رضا و تسلیم بوده
در دل نورانی صفائی جمعی را که در نسبت طبعیت و کوی بشریت مانده در بی صبری و جزع [illegible] فرموده
اند دل در رها داده تا که عطوفت پدری زیاده از رافت مادریست چرا که [illegible]
بر هم حقیقت بعلم الیقین میدانند که این سرای بی وفای که خاک [illegible] منزلت و انبار خانه [illegible] ست
گذشتنی و گذاشتنی ست از دل بستنی و همت [illegible] و کام جستن آن شاخ سودای نابودای
خدا آگاهی و ایزد شناسی و آن قبله صورت و معنی و مجموعه عالم [illegible] آنست که در امثال
این حوادث جانکاه معرفت آزمای عیار گیر هوشمندان [illegible] ملیدان

دل [illegible] رونق قطع نظر از آنکه ثمر را العبه [illegible] کردن و القاسم [illegible] را در بار [illegible]
[illegible] داشتن بان مساوی عالم قدس [illegible] چنانچه محققان ملت و کاملان [illegible]
[illegible] اند حیف لیس [illegible] که آن [illegible] منزل را بران سرزمین الهی [illegible]
از [illegible] و دنیا [illegible] که چشم امداد و معاونت دارد مغفرت و [illegible] رسد یقین ست که [illegible]
مغفرت این [illegible] در دل [illegible] این سبکروح نگذاشته باشد بالفرض و تقدیر اگر
[illegible] از جزع افزائی آن ارتحال اثر نموده بملک تقدس را آسوده شدی از آنجا که این عالم
[illegible] رضای خدای جهان آفرین ست خواهی نخواهی مانع سلوک آن جاده [illegible] خواهند
شد بان راه یافته [illegible] و دانای [illegible] نهانخانه مشیت امثال این مقدمات [illegible]
مقصود آنست که [illegible] کلمات تعزیه حقیقت نموده لتسلی خاطر فیض مآثر نماید جان [illegible]
خرد نبود [illegible] بر کندن بدرود ریگان کوه بکندن [illegible] مقصود این خزان [illegible]
[illegible] که مبادا [illegible] نور الهی فرصت یاد آمدن [illegible]
آنکه [illegible] عمل نباید [illegible] تذکر [illegible] ماتم زدگان [illegible]
[illegible] که لیست از برای این [illegible] آئینه [illegible]
[illegible] رسانند و عملی می طلبند که [illegible] بی تعلقی [illegible] محو مطلق
حقیقت
ساحت اتصال حقیقی [illegible] زیارت [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] زیارت اطلال فرموده اند
[illegible] موافقت قلوب [illegible] اجازت طواف آب و گل داده اند [illegible] مساعد
بودی [illegible] این سکینه [illegible] کرده سرانجام این سفر میکرد [illegible] رضای خاطر
اشرف بود [illegible] الموافقت بالزیاد بموقف عرض مقدس

نوابض

سورت قبله گاهي ملاذي اميدگاهي واست برکاته ... الحمد لله والمنة که مفاد جنات قدسية الفضله
خدا آگاهان وجنين صحبت هدم گشتن و تحت متعلق به نمرات مزه اعد اخري ... رسم بو غلبت برلوازم
جنايت نقيد ... ماند اين سرگردان ... از اعيان هر صلى رضا آورده اند ... انجوبه اشرع
اقدس به پيشگاه قدس و تسليم ... شود الله تعالى ذات درت الكمالات آن شوائي خدا
شناسان را دين نشان صوري بسيار ... بياران صورت ... از اي اسايه از ميند
ظاهري وباطني روزي کنا ... باب ايا ميشود در انجاح آن سعادت ... ميد اند ... تعالى
... سلامي جو اخلاق ... سگري
باني جو الفاظ بو درخشان بان قبلزرستان ميرساند ميدانم جه نويسم انجه ز زمرومي جوهري دروري
آن نگاه دور دل است قلم به بيان عاجز ... نوسيد وجه گويد ... گرد کشاي بسته کار آن
واي از ام نجس سفر ان احوال اين مستهام بياد آن سر و رزين ... تو حبيب نگرست
اميد که احوال اوراد مناخ آن رد ماي سر گشتگان ... جمعيت نخشن سينه نالکه
نا داني رجيب دلخواه دوستان حقيقي ... العاقبت بالخير ...
... بسر هي القدا الخير الاقبال ... كوكب للمعين افق ... نويد از دعا
که فاتحه کلام دليست که سلسله مودت و فاتحه کار حلقه بگوشان محبت مقرون ... تهنيت
ومبارکبادي ... بشارت ... دولت بيداري
وکامکاري دو ... نصرت وکام ... الام ... اشتياق را جون
توالي سرست نه نهايت ... ازاکم انواج فراق را جون ... تا
که نقش خاطر خواه صورت ... این مزده از دل
کرا ان ... دولت ... کوآمد ... از سر ... کرا ... ميد

26

اللهم که نورت العالم الجسماني ... نور الملک ... بطول عمره از نکراي ناطق ترکه در خدمت ايام دوشت
... نوليد ... توجه گويد که ... غيبت توحکه کجون بود احوال ...
... نا ... ز انتظار ... صدور ... روز چند که زمانه ... کوشما
شده ... اخبار و ... آثار ... رسانيد و ... دوري ... کشف ... نوه
نور ... اين اجمال کثير الاحتمال ... استمداد ايام تا رسيدن قاصد ان ... او
... تو ... وعلاوه ... شناخت اعدار و مقالات الاطايل
اشنها خدا اشناهدست و كفي بالله شهيدا ... توزيع ... بجاي ... بود
که في شناسنه ... وجوه ... فنون ... طبايع ... شده بود هيهات
هيهات ... اين ... کجا جاي که اقبال شاهنشاهي ... آن دولت
پناهي بوده باشد از ... توجه ... عساکر همت ديگران ... نام توان ... الحق ... بود عيني ...
... که با حسن اوقات واسرع ساعات تدارک شد ايد ايام دوري ... بکتابت الالام
... نمود ... تاييدات ... ذات ... ايمان ... بسياري ...
... نمود ... تقديم ... بدرست ... که شرح يکي از ... علايل ...
که ... در منصه ظهور آمد ... کارنامه ... که آمد ... استغفار از تو
آيد ... چنين ... دست اگر ... بدست ... آفرين گسته
از ميان ... التفات ... اهل ... زبان ...
دوستي که ... بوسيله کتابت دوستان ... شده ... جلالي
موافق ... دولت و اقبال ... آباد ... نسبت
... متعلق ... باسرع اوقات ... الله ... تخفيف ...

زیادتی نموده بر سبیل ایلغار متوجه احمدآباد شده [illegible] و تقویت اولیای دولت قاهره نموده دمار
از روزگار اشرار ابن ازبار و فجار ان روزگار برآورده با قرب اوقات مراجعت فرموده
نقل اجلال فرمایند معلوم عارفان بوده [illegible] این خبر است که عزاز ذات قدسی سمات حضرت
ظل الهی که مقرون بکمال صدق نیت و صفای عقیدت است با وجود چندین مرحله و مرج غبار خاطر اثر
راه شتافته در نهایت شگفتگی و غایت وشی عشرت از روی حسن [illegible] چندین مسافت راه
پیش نظر دور بین خود درنیاورده افکار جلایل مواهب حضرت واجب جل شانه شکر بی شایبه
تکلف سیر خیابان باغی فرموده از روی کمال شوق و وارستگی خرامان خرامان متوجه بودند
چندی دیگر از هوا خواهان درگاه مخلصان آیاتشان که بقدر استعداد و قابلیت بقلم رانی ازولای
والای بلغت ادافی این خدیو جهان احتطاط وافر یافته از اعراض دینیه تقاینه خود بقدر تحات
یافته ابهام موجب تک محور الیه معنوی که بوسیله جمیله شیعت مرضیات این رفیع الدرجات
متحقق و ثابت آرزوی آزادی و کمال شادی در رکاب نصرت قباب بود طی مراحل
منازل می نمودند الحمد لله که راقم صحیفه اخلاص در سلک سعادت مندان محض بخت وافر مخلوق
شده تماشای احوال مذبذب انتقام خواص و عوام را در ان خلی نموده منتظر بارقه عنایت بنجات
حضرت واهب العطایا عظمت الالاده بوده یکمرتبه بغتتا گو در سلخ بهمن ماه [illegible]
که مواکب انجم ثواقب ظل الهی در کیوره کهامبور نزول اجلال نموده بودند که قاصدان با مقاصد
جلدیهم گشته بمژده عینی علویه للارضی رسانیدند و بندگان حضرت سعودات شکر تقدیر رسانده
حکم عالی فرمودند که کوس عشرت دلقاره شادی بلند آوازه کنند چندان خوشحالی
دقایق الیالی راه یافته بود که شرح و بسط [illegible] بس باید کرد که در اصل کتاب
و سرت دوست و دشمن مساوات پیدا کرده بود بعد از آن [illegible] وسیله عرائض کلبان

واغماد

واغماد فن نظام الدین احمد خان علی الترتیب [illegible] مذکور حقیقت کمال جلادت و تهور که از ایشان ظاهر
[illegible] دبهوره با به سرعت شده و از وفور عنایات والتفات حضرت آفرین و تحسین نموده
به خطاب [illegible] تا نامی و سایر جلایل عنایات [illegible] اختصاص یافته الحمد لله که امنوا اثر
متواتر و لشکر شکر امنوا الیا [illegible] که خدمتی تقدیم رسید که از جزای نفس اخوان زمان
و داغ شدن از [illegible] روزگار معموره عالم که بحسب صورت فوق حالت وابسته باشد بعید باشد
مسابهم و منقو[illegible]ن بی قیمه خطائی و انفاد [illegible] با جنس وجوه و همین طرق صورت نسبت تکلیف گرفت
نوابت الهی ما البیر اوضاع حطالی که منتهای مبتغای بخ بزرگان حال و ماضی بوده همه آن شده
ولعل این لطف بود که سبقت این ترتیج مرارسی یافتن نزد عقلای زمان در مزاج
روزگار مستعد بود و بی شایبه تکلف باین عالم آورده و در عالم اسباب بحد تمام حکمت بنیاد
سرشکیه نذر [illegible] اگرچه اتمام و الضرام آن شاید که بعضی دوستان صمیمی و جمعی دیگر از دلی
بنده سخن همانست که میدوقه توفیقات الهی مصدر امری شدند که باتفاق اصحاب نقص
الامر در رابیه [illegible] در نفاست و شرافت و علو رتبت و مباهات امثال این جزویات نقص
الامرنه که در نظر ما تابعانان تابع حرفی منتهای جلایل ایان الشالست بهیچ وجه احتیاج که نه بر از
[illegible] رسید که حضرت واهب العطایا آثار بدایع اشعار استعداد خانهاداران
اقبال [illegible]ی که از نظر دور بین عقلای زمانه محتجب بود ظاهر ساخته اهل حسد و اعتساف را
برشناه و راه التفات آورده نسبت و دانی حضرت خاقانی را ابلغ وجوه بمقتضی دادا
خاطرنشان ساخته وجوه تفوق ایشان را در درگاه عرش اشتباه بر ساید [illegible]
واشتباه مشخص و مبین ساند [illegible] کوتاه که مقاصد بسیار است که ذکر آن متصدع گرامی
اوقات شدن مقتضای [illegible] انفصل از مستغنیات بل ضروریات میدانند و قطع نظر از [illegible]

دیگر زمانه و حصول دوست بعنایت جمیل ایشان مشعوف ... قلیله اندوزی بل بکمال التماس و در بیوزکی ... فرصت دست داده که زر بسیار اندکی و انبار کی سطور میکرد و بالجمله بعد از انقضا البسیار ... و در شهر صفر سن نهصد و نود و دو مضمون فوائد ... رسید و ملاحظه نامی موشح بتوقیع معدلت ... نیده باعث فارغ بالی و صورت خوشحالی شد این یک حجسته ... کز آن سوی رسید چون باد بهار عنبری بوی رسید جنتش بوسم که امروز دست گرفت در باش ... که از سر کوی رسید بعد از آن که از مطاوی فحاوی آن انشراح تمام و ارتباح مالاکلام حاصل شد بنقشه ... رسیده با از مضمون آن که موشح بتاکیدات عتیبه بود هر چند نظر امعان ملاحظه رفت مخدره مقصود از نقاب احتجاب روی ننمود هر قدر که بدیده بصیرت مسطور گشته امری که کشف غطا ازان نموده یک نحو تسلی بخشش خاطر تردد و متحیر توان شد چه هرگاه که بعنایت الهی ازلیه صمدیه مرکوز خاطر چندین ساله آن اقبال آثاری بخوبترین وجوه صورت بسته بامداد تست غیبی چنین فتح روداده هنوز ناکرده جای اظهار آمدن امید ود نمانید در نظر عقل دقیقه فهم معامله گذار ان ارادة مجمل ... خصوصا در وقتی که در آن صوبه ... بالفعل کسی که متکفل مهمات آن صوبه توانند شد نباشد با این حال چون رای احبا برین شد که اظهار این معنی ... و اجمال ... وارد از افراط شوق فزود آورده عرض اشرف اقدس رسانید صورت استعفا جیه شده هر چند ... جانبو ... موجب اخلاص حقیقی ... سخنوری داده از ثنای عبارت ... نمودند اگرچه بعقیله ایشان آن مقدمات ناقع افتاده بمقتضای فهم ناقص این مسکین خیالچه رفع تعجب کرده معذرتی هم رسانید ظاهر است که در ... آن معاملات ... که جبر کسوت صورت خلقی بپوشید و غیر از جام ... مرکوز شده باشد نه منافی التماس ... با آنکه بعد از ... واجب العرض منضمن التماس

توجه

توجه ایشان از آیات مجدد و کرامات ... و امثال آن که دلالت بر نهایت توجه ... از منظر اشرف اقدس در آورده بعزت الله سبحانه ... و تعلق عظیم هر چند در نظر ... این مسکین المقدار اسال این مقدمات از جمعیت ... خاطر اسباب ... مستعد مشغول بدانند و وقوع نتایج این اندیشه در عالم کون و فساد از قسم محال می شمرد و به یقین میدانست ... ابنای دنیا که در بعضی محال در بادی النظر صورت رواجی میدهد کردد ... این امر شده ست چند آن ناطق ... و انقسام خاطر دست داده که از احاطه تقدیر ... تحریر بیرون نیست هر چند که منادی عالیه با علام روحانی و الهام ربانی این مسکین میدانند که از مهب الطاف الهی ریاض دوجه سلطنت اکبرشاهی را بریاحین ازهار اشجار ... آراسته اند از ممکن الطاف نامتناهی حدایق عرصه مملکت جلالی ... لسان ... آثار بدایع لم یزلی ... و زینت داده اند آینه ... حقیقی ... سلطنت کبری از حوادث روزگار ... لیل و نهار محفوظ و مصون بوده همواره در کنف حمایت الهی ... فارغ البال خواهند بود اما مقتضای ... حکم ... از رقیه ... در کشمکش احتیاط ... نجات نمی باید داد از مکارم اخلاق ... اشفاق ان ... نقدی ... آباد ... این حقیر ... کرده ... را که ... کبریایی ... بهم رسانده هر چند ... نقدیر در سلک ... دنیا منسلک شده ... تاراج برده ... کجا آشنایی شاکی و امثال این ... کجا ... این مقدمات معروض داشته اهتمام بسیار نموده بودند بالضرور ... خاطر ... را یک سو نهاده ... آن مقاصد ... باتفاق دوستان صمیمی ... گفتگوی بسیار ... حکایت ... انشاء ... آن از مکاتبات بعضی احبا معلوم شده باشد

رای جهانی توجه رایات نصرت آیات بصوب مالوه بجنبش تو زودی دفر ساده خزانه عامی وسایر
مطالب که در مطاوی فرمان عطوفت نشان که مصحوب ابو طالب برادر بدیع الزمان ...
و فوار رونیک دیده از رسال یافته ست و خنابه زعریضه دکلای ایشان شرح این مفهوم شده
باشند قرار یافت رجا بحلال مواهب الهی واثق ست که قبل ازین حصول ملتمسات مذکوره
ناطوره مراد صورتی پیدا کند که باحسن وجوه لباس اتمام و خلعت اختتام پوشیده در تسلسر
عیش و عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار گران لوازم رسوای ... دیده نرشند
مکاید خلاصی یابد ای هوشمند جزوای ناقد بصیر قطع نظر از حرقت و فرقت و کربت و غربت
که مضرات لازمه ذاتیه اینکس ست از یاد صد فریاد از آنکه بعضی مطالب عالیه که مرکوز خاطر
میشود که بی اعلام آن خاطر هیچ وجه اطمینان نمی یابد و حال آنکه البدا مسالک اعلامی از وجود
متحقق چه از ... لطافت و علو رتبت آن مارب عالی مرتبت که در حوصله ایمایات بیانی و اعنا
رات تبیانی نمی گنجد و چه از مراحتیالی روزگار کم فطرت و نا توان مبنی حسود دنی زمان
کم همت نعرض منشوات رساند و چه از نکثر مشاغل لایعنی و توفر روحانی و بدنی وقت
بان مساعدت نمی نماید باری بمقتضای منطوق الوثوق مالایدرک کله لایترک کله بدل جهد نموده
آنچه برمز و ایما ممکن بود بان اکتفا نموده متمم را آنچه بوسیله عبارات کلتره ... حاوی
آنچه جایز التقریر ممکن التحریر بود مرقوم ساخته متصدع اوقات گرامی شد و امید که مشاغل
نفسانی و شواغل جسمانی مانع مطالعه این مقالات نشود و در رفتقیهای وادی النظری
بانتظام انقسام خاطر که از رهگذر این دوران متعرض احوال ایم هستند و باعث عبور سبیل بر دو
نکرده هر چند که اعتماد بر ان بامبانی کرم و موسس اساس ... است ... بیش از آن است که از
امثال این امور اندیشه ما چه کند که دست روزگار ... مزاج داغ این اندیشه بر جگر

می زند بنابر ان مرهم امتداغ جگر سوز را که ترکیب تجربه ست می بخشند بنابران خواهی نخواهی
نخواست که ... در بار طویل الذیل را در نور دیده ختم کلام بر دعای آن کمالات ارتسام
پرده استعامای صحبت ... بخش صوری ایشان از دورکار عالم پناه حضرت واهب
العطایا باید که بوده ... قاصد زمانه که هیچ کدام نیافت و محرمیت ندارد پیش از انکه نطلبت اباء قدم
که جهل ستان عالم ... روانه کی ... طار ساخته در عالم بیچو چلگی از کشاکش اضطراب
بیحوبات باشند که مراسلی که نوشته های جوهری کشته شهاب الدین احمد خان و نواب
اقبال آثاری که در پنجم ربیع الاول سنه در نواحی ناددت مرقوم شده به مصحوب ... یان در رسیدند
و مژده فتوحات تازه و مسرات بی اندازه رسانیدند منت خدا را که علی الرغم روزگار منصور کشت
رایت جان بذرگوی از عزت هر زیاد جهانت بکام باد و دولت ملازم در و اقبال یار غار بوسته
دشمنانتو زبون که بسینه ناکسته یاکر کیه یا بسته در حصار اگرچه پیش از وصول این نوید بهجت بخش
در روح از قضیه مرتبه فرار نمودن آن ناعین از کنهایت و تعاقب نمودن عسا کر منصوره
که از خطوط بعضی مردم اطلاع یافته مقدمه سرور فوادی شده اما تکمیلا للبهجة و تتمیما للمسرت
این بشارت عالی اشارت رسیده آرزدگی های دیرینهای و بشادمانیهای جدید بدل شد
... انکه روز ما از الم تیره رنگ بود اندوه را ابتر دل ما در تنگ بود و ان شد که نفس
از دود یو را روزگار خورشید تیغ آخته بابا بجنگ بود آخر لسیان نای بشادی دمی میزد
اندل که در کشاکش نالش چو چنگ بود آخر دهان چو گل بشکر خنده باز کرد آن را که غنچه دل
از غصه تنگ بود و ما سول از حضرت جواد مطلق و مسئول از درگاه کریم برحق آنست که همواره فتح
و نصرت مقارن احوال خجسته مال ایشان بوده ابواب شادمانی بر دلهای دوستان مفتوح باشد
... از فرط توجه و کثرت التفات خاطر دریا مقاطر حضرت خلافت پناهی صانه الله تعالی

عن الآفات والدواهي که زینت صفات لایقه مظهر ذات فایض است به نویسد که تا کیفیا
بیرون از عالم نهایت و الجزیه او جهد بیلوتا در مجالس و محافل تدریس مفاخرت یا زنند پیش
شیال آن مذکور دانا ادر کمال کلفت و دماغ شده و دوستان از روی رعایت فهمیده کمترین
و میسور رانند بکرات قدرت بندگان حضرت متوجه شده فرمودند که مناسب بنده درگاه که نصوب
کجرات متعین اند بوزن اشرف اقدس رسانند که هر کدام را فراخور حالت خدمت و اخلاص
و عقیدت زیادتی مناسب و سایر تفقدات خسروانه مخصوص ساخته فرمان عطوفت از آن متوجه
بر صنوف عنایات خاقانی و منطوی بر انواع رعایات سلطانی فرستاده شود لیکن بواسطه لوازم
سلطنت کبری و مراسم عدالت عظمی که رعایت ضابطه الاهم فالاهم پیش نهاد همت کیمیا اثر خود
ساخته الفرام مهام کافه الانام مصر مایند فرمان عنایت نشان جانا تا که بسبب جدا کردن خلعت
فاخره خاصه و کمر بند و خنجر و اسب چه قدر در برده توقف نماینده بود فلیعت فرمان تلطف نشان ثانی
بیناکه در آمدن نوروز بهار کی و حضور می تقدیر ساینده رسوم دعا دات و جشن با دستانها
داشتن خصوصا در روز بهجت افروز نوروز که در جه شرفت خاص و عوام است و منیف و
را اندازه منزلت و ترتیب بمقتضای عدالت و نصفت بحکم ایل مواهب با دستانامه و جلایل مراحم
خسروانه شرف اختصاص و فر امتیاز دادن و مایده احسان و اکرام بر کل عالمیان
و هر کس را زیاده از آمال ایشان بهره مند گردانیدن ضمیمه آن شد انشاء الله مقتضای
حون ... یک رسیده که فراغ تمام ازین مشاغل دست دهد بزودی این فرمان دویم شرف
صدور یافته نسبت ارسال موسوم خواهد شد بر ضمیر منیر که آینه صور تقدیر و فهرست کتاب حسن
تدبیر است محتجب و مختفی نخواهد بود که سیجه دوستان حقیقی آنست که همواره از احوال و اوضاع
یکدیگر بواقعی حاضر بوده نظر بر محاسن و معایب احتراز نمایند ... بص و غیوب یکدیگر اطلاع

بهار و تمامی بهمت مصروف آن دارند که دولت ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر شده از اله آن نمایند
... انکه مثل ... آمده کویان دوست ناصح حقیقت اینکه اصلاح رفت و رعایت از غیبت نکو نیه جهت از فهمیده کی
و اتفاق وهم جهت از نادانستکی واتفاق تکلیف طایفه با درستی جهت ... ملاحظه فواید دینیه و اهمیه فانیه نیابد
مخاطره جسمانیه خود کرده راه وصول این بدست دیگر نیست که بسوی شده ان امر والتفات قدرت قبایح بعدا
بعضه اصحاب دول را که از غمرا شتغال اللذات صوری و انهماک در ستلذات ظاهری نفس اماره ان
بخود انچگونه منفقت راه میدهد تفصیلا شمایل و فواضل جلایل تاویل و خوش آمده که در طبایع نفوس اکثر ابنای
روزکاری الداشیات خصوصا در مزاج بعضی از رؤسای اقوال الزمان که بسمع جمع این طایفه مرحوم
مرتبه بی اختیار کمال شادمانی رساینده حرکتی آمده کویان مذکور را از جمله هوا خواهان درگاه بل اعدا
این راه میداد و باندک روز آثار غریبه باین ترتیب شده انواع نکال و وبال حاصل احوال ایشان شده
حسرت الدنیا والآخرت میشوند و عاذنا الله تعالی چنانچه حقیقت این حالت در ارباب فطنت و خبرت
از شاه راه معقول و سایر طرق منقول چنانچه لطف معلوم بل مشهود است بنابر اقتضای آثار تلک العطایا
لطفه الوالیه و ابتغار المرضاتهم هرگاه یکان جمله اصحاب حرمت و اشباه مجالست صوری زحمت داده
... وقت سعادت در استماع معایب کذرانند و بعضی در اصغای آن صرف نموده هر چند
این دولت مطابق نفس الامر نبوده اند چون منشاء آن کمال دلسوزی و نیک اندیشی
که حسن سیرت و لطف طبیعت در مکمن بروز آمده بیجا خوشی و فارغ البالی می بود در نهال کران
عادت محروم است توقیه آنها ... این را هیچ دانسته باشند که این طریقه ...
کرنه در مکانیات که از اعظم طرق محادثات و مکالمات است سلوک شده دقیقه از دقایق برجوش آمد
و مطارحات حرفیه رنگکار منتهی شده و بنابران نمودست که درین عریضه الشوق اولا فصلی چند از حقایق
حکمت خلقیه که بانقیاد ارباب ملل و نحل اشرف علوم و مقصود بالذات ارجح مقاصد علمیه و مطالب

حکمیست در سلک عبارت در آورده مرقوم ساز و که ز عجایب سوانح روزگار یا آنست که با وجود این
معنی علما و اهمال منسوخ شده است و ثانیا التماس نماید که بنظر انصاف و بدیده بصیرت ملاحظه تمام فرموده
بکمرتبه تامل فرماید قطع نظر از این که صاحب علیه که متفق علیه عقلای روزگار است فی الواقع بخاطر خطیر
وابیدا آنکه معلوم شود که در نهایت معقولیت است و آنچه خلاف اوست نهایت قدلان و ابطلان
دارد ثالثا استدعای آن نماید که اگر مرور نمایند در صفحه و اگر در صفحه نباشند ورق ناهی بنا رسالی مطالعه
رفتن گرامی گذشته را که حکم تقویم پارینه پیدا کرده از عنفوان شعور و تمیز تا حال بکاوی بتفصیل تمیزی در راه
اوستادی بتجایانه در خلوت خانه دل ملاحظه فرماید که در سنین و شهور و ایام سابقه چه قدر این
وجه قدر مخالف را منعقد شده الخ اگرچه تدارک و تلافی ماضی از قسم مستعد بل از جنس محال است
اما امید میشود که شاید از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبال را از ضلال بگذرانند و این همه
زندگانی را محصور مستلذات نفسانی نکرده اند اما چه توان کرد که این خزیق بلا وجه نیز ابتلا از جهل
انکه ازین مقدمات نویسنده وقت انکه کرنا حیرت خود را برین درشته مطرح سلاطین ایام
ایلم ساخته تصدیع این و هدامار البطه معنوی نمود منکذار دوکشان کشان بعالم بیان
ناچاران بالضرورت انچه مناسب حال است گذشت یا بالقصد یا باتفاق در این منزل
اندکور میشود قد ما صفا دع ما کدر بریاط حقیقت کیش ملابس نخواهد بود که حکیم [illegible]
صلاح حال هر کسی بوصدتی بار است که انتظام آن بی او سر انجام نمی یابد چنانچه نظم امور در الخلافه
بر ساتی که بعالم صغر شهرت یافته به تدبیر نفس ناطقه است و اجتماعات عالم کبیر منوط
بوجود حاکم با رای و تدبیرست سدهت اگر تدبیر نفس و افعال اعمال قوای طبیعی و حیوانی که کارکنان
اینند از روی رویت و عدالت با احوال بدن و اوضاع تن بر نهج سلامت و استقامت کند و از
از در الملک صحت و عافیت بر آمده مالش بفساد و زوال انجامد همچنین مالک مملکت با والی ولایت

اگر تمامی

اگر تمام همت مصروف دارد که بحسن تدبیر و رزانت رای بمکارم اخلاق متحلی گشته بمحاسن صفات
موصوف شده از راه سویت متوجه سرانجام مهام انام شود و بر آینه خاطر جمهور مردم را در خیر تسخیر
ورزد و سرور ایام را تاموالیطه اهتمام در حفظ و حراست نگاه دارد اگر نه بود باید که اختلال در
مبانی احوال او راه یابد و قواعد امن و سلامت متزلزل بل زایل گردد و منفتح است صاحب سلک با
کسانی را [illegible] مبتلا شود نعوذ بالله من الجور بعد الکور و عمده محاسن اطوار و مکارم اوضاع که
تحصیل آن بر تقدیر و تبقیه دولت عظمی بان مرتبط است پنج چیز است اول هوشیاری یعنی حاضر بودن
بر نقیر و قطمیر شریف و وضیع و جمهور زره بوسیله ثقات یا بواسطه جنیه کس که جانبدار یکدیگر نباشند
هم دیگر را نشناسند از ولایت و شهر و دیار و درون خانه خبردار بودن و صدق اخبار و کذب افزا
بیش دوربین بیشتر کردن دوم تغافل و بردباری و تاملات و تفقدات فرودستان را اغماض
نمودن و اگر خواهند مرنقصان عقل او حمل نموده تجاوز از دخار و دحقور از جمله مرتبات خود دانند
سیوم واد مظلوما ودادن لیر ظالم و قرب قرابت ان منظور نداشتن چهارم چون مد
کردار استظهر دشمنی منظور ساخته ابتدا بجهت آنرا خاطرنشان اقوان زمانه را ساحتی
پیوسته بوسیله سوالی و واسطه التماسی حوایج مقدم داشته انجاح مرام و اتمام نمودن پنجم
راه قطع طمع نه انداختن و زیاده جاه و مال را از قسم کمال نشمردن پنجم راه انصاف
سالوک کردن و ترک تعصب نمودن یعنی طایفه را که بر آیین رفق مدارات اکثر خلائق
اند که یا از روی استدعا و ابتدای گشاده و استحصار مقاصد آن نماید و ابی الا مقصد
ملت و مذهب را وسیله بغض و تنفر ان زده و املاک و اموال او را از دست تصرف و تعدی مخفوظ
و مصون دارد ابی عزیز این که چند لند خلاصه افادات حکمای پیشین است که ز فرد مهربانی بجهة
احوال کثرات و اضمامات و کثرت ملی مرقوم کلک جواهر سلک ساخته اند و ما علی الرسول

31

الاسماع . بند حکیم عین صوالبت و نفس خیر فرخنده بخت انکه بسمع رضا شنید و القی امتثال کرد

مذکور سرمایه بهبود دین را دست . بدبستیاری آن خارستان بنی آدم را گلستان ... ساخته

یار و دولت و دشمن بسر نزده . ... انور سیفر یافته . هیچ دانی که بتر مردی هست

بهانه و ذکیت انکه با دشمنان تواند ساخت و انکه با دوستان تواند زیست و این را دستگیر

تحصیل و ذخیره عالم باقی دانسته خویش آسوده اند یعنی بهتر که خود را از کفتن اشنا ... سعادات

کاولا خود را باین مهذب ساخته است پس کند و بیش ازین خود را و مردم را ...

کشادت الله مبین جاریست که کلمات صدق آیات حقیقت سمات مادام که از مهذب الاخلاق

صدور یابد تا نیز نمی بخشد و فایده نمیدهد بر آن مرتب نمیشود و بر خورده بین سر این نکتست الله

مخفی مشیت الله تعالی بمحض عنایت بنجابت شمار او مار البسر راه مقصود برده بمقام وصل

رساند . عمرت در زر باد بر این ختم شد سخن میبردن نمی تهم زره اختصار باین حذف

جنبه که در خلال احوال پریشان خاطر و توزیع ضمیر بهم رسیده بود بهیچ است که خود را از کجا

آن دور کند ساند چه باوجود ذرات شایع و ذمات اسباب جوش اندک از خواب غفلت بیدار شده

بر خلاف عقیده خود بکوشش آمد و مطارحات عرفیه بی بهره و روزگار آلوده باینت و دور بار

خیالات پیش خود که اقبح افراد خیالات سست در رساند و لطف که این مرحوم متصنع بالصدق

و سمت چکند و چه چاره سازد که تملک نا فعک ... و ضیع نا پسندیده این گرفتار هوا ... نفسانی

و ... س شیطانی را شود مستند نفیت و قواعد ... علمی ماحصل هیچ وجه مخالفت

و مزاحمت نیست تا انکه بعضی از اجلاء احباء و اخلص اصدقا بمقتضای مفهوم ... از ... مشغول

یار ... بالموجب ... لوزرم خصوص آشنایی و مرغبات مراسم اختصاص نسبت

گرامی با ملاحظه انکه ... و محبت جو ابر و ابر ولائی و ... در ... نشسته

ایشان

ایشان بر آمده است که مجلس عالی آن اعتقاد الایامی بوسوم شده است یا بلیغ وجوه

... نسبت ابدی و دیگر که در خاطر حقایق ماثر ایشان رسیده باشد آن حرف حرف

... از غیر اتباع موده بود چندین آن ایشان پیش آن ... نکته و آن غیب

پوشش فرستاده اند ... این دو کلمه بر زبان که ... مرقوم شد

هر چند قوت ... این تردد و تحیر در مقام آن می آرد که سررشته انصاف را محکم گرفته بعضی

... آن آیین یکدانسته بلا فی ... نباید اما چه توان کرد که بواسطه کم فطرتی و دون همتی

از دولت حکمت اشراقیه مهجور و محروم مانده بعد احتیاج محتاج قوای عملی که ... بکار رسم

و اعادات شده است و هر چند ازین و منع ملا ملال دست داده اما چون تحریر امثال

این مقالات و تقریر این مقولات یکی مکالمات روحانی و تذکره الیست نفسانی را ... البته

معنوی میبایست که این وادی خود را انگیزانند و میخواهد که درین رقیمه الوداد کلمه چند از درد

انا نیت مقصود و بو قلمونی احوال خود مرقوم ساخته بمیزان شرح اندوه تنهایی و هم رسیدن

بهمدمی که اقل مرتبه از استماع سخنان که بیش از دیاد باطن موجب بی بضاعتی و استطاعتی ...

داشت آن در نهانخانه خاطر مستور اند و در عالم ظهور بی اختیار سر میزند مشغولی تازی نشود و از

... که از مشاهده ظهور یک خلاف عادتی که در خفا یا سلوک طوایف انام حق ...

و فی صد و یک در نهایت معقولیت است و حال انکه اهمیتی بنورت ... که طاری اطوار او تواند

نباشد بیگانه و ارزاده سلوک پیش نگیرد و انکس را هدف سهام ملام سازد و املا باید و ...

از الام و ... این حصه زغیبه که راقم سطور در ... مثال یعنی ... از غیبه اللهی

در آمده و ... آن شد که ... بر عبد الهی ... و اند ... موقوف گردد

قید ... آورده ماتم ... در اظهار سازد و اندکی از ترددات و محاربات نا فصل ...

که در فطرت و طبیعت قریب سی و چهار سال و بنا خصوصا درین دوازده سال که از گردش پلک شش ابنای

زمان افتاده است نه قدرت شکیب و نه قوت گریز و نه طاقت پرهیز دارد و نه یارای

اعلام آن استظهار را نام نماید؟ چیری نه که از عشق بپرهیزم من بختی نه که

من دستی نه که با قضا در آویزم من پایی نه که از میان بگریزم من مفید منوده از تجارب و بنا

غرض‌های روحانی و حیوانی و غالبیت و مغلوبیت هر کدام مرة بعد اخری و کرة بعد اولی مرقوم

ساخته خاطر نشان داده آن اخصّا والا کرامی را اطلاع بخشد اما چون در حالت اتفاق و شعور

یقین دست میدهد که بی ارزوانی علیل و شفای غلیل برای اظهار این شکوه و ابراز این کلمات

ملال و کلال انشاالله آیا و باطن شریف ایشان خواهد شد خود الذین نحوه زدن بسجود کانه و ا

نجردانه میکرده اند بر دو مزدن و لب تا کشوده نه ازانست که ناله کنم موجب ملال تو باشد

و اگر از حدیث دلسوز رنجان اندکی خود اعراض نموده اظهار درد مندی که از رهگذر ماتم داشتن

مزده دلان زنده تن که از مستودعات ضمیر این حقیر است نماید و اندکی از اوضاع بی‌حساب آثار غرائب

شعار طرائف انام رقم زده کلک بیان نشود و تسلیم دلهای دانشوران روزگار و بیان حلول اقبال

ناممکن زدن مدعیان معرفت مذکور گردد و خطرها که در ضمن خورسند بها نسبت با عقل دکیاست

مدعیان غیب و شهادت که بزعم اکثر ابنای زمان سر حلقه پیشوایان سپهر بوده و از

رئیس راه نمایان سبیل ارشاد اند و کیفیت مال نامرادی تبدیدست هیچ بدان سر کرد الد

وادی سایر الناس مندرج است افکار اساخته تحفه مجالس عالی سازد با الضرورت اولا

باید که اگر تفصیل میسر نشود رمز و ایما بطریق اختصار مسامع خلایر رساند لهذا جت خدا مشربان

عالم ذوق و شهود و دریاکشان تشنه لب بزم سخن آنچه به تحقیق بر وضوح پیوسته انست

که عمده مطالب و خلاصه مآرب برهنه پایان خارستان راه محبت دریافت نایافت

حقیقت حضرت

حقیقت حضرت واجب الوجود تقدیره و هستی اقبال عزت او و باعتبار صفات حدوث و امکان

کنهت دتوان مهذب الاخلاق شدن و تشبه بحضرت واجب بیدا کردن که از فحوای

خلقوا باخلاق الله که از زبان بی زبانی برآمده بسمع جمع روحانی اسماع نموده اند و ثانیا

باید که شرح حقیقت انسانی نموده وا نماید که اگرچه دریافت حقایق که نه جز ما جامع کامله آدمی اصعب

امور است و مجردان سالک حقیقت و مفردان ممالک طریقت بتصفیای کمالی استعدادات و

اختلاف از مید و او فات بموجب صفای سریرت و لطف طبیعت داد دانشوری داده از

سخن شمرده اند و آنچه از جمیع افاضل مذکور دانطریق حوشتر اهل را حقیقت منقش بالذات

میشود آنست که لطیفه ایست الهی و شریفه نامتناهی سوای این ترکیب عنصری و معجون هیولا

که در آن با جنس بهایم شریک و مساهم است و بعد ایضاح این دو اساس فیض اقتباس در بیان

اولی الابصار هوشمندان دوربین حق گزین حقیقت حقیقت ما بحق ظاهر و هویدا میگردد و روشن

میشود که اختیار و ابرار روزگار با در مسالک تشخیص مقصود و سلوک نموده در تقویت و تربیت

لطایف بسعی بلیغ با اسماء و تقی که برده از روی کار بردا شته شد عمده مستلذات مردم

از مشارب و مطاعم و مناکح و ملابس و سایر لذید انجا دار نظر کوته آدم صورتان پنهان مانده

پنهان آورده واضح گردد که بچه قدر چیزها دل بیاد داده اند و حمل اثقال و اتعاب قوای بدنی را

عبارت لذات و انسته اند اما چون بیش از اصلاح اوضاع خود که لازم وقت است بعرض حال

از ضاد و سایر عباد کمتر از قانون هما یون نصفت و عدالت بر آمدن و منهج اعوجاج

سلوک کرد نست ازین تو الفقیه اولو الهوس نهایتر خود را باز آورد و سخن بپایان رسید که

نه سفینه بگیرا این مسکین لمنزلقو حیات محصول فصول از بعه سعتره شعایه اقلیم سخن

و کشور برا اسلامیه که عبارت از شرح ادات و بنا و بسط اسباب انسان و تفصیل مناهج املاس

و تبین لوایح اقبال است مالامال بوده اعجوبه‌های خاطر آرزو ده بر هم خورده که رزم نگذرد [illegible] شود اندر یا

و خیابانست شد کاکه در شارع قدیم استیلام کهنه معارک و منزلگاه اند مشتمل بودن و فی [illegible]

در شوده روزگار را دریافته که اینک بر وقت این مطالب علیه رفته کلمه چند ورد

فواصل فاقلا سالله اقبال و تمکین [illegible] که از رضا [illegible] خرم مدان نازنینان ملک [illegible] و دکی [illegible] باله

فلک [illegible] گذارد برآید [illegible] بر رزم که هم از روی کرم کرامت [illegible] خواهم [illegible] چون

انفتاح ابواب فتح [illegible] اطوار در خانه عالی بکلیات و جزئیات [illegible] و در سایر و دستان [illegible] و کلامی

ایشان که بجهت همین خدمت متعین اند متکفل و متعهد اند و القصه [illegible] که در بعضی احوال مذکور که پیش

ازین بابد که فرصت گشته بود الحال در ضمیر خورده و ان ایشان متصدیست و متخیل و اگر [illegible]

شده باشد ازده یا ازده یازده کم و بیش خواهد بود درین باب شروع میکند و فتوحات تازه

و مسرت بی اندازه که در ممالک بنگ بنگاله بظهور آمده است جهت رضا جویی [illegible] خان که [illegible] فتوحات

ربانی از کهوره کهات تا دریای شور [illegible] تسخیر درآورده و ولایات وجه ایشان صوبه را

بنام و کمال [illegible] شده است و مشهور و مسکوک شدن [illegible] حضور [illegible]

او کسی [illegible] در گرد [illegible] دریای شور [illegible] از طرف وزیرخان صادق خان که ابدا

ذات [illegible] تا ادولیه [illegible] نواحی را بتصرف خود در آورده است [illegible]

ظلم و فتنه [illegible] در دستان کوتاه ساخته [illegible] الامن کرده [illegible]

بندگی در آمدن [illegible] جائی که سرچشمه افغانان [illegible] بوده است [illegible]

با [illegible] شهای [illegible] است [illegible]

الموت محمد حکیم میرزا که دست آویز [illegible] کار بوده [illegible] مذکور شرح

و [illegible] انتظام کمال [illegible] فی حد ذاته احتیاج [illegible] است که [illegible] الله [illegible]

[illegible] بهمین اسباب سررشته [illegible] آنکه [illegible] نهانی [illegible]

دولت قاهره [illegible] و دیگر رحمت خدائی [illegible] باتمام [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] که در عرصه [illegible] فتح [illegible] که بدرگاه [illegible]

اخلاص [illegible] ایشان نموده [illegible] داده بود تاریخ سیوم [illegible]

روز [illegible] یازدهم ربیع الاول که بندگان حضرت در نهایت [illegible] دیگر ایشان

که [illegible] احوال نصرت مآل فتح ثانی بود رسیده [illegible] قرین [illegible]

[illegible] خدمات [illegible] بتقدیم رسانیده [illegible] عالی [illegible]

یافت [illegible] نجات [illegible] ساخته [illegible] مهام [illegible]

[illegible] نموده اند امید [illegible] درگاه [illegible] در نهایت [illegible] که جمیع مقاصد [illegible]

[illegible] دلخواه دوستان [illegible] کرده [illegible] الله [illegible]

استظهار [illegible] نواح [illegible] و اضافت [illegible] شده است [illegible] اقلیم

اقبال [illegible] انجام [illegible] تحفه [illegible] علیه [illegible] اما

اینقدر هست که هر گاه میخواهد که این [illegible] شوق [illegible] امر

[illegible] حرف زدن و نوشتن میکرد [illegible] لباس [illegible]

بصورت [illegible] ظهور میکند و قصه کوتاه که [illegible] چهار [illegible] ملاحظه که [illegible]

حکمت پناهی جالینوس الزمانی [illegible] نوشته بودند [illegible]

[illegible] کلام و فحوای مرام [illegible] بود که این [illegible] پیش از ظهور [illegible]

[illegible] الهی بوده است صدور یافته بواسطه آنکه بعضی مقدمات [illegible] جا [illegible]

نوشته بودند [illegible] که رقم یافته بود [illegible] صورت

معقولیت این چمن بخصوص بن زمان دون زمان نباشد فنون همه صنوف
الام بخاطر فاتر راه یافت که شرح آن بطول مارها درنگنجد ... نمی شدم ... کار
اختتام کنده این زینت فهرست بخشش عقاید حاشی نظر امعان و تامل
انمود ملاحظه فرموده بمقتضای حوصله ... خود که هر کو نمیرود ... و دانه
آیین آیت عمل نموده بی آنکه نظر بر خارستان این بوستان افتد در مشاهده لطائف
این چمن و عجایب این گلشن و دریافت فوایح روایح انواع بدایع عنایات
الهی خورسند و محظوظ باید بود و مضایق روزگار را در ساحت عرصه ... باطن
جا نداده عمر گرامی را که دو ... نمیرود و بدل ندارد خوش گذراند و در شکوه
و شکایت که رحم مهربانی روزگار ... شریک نشود هرچند میداند که در وقت تنوع
آلام و متابعه ... اتصال روزگار مثلا ... باخوش می آید و ... ذوق
... روزگار خصوصا وقتی که اندکی زمانه در مقام عجز و ذلال شده
میکند بسیار تلخ مینماید و ... امثال این مقال ... مطالعه این سخن
موجب مزید کلفت خاطر میشود اما چون ... و ببین ... که این زبده ارباب
الا یا نسیم الصبح ... بالله ... فؤادی ... و قل ... الدهر ...
حریق ... لقاک ... و ...
برین میشوم ... موجب ...
... الحبیب ...
لا تشکوا ...
خبر ...

ملاحظه مراحم و تربیه خود ... ساحت استدعا ترک تصدیع نموده بود حالا که ... آشتی
را ابر زکلک را مدخلی باشد باقلم مسکین رقم از مکامن باطن اخلاص مواطن اجازت شکوه
نمود بعلم الیقین میداند که مراسلات ... شعار ... روزگار شده است
و ضمیمه آن کثرت مشاغل ... که بجا لشکل دارد و عجب که ... طبعی که بخاطر شریف
اخوت ... نیا بی استشهاری ... رسیده ... صورت وقوع در ضمیر اصابت پذیر
آن ... انعکاسی جلوه نمود از راه کرم باعث معذرت شده ... و اگر ... دریاب ...
و آنچه و مطالعه کتب که ... استعلام نموده بودند اگرچه ...
این بمنزله اعلام از جاهل ... و استعلام از عامی است اما موجب ...
می نگارد اصل کار آنست که ... و لطایف الحیل ... که اگر حقیقه خداشناسی
که ... اهل ملل و نحل حصول آن ... روی ... خاطر ...
اگر ... بنفس الامری داشته باشد ... و اگر آن حالت عالی رتبت مقصود
باشد ... عیوب نفس ... بوسیله ... احوال ...
... از اخلاص حمیده و افعال مرضیه اعتقاد ... مسامع علیه ... این طایفه علیه را
... و ... بیابان صحرای ابتلا که ... اعتبار ...
و ... سخن طلبید و اگر ... کثرت که ... ست طلب آن
اعتقاد وحدت بعید و بدیع می نموده باشد ... این بزرگوار ... قلیل البضاعت
... امیر ... روزگار ... داشته باشد باید ... از اطلال ...
... و مشاهده ارباب سجاده و اصحاب ... جانان ...
... با مردم ... هر دو عالم ...

واگر در خلال احوال ملالی دست دهد [illegible] نایافت این یا فقط بعد از تقدیم [illegible] لطائف یا یکی

و یا فیه وکی روی نماید در وقت افاقت و شعور از ممر وقت آن طلب این طبیبان حاذق [illegible]

حاذق لاجرم نشینند با ذیل مجالسه احوال خود نموده تا امکن مجالس ومقابله

نکرد در ذات خود احصا نموده و بتفتیع نفس خود مطابق آن از روی سویت و اعتدال فرمود اگر

حیاذ الله که اهم میسر نشود بالضرورت شطری از عمر گرامی را بهر وضعی که باشد از دست بهانه

بر بهانه استخلاص نمودن صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود بالذات جمع نموده است باید نمود

اگرچه کتب قدیم در روزگار نایافت است آنچه مطالعه اخلاق ناصری و جلالی مشغول باشد

اگرچه منش اهل غربت اهمیتی چندان اعتبار ندارد و لیکن بجا آورد طالب علمی نماید که سواد روش

هم نیز دارد و بی آنکه تجربه کند و روش آن را از طبیبان حاذق داند مطالعه کتب طبی نموده

در مقام استعلاج مرض شود اما بالجمله حال آنست که نفع زندگانی از مقصود البدل و معدوم

الوجود است صرف در تحصیل سایر علوم که فی الحقیقه از اسباب تحصیل علم اخلاق اند باید

فکیف که عمر عزیز را مصروف در جمع زخارف دنیوی و حراست ننگ ناموس اشغال فانی

کرد و بعضی شده بی ناموسهای و [illegible] ننگها است در ارد و اگر درباب آداب معاشرت اختصار

در زلالی شده انست در روزگار گذاشته بودند المنت لله که اکثر آن موافق ارادت آمده که

از روی التفات از احوال این شکسته بال رسیده بود تا تعیین اجل چند روز

مهلت داده است اگر اراده این شکسته بالی ازلی آنست که این کس رسالة النفس

الالام سلوک خواهد کرد الحمد لله والمنه باعث مزید توزیع باطنی شده است و [illegible] که

النفس ناطقه از آلام بدنی که مدت سه ماه متالم بوده است ضعیف یافته در [illegible] عبارت

تفسیری موافق حال منظور در آمد بعینه نوشته میشود اگر تمامیت قصور [illegible] است بر [illegible]

که لفظ

گر بعضی [illegible] که [illegible] از جهت گمان است اگر حسب [illegible] واقع بوده باشد چون معانی موافق [illegible]

[illegible] مشغول برخاک ترکات [illegible] نشود و اگر بعضای کمال معتقدت و اخلاص از روی [illegible] در بابی [illegible]

ابنا [illegible] جامه [illegible] الفت دیگر نموده بودند در [illegible] آن چه نوشته که [illegible] باشد [illegible]

رساند و بساید عالیه صوری و معنوی فایز گردانید معیت با ما منیره است که [illegible]

و خوبیهای و تمکین [illegible] بهار [illegible] الهی [illegible] بنا بر حکمت [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] در دست بر آمدن [illegible] که [illegible] در خیالات دو [illegible]

[illegible] و [illegible] اگرات عرضه و مطالبات خامه صرف نماید [illegible]

مساعدت نمود [illegible] اگر [illegible] و [illegible] نباشد [illegible] حقایق احوال [illegible]

خواهد نوشت زیاده چه نویسد [illegible] گرو هش این دایره [illegible] بایان [illegible] دو نوع [illegible]

[illegible] با خبری از خود و از هر که بود با خبری از خود و از [illegible] و [illegible]

باشند دارا و [illegible] که بگذاشتن نامه گیتی بقاعده در [illegible] آن بود که در [illegible] جز اندیشی

[illegible] بلند شده باشد چه در آن باب [illegible] اینها [illegible] که خواب [illegible]

[illegible] معقولیت منظور بود و نیز در گلشن سرای هستی [illegible] را شناخته [illegible]

[illegible] اساس [illegible] از روی فهمید [illegible] و دریافت [illegible] نهال نشانده ایم

دل [illegible] بس [illegible] فیض ازل کمال او [illegible] دل [illegible]

کز سران [illegible] جنس [illegible] زبان خبری رود که در دل [illegible] ظاهرا در مرات

[illegible] دریافته باشند که از مبادی [illegible] از گروه [illegible] زمان بود و از صحبت جهانیان

دل سرد وانسرده خاطر [illegible] نوشت [illegible] تعلق در آمد از انجا که آن خوبی شده بود

درین هنگام دوستی و [illegible] همان خیال را [illegible] خود ساخته [illegible] خاموشی [illegible] گشته

شنیده نیست چه پیدا و نا پیدا از آشنایی و مصاحبت لطایف می انگیخت این کمینه بسلک ذرین ...
بزرگ دو کس یکبار پی سخت سوز زیده و رمیده در ابدام دوستی کشیده در انبوه فطرت یکی
پیشتر از نقیه طبیعت بابت حکیم سبک و کناره مینانی فراخ دانش ابوالفتح وزرا به سعی
گفت بیاد کیست دویم آن که ... سخن کارم اخلاق ... بیت شکسته که زبان گویا
زبان خموشی نکم نیکی دو صد ... زلیخن ... این حیران مشکل لسید وشوار کنایه وزری
نمود و چند گاه که گاه فراخ در کار ... زمانه ابتسام متابعت نمود بعضی سخنان حقیقت امود
که بر مذاق زبان تلخ آمد اگر شور سخن آورده ای تا زبان ... طلبکاری و بهبودی و پیدا
کار بوی از آن معنی پیغام ندو رایت فهم رسید ... حجره دوستی گرفتن بدیع بیت ابرا
از نتایج باده ناشامی دنیا اندیشیده همت در اصلاح احوال نبسته در زدها ابطال خود را از نو
شستن باز آورده راه دوستی گذاشته بکوه ندا پشناد چگونه در حضور باشد دیگر اگر حقیقتا
از گروه تعلقیان بودی تا گرنز حسین کردی لیکن بما الطور که از باب تعلیه بنزمی هر که وجی مراد
بار رفیعت ... دز زند انکشت طلبان کثرت ... دوستی وحدت و ... تا
در لوازم آن میکوشید چون استاد ابن فن نیست ... لوازم آن مترو کر میشود چنانچه
در ... اکر ... و معنوی شیخ ابوالفیضی رومی در نقاب اخفا کشیده ... ساز
تعلق ... که نهاد و افسردگی ... و رمیدگی اصیل در برابر چگونه رفعت شکسته ناموس
نظرت بر سنگ افتاد من که با خود یقین آن داشتم که همیشه به بهار سلام حضور ... چشم ... بی
برده کار ... آمد مرا این غول نفس دیو کرد در فکند ... بسیار کنون ...
بادیه تا کار روا ... مگر کسی ... استخوان ... داستان ... بسیار ... بکشش ... نوشتن
راست نیاید تا بفهمید که چه رسد خواهش شهد ... ه قدر دان من آری کوی را

37

از سفر ابجهایی بار در ... خواهی کوایی در گروه تعلقیان آورده کی باشد که از این قدم بر دارم
در راه الهی اشیانی سازم این دیو سرای استخوانی را در پیش سگان دوزخ اندازم این حلقه
کار آدم ... که کمال خود را ... از زمین شور ستان نیز بر بده با خود داشته و سر از خود باز
گرفته بودم بی بهشت اگر سخن سرایم و حرف گویم و محبت افزایم پادار اکنم در بیکار بودم که بعد از
سه ماه و کسری ... رسید و کار ساخته شده آسان صورت ببخشد احباب و شور انگیزد
و آنچه لوازم خیرخواهی و دوستی باشد تسلی جمیل نمود و چون حقایق احوال اینجایی ... قرار
واقع خاطر ایشان در درگاه مقدس ... از آنکه هر باره از جانب ایشان گفت و شنود کردمی و بسا
گران فرجمی شرمندگی کشید و چه انگشت که شما را از خلاصه محبان یکتا دانسته ... بوده بود
برای جگر را بیجا کشید که غبار صوری و معنوی رسید و چون خود کرده ام ... دل و دیده کشیدم
میدانم که جامعیت صحبت ساز چنین درد دغا باخته و شاهزاده از شرف جوانی و بزرگی راه مدارا
برگرفته عقل و فنون توانایی و دانایی یکتا چه شد چرا از خود لرزیدی و از بار گران کلالی عارض
زمانه ... بهی چه قدر کار بود که توجه و نیت در دل شاه زاده را برای خاطر صاحب خود
جز ... و بعد از آن که در مدت سه سال ... سخن نشنودی و خود را
... هنوز راه راست نیکویی بخواهم که بگویم ... دشنام دهم و دل خود را
خالی کنم اما زبان جوهری است شریف ... که بدشنام آلوده گردد ... بودی و عقل
نداشتی اخلاص کجا شد ... حرف وحدت چه شد ... کار ... اکنون
... خوردن اگر ... این شناسایی ... کناره نمودی ... قسم خوردی
که ماتم ... بود این همه کارها که جهانیان چه دشمنان و چه دوستان زمانه که دید و در ...
فهمیده بودم ولیکن میدانستیم اگر دیوانه درست باشد بدین من هوشیار گردد و سخن من کارگر آید

بلکه از حضرت ارزنگاه طلبیدم که اکنون مقتضای لیقربت گذشت آنچه گذشت رفته و دل بی سعادت برم
محبت کرم سازد وجهان همت کار دکه جانان از مصلحت دید شاهزاده بیرون برود و بیت
ایشان را از صمیم دل مقید سازد و منتها این که نورین غرض هم مجانبت سازند مراد در دل
اثر نکرده و بر نهاد عقیده خود بودم رهنمی نامضی صلاح این خیرخواه حقیقی آنست که این دعوی نزد
خاطر مقدس را از نکرانی برآرند که آنحضرت از ایشان چشم داشت در بند که از هیچ فرزند خود
نداشته باشند اکنون التماس طلبیدن برطرف سازند و در زمره یکجهتی شده دل نهاد آن
خدمت شوند بالغرض اگر حضرت جلیله هم مناسب است که التماس خدمت نماید کیفیت که خاطر مقدس
آن میخواهد که این خدمت از پیش ایشان شود اگر فی الواقع آمدن مرا مناسب میدانند معروض دارند
تا وسیله کوشش من باید که شود من کجا و سر این کار کجا لیکن همین همت آنست که بار خاطر اشرف
را سبک سازند و هر یک نشکر که هر زر و زر تصرف نمانده ترین را از آثار توجه ایشان میدانم قرانی باد
تخفیف یافت امید که بالکلیه برطرف گردد و بدو ذات آنجا خوشی کنند بغم که اندکی در جوار آشنا
یکدو جا غلط کردمی و رهنمید کی خود خود بکمال رسیده میدانم که این ما عارضی است بر دامن قدسی
حقیقت کردی نمی نشیند عاشق آنست که بزرگ بداند فقد جانبازی بدستان نخشد بجز هستی
را کیان نخشد دو جهان تودشاخ گل دارند دسته بند بدستان نخشد بسیار وقت اندک دریاب
باغ و دل بجز و گزین همین هست اکنون می علاید نرا دیده بینا و دل هوشیار نه خود از جز شتر
مدار نهانی با ابدیت میان جمع چو جانانست این یکی یک جان خواهش که جانانست آن یکی دل
سوخ نیز به تقاضائی ولی خوشش زیر افزون ز شرح بیانست آن یکی از دو جهان افزون
کشش همانا دولت آن خلاصه خاندان ابدیت بر آید و دیگر ماهی مهدی برانگیز زده در تحصیل
مقاصد معنوی سرگرم که در دنیا و ذا امروز که آن آرام دوست که حق را الحسب سر نوشت امساک از ظلم

عیش

حضرت آن مخالف ... خیرخواهان حقیقی باشند از روی ... امان معامله با هم کران سنگ
اختر را از یورش فتنه‌ها باز داشته تسخیر شده راست نما همت عالی گردانیدند با پیشی دیگران
... هوش نیست و همت تردد و شدت قطره و توزیع خاطر نشینی باطن بسیار باشد چگونه دل آنها
... دود اندیشی حضرت میدهد که ذات اقدس ملامندی که در قرطاس ماهای گذشته ایامی بدان
رفته است شرح و بدو وجوه از اخبار آن مخاطبت مشعوف خود نماید اگرچه بشهادت خاطر پاک
این نیازمند تجربه کرده است و بشارت کرد که نیان کم تقیع که درست میتی انها بطون این کس است
نزدیک رسیده که خاطر شریف آن گلدسته معنوی از هر رنجی که درین زمان ممتد دیده است
یکبارگی آسایش یابد و در عشرت کامرانی و مسرت و بهجت افتد و سرخوشی کوری در عمر دراز
فراخی حوصله و عزم درست و تدبیر صایب و حسن نکابوی و ثبات قدیم آن رزم افروز بزم افرا
صورت و معنی را از بارگاه الهی جلت الاده عطا شود در صورت آنچه از کوری قرطاس محبت
ونعامله‌شناسی عوت نفس از ترکاه دل تعویذ ستان آورده و لانفد خود از که تقلا وری
محبت ببدار که نشانه رضامندی داد است از جهت دوست و دشمن آلوده امید رو باین
تا یا باطن خاطب حضرت را که مواطن بزرگ اندیشه ست بدر اختلاط جمهور انام و دید حالات ایشان
کما هی در انجا کی و بازار در روزین جهت تمیز میان دوست و دشمن که اعتقاد را شاید
...ست می افتد لیکن از حسن طبیعت و لطف سیرت خوبی هر دو طایفه را و خیریت آنها
بالکلیه فرو نمیگذارد و در عین کمال مشاغل افتراق و امتیاز میان خیر و شر یکی داشته اند در
شورش انداخته بود اگر در الفتاح آن کوشش کنی لیکن ... دارد و در امین کار دانان بیناست
و نیست مطعون نخواهد بود لیکن آن شکوه از آن قسم نبود که مجتبی که ایشان درین کس فهمیده باشند
یا مجتبی که نیک سیر تان زمانه از در ... کرد از روزگار چشم داشته باشند مالغی

و نیکو به کرم کرم امواتی با نظاره افتاده و طبعم را قدری پیش فکارم بزینت سبحان الله من وحشی را کی
به … ساختن و چنین گشاده اند چنین چه حکمت بازید روزگار چندین انشا به خود داده گاه
اه اند که چندین سخن را باید نوشت اما چه توان کرد لباسی از کارخانه تقدیر بانکس خطا شده است
بنا کرده لوازم این لباسی بجا آوردن چنانکه این لباس … و شکر این لباس کردن واجب
رضا مندی را احکام داد … نسبت لبس … به که … فی حد … گفته … اصلی
السنت که توجه التفات ظاهری و باطنی بندگان خلافت پناهی زیاده از الست که این تا بها …
کرده آید و خدمات و ترددات پسندیده ایشان بهم برکت و چگونه برست و جمیع … منصب
داران که خدمات ایشان را البته حق لایق … نوشته اند هم در موضع خود جایی کرده است

39 اند ان عاید روزگار ایشان میشود کشتیهای خشکی حکم شده که در هر دیار موجود سازند بر خود … هم
میباید و قوت و لوازم آن متواجب … یک لمحه از جهد لقصور … و جگینی … این دارد
دولت خانی اسفار شبها خوب کرده شده است … بمطالعه خود و بر حسب اولیای دولت از اطراف
ممالک محروسه فتح نامها فرستاده و سور در مراحم خسروانه شده اند امید که عنقریب نشان … این کار عظیم را
تمام رسانیده کامیاب خدمت و معنوی میشوند از احوال کثیر الاختلال خود چه نویسد که از کثرت
بسا … مهمات خدیو عالم فرصت آن نیست که بان هادی علی الاطلاق از ستحان … نفس
الامر گفته شود … در زمانه در هوا و هوس و حرص فرو رفته اند که اگر احیانا حرفی از معدن حقانیت
گفته آید چندان ناخوشی دیده میشود که خاطر … و انما … مردم است القدر
… تا بهم میرساند که بگفت در نکنید … و منشیان کم صحبت روی دهد چه اگر بظاهر مرود
از شور و شنود موقت ایشان تیره میشود اگر شبها شبها چنانکه عادت است رفته میشود صاحب
که یاد سفرها و حاضر نمی باید تقدر کم می شود و ارباب غرض وقت این حق را وسیله چند تن با

باشند تا در ارشاد آن سعی نماید لیکن چون با دوستی انگشت از فارغات تنگ … زمانه فرا برگ … خود را بند
نجابت ارا الفضول راه می یابد که … آن … میشود … اگر خواهشی کند دل شید امراد جزم
عشق بست و صد … جیم تحقیق آن … باشد که در این … بکار … آگر
روزگار زر د سیست و متاع دوستی رواجی در … خود شرمنده هستم و هوی حالت بر
مردم و تنفر علما و عالمیان امروز نزدیک بایشان کسی را امید انم و غباری در خاطر همینه …
دخواهد بود و چرا باشد … انصاف بدست داشتن و غبار آلوده اندیشه پر وحشت شدن
شعار جریده جویان ملک ناحق شناسی است حاشا حاشا که اسم مردمی و نام اهلیت بآن اشخاص
این امور … آن مرزبوم تواند گشت چه جای آنکه کار از آن گذشته باشد که شرح آن از
از … و لله الحمد که … احوال تا حال چنانچه آن بزرگ زمانه در … ذاتی …
در زمانه در صحبت این حیران دلستان و دانش … دل زنده در … زبان خود فروشان
اگر شعرم از خود نوا شتیم داستانی چند از واقع یاد فروشان کرم هست و گوشها کشند
سوز نهایا بهانه برای … کار آن دانا دل … و بیکار رفتن و مضرت خود نه اندیشیدن
از هزار یکی و از بسیار اندکی نوشتیم اما چکنم که … مرا دیده و بینا و دل هوشیار از مجالست خود
میگذرد که از ین باب در بازار … این جهان که اگر در … مشتریان … بها
گران می خرند حرفی زند … چند طبیعتم که شناسایی مزاج زمانه است میگوید که دوست … را
که شرح حال ترا … کار و … اندیشی در … در کنج عزلت …
نا بی غرضانه … روزگار در معاونت و … چرا در … شرمندگی خود فرو
وقت سرایی … خاصه … اصحاب سعادت … احباب حسد فرا
و ده برای مبلغی … بدنگ بد دامی … بسته و دوست … باهم … ما

دیگر

میکرد اند یک ذاتی موصوف بسیرتی که هم اینجا منحصر در مادر گرامی تکیه گاه ماست که اگر از دیدنش ببدین
او خورسندیم اگرچه آن عزیز نیز در مشاغل خانه فرو رفته است که گاهی حرفی از زن خدا اگه حقیقت همی
کار گفته آید و ناخوش نکند بگر کرده این نفس اماره راهنجاری پدید آورده شود در زنده ابی
سایر اسباب دنیوی مسرت ندارم که زمانی شگفتگی میکند زانده باشم مرا و برامی علیم الله عالم
کم کرده باشم و از شما خدا اگر اندیشه خیال باید که بدل معامله نیم این بیچاره چه میکند — از حال
خود آگه نیم لیک اینقدر دانم که تو هر که بخاطر بگذری اکنون که میبرد اما تو بگذر ذاتی هوشمند گاه
ل امروز کار صورت هم مشاغل صورت افتاده است و دیگر را از فرط خیرخواهی نوشته ام
که در دیوان الطغرا نامه بهار نگر نامه و شاه نامه مطالعه فرمایند غرض آنست که بعلم لفظ گویان اما کس
نباشد اما پیوسته نهایت تجسس احوال خود و مطالعه کتب علی الخصوص صحف آخرت اشتغال نمایند
که نفس اماره در کمین است مبادا فرصت یافته کاری برای خود سرانجام نماید که علاج آن دشوار
باشد و پیوسته در جویای آدمیان بغرض کم خوش آید گو باشند آن نفس کی ابست که
غلانیه عذر ساخته نکند اند تا منا ستیکی در غضب دقیقه لیت بظهور آید اما اینقدر کوشش کنند
ضرور است که اشغال این مردم را الهی الت نیاید در خلوت حرفی چند از راستی توانسته گفت
زنهار از اشرار حرب زبانان که بجز زبانی کفایت دولتخواهی خود وا نموده از رکه نیندا برای
مینمایند اهل دولت را وقت کم و کار بسیار هوشش گو فرا و درست گو نا بدید و
بدنیاداران خود دوست از کسی همه موزیاده بسی هوشش باید بود تا کار ساخته شود در زاده چه
تولید الله لیس باقی هوس   اگر نقوش مصور همه ازین جنس اند منه
بنیان جنگ شتی اعمی دو کونه رنج غداست جان مجنون را بلای فرقت لیلی و صحبت لیلا
مجلس که در حضور و غیبت بنوشته وصال و فرقت از دو بینی دو دوستی و درستی خود

از دوست

یار دوست جو زبانی ز دو دست و بوی یار شوش در خود آرد و دست طالع منشور
محمود خان آورده هم قرین شادی شد و هم قرآن غم گشت شادی نخستین آنکه نظر
بر خاکدان دنیا که نه دوست سزاوار و نه دشمن لایق خدمتگار مخصوص اند دست
بیگانه خوئی که با اخوان دوست ندارد و من یک دیدن او را بهزار جان خرید دارم اما
غم اول آنکه زبان زمانه ساز او که تعلیم یافته مکتب خانه دو رفتن و دیدن گذشت که مرا محض از
خرابی بلجوئی خاطر شما فرستاده اند و شادی دوم آنکه تقریر نامه دلگشای که خاطر آرزومند آن
بود واقع شد غم دوم آنکه آتش مهاجرت از مشاهده آن اشتعال گرفت و خوگرده هجران
را تازگی در شورش آورد و شادی سیوم آنکه حظ روح پرور سرور گفتار آمد غم سیوم آنکه
بر مضامین مشتمل که آن منبع دوستی با اضطراب آنچه هست معلوم گشت اگرچه از جنگ
و صلح دوستی متعارف روزگار فراتر شده سخن کرده اند اما چون سخنون بوده اند
افزا گشت شادی چهارم آنکه قاصد نامه باخبار مسرت آمد و از بهجت درت و توجه سابق
و اهتمام مهمات اشتغال داشته و غم چهارم آنکه انحراف از توجه تسخیر قندهار و عزم
بزم نصوب نا صواب شادی پنجم آنکه اسباب فتح دیگری این نوبر سرانجام
شده و غم پنجم آنکه تو اسطه لشکری آب یا باندیشه دیگر این مهمات در حصول انجامیده شادی
ششم آنکه به رسیدن محمود خان بخاطر رسیده بود که در مهمات پادشاهی عذری چند
که در این اخلاص و رویش نصیحت سخن خرده بوران بین باو نوشته و گفته باشد
غم ششم آنکه در شیاب موقت عرض مقدس خیری نرسانیده بودند و معهذا الخالت را
از مخلصان خود دانسته عاکرده اهی ابو الفضل بس کن قصه خوانی و افسانه گوئی سنتی از ستواد
شادی و غم کردی نامی   تنش بغم شنید از آنچه دانی تو شکل بکلمه جان راچه دانی

۴۵

تو نبودی مثنوی با کس دل را ... سالها راجه دانی هرچند فطرت این
هستی مشتاق رسیدن خط شما نیست لیکن اینقدر میدانم که خاطر مدارائی مدار ...
شما از نوشتن نامه و فرستادن پیغام بر دوستی فراوان چگونه باز آمده بود و شعب که مقدمه
قدسیه که در اصلاح احوال آن یگانه روزگار گفته بودم یکبار من مسکین معاذ فهم برده ... دل
آنست که مخاطب خود میگفتم که مرا اندیشه که بود از اخلاص و افزون بود که مبادا ... آورده
در مراعات خاطر فرستاده ها و فرستادن مردم خود اهمال نماید و ضمیمه آرزو کی طبعیت ...
قرة العیون دولت مرزا ایرج را بکان اسلام و ملاحظه کفر نا پرسیده در ... فرستاده
اند هرچند کفر بعقش اللامری در رشته باشند و در مذهب ... کنجایش اشتغال این امور نیست
میگویم که مرا دوست نمیدارد یا دوستی خود را که به نسبت من ست بسیار اعتقاد ...
این میگویم که معامله دوستی در خور نیک اندیشی من نیست نکیف که در برابر محبت من باشند
و چون عالمیان ... میباید محبت تا قصک خود را اعظم اشنا خیال میکنند
باری گذشت آنچه گذشت الکنون همگی فطرت و جاه و اعتبار رفیع و نقرت و صحبت ...
آن وحید الدهر را از خدای مهربان مسألت مینمایند و در لوازم دوستی از خود شرمنده
مصور رفتیت یکسان چون گویم که دروغ گفته نشود ... همت ... گفته
که در حضور مذکور نبود مبادا از خوشی بخاطر راه یابد المنت لله که توجه باطنی و ظاهری حضرت خدا
و در درجه اعلی ست لیکن ... کرم ... تر شود ... که شجاعت
و دانش و هجوم عوام والتجای مردم ... و فراهم آمدن اسباب دنیوی ست که
آدمی ست اصل ... اندر آدمی ... را بد اندازد ... الله تعالی توفیق ...
و شکستگی دل در فتوحات مقارن روزگار خجسته آثار آن یگانه زمان ... و محمود خان

صدیقغار

... اخلاص که ... این با ... دیگرست توقعات او اختیار ... بود در گفتار و کردار
وزد ... والسلام در ... ماه ... سنه ... نوشته شد ... واردو ... دلی
... ایام خیر رسید الله تعالی مقاصد صوری و معنوی بسازد و آنچه در باب ...
بنود ... بنده بود ای هوشمند مهتدی گشته ... هدایت ... در ... بکوری ...
... را بردو ... من کجا ... تا در ... سرای هدایت ...
چند ادعیه ... لیکن چون طلب ... باطن صادق و اندیشه ضمیر ... مقرون ...
تائیدات الهی این سرگشته بادیه جهول را دستگیری نموده بشهرستان اهلبیت یعنی با استیلام ...
خلیفه زمان هنوز ای جهان آورد و محبت دوستی کامی آورده بعروة الوثقی ارادت این بنده ...
و معنی و معتقد ای ظاهر و باطن رسانید و فواید دولت ... نمود و من نا ... را ... تحقیق ...
دیده دوربین کرامت کرد تا به نسبت گرامی آن از تعلقات صوری و معنوی که حجاب مقصود ست
بیرون ... تا در ... کثرت جمال وحدت ... و جمال جهان آرای این خلیفه
... در نقاب کثرت و حجاب سلطنت از نظر ساده لوحان ظاهربین و انکار خاطر ان ...
... دل ... خاطر حق ... این راه ... امید که سر رشته مقصود ...
... و ... کردد و اکنون که بعضی از ... خود را که به برکت صدق ارادت روشنی ...
خاطر ... من گشته ست ... برادر می نویسد امید که این داستان را از ... آید ... و
... بیرون دانسته ... برادر ... رحمت الهی فراوان ... کس
... لیکن ... جهان آرای ... را جهت مصالح از نظر مخفی داشته اکنون
بایه اهلبیت السنت ... طبقات انام طرح آشتی انداخته ... صلح ... که ... دیده و دانسته
زبان دنیوی اختیار نکند ... چون خواهد که ... راه باطل رود ... گوری.

که صورت تار و جای افتند سالکان طریق امانت را خبر رحم را بکس چه تواند بود و دویم نجات و سعادت هر گروهی در وضعی معین نهاده اند ارباب تجرد ارباب نعمت و اصحاب نعمات را ابتدا و شرح مراتب این بسیار است و مجمل این را اهل یقین شناسند که نجات سیاهیان نصرت ندارند حقیقت آثار در اخلاص صاحب خود است هر چند که آن دلنعمت از اهل طاعت نباشد و دنیا پرست بود و مالی که آن سرمایه تجارت دیگر است سر کرم باشد بلکه خللی از جهت انتظام خود ام است چون از مخلصان کوته بین را که درین راه خطائی افتد که کار سنانیان از جهت ترک ورزیدن تر میشود و از آن کسانی که پیوسته نظر بر اخلاص خود داشته باشند و چون اینها لت در مردم دیگر کمتر یابند دست تو از و افتخار بر سر و دوش خود نهند و صاحبان چون معشوقان حقیقی اند استغنا لازم آن خصوص که عاشقان چه اندیشه بسیار یابی بی نیازی ایشان افزون خواهد بود و ازین جهت کونه حوصلها بکمال تباه افتند که مگر صاحب نمیرسد یا اخلاص را از نیت و اندیشهای نادرست و اشنایان را علم فهم حرکتش آمد که بی میمنه فساد ایشان گشته عنقریب در کوخسران در مانند پس باید که باقتضای مراتب اخلاص سرفرازی کشته مقصود خود را در رضای صاحب خود محو سازند نه که بیچ دادند بار زدن سفیری باستغنا در خلوت در سرا انداخته در مقام خواهشهای گونا گون اهل پیش نهند سیوم در اظهار حق و کارسازی ولینعمت دوستی و دشمنی منظور ندارند بلکه اگر با کسی بدرگمانی در دنیا باشند و آن شخص بکار صاحب می آمده باشد این را بخاطر نیاورده در رواج کار دشمن خود باشند و اگرنه دوست مقصود خود است او را از اهلیت چه بهره چهارم خدمت و پرستش را اخلاص افتتاح کند تا که بوی مشک نهان نتوان کرد اگر واقع از فروغ صدق روشنائی در ازدیاد ظهور خواهد گشت تا که و تو نیشنود ملیحی دیگر است سود اگری دیگر که بر اخلاص بهاند ارزد اگر همه عالم را بار اخلاص نهد لعل را انجذابت فروخته باشد اسباب دنیوی و اخروی و منقات دوجهانی

چون خلق

چون صفت بهتر و اولی قصد بدست افتد آدمی از سهو و اگر پیچ کم نباشد که جوهر بی بها بدو نکته نیابد بدست افتد فرو شد پنجم غضب و شهوت که مردوبای مخالف اند که هوش ابدی دارند و خرد را بقیمتی اند بیشتر ازین ملک و خوک از خود دور کردن و مهار و انش در بینی اند اختن نکدارند که تا بغضب بجای سرسد که یک ترک ادبها باید شناسی چه رسد بکشتن قبیله دلی و جا با شهوت بجای میکشد که جاه حرص او با نبارهای عالم پر نشود و اندیشه باید کرد آنها که جمع کردند چه شدند آنها که چه میکنند چه میکنند ششم پیوسته نیاز مند باید بود و در یوزه رندهای شکسته و تیره دلان از بیان هر طایفه بر خود لازم شمرد و هفتم مطالعه کتب اخلاق ناصری و جلالی و منجیات و مهلکات اسباب خود فرض وقت دانسته بترکات اوقات شریعت را ضایع نسازند هشتم از صحبت خوش آمدگو این قدر امکان احتراز نماید که بهلوانان این راه از بیم این خوشگویان هلاک شده اند پیوسته عاشق صحبت راست گویان که ظاهر شان تلخ و باطن شان شیرین باشد اگر از همراهان اینکه هیچ خود چه دولت و اگرنه هر جا که ازین گروه نشانی یابند ملازمت او شتابند سخن بسیار و فرصت کم دمخاطب نباید و در باب رزق فراوان اکر شرفنا کند و شوق مخاطب و در افراط سخن در مدارج کفته آید الله بس و باقی هوس نامه بخط خود چنانچه ایمای سعدی برین هوست ... ودران صورت بالبتی خود آمده خواند اشان انکایت را اهل عالم از زنده پوشان و درویش سعید بیشتر مقبول باد از انسان با مردم که بجز لباس تعلق سبدین طیلسان بدنامی بر دوش افکنده تلاش کیجا ندی کوشش کند لیکن چون از مبادی احوال تا اینک دا آن زر اخلاص فراوان به نسبت خلیفه وقت دیده میشد و آثار رشد و کاردانی از ناصیه حالات ایشان خوانده میشد بهادر... ندانم ... و در الا ذخار شناسی روزگار و کج منشی اخوان زمانه سروبرگ حرف تمنذ آن نامه ... العاقبت بالخیر ... کرغمی اند کلوب او دیگر

... دستان و میرداد با بس از دنیا و بشنو چو گوینه الا نیست سرای خاطر خورده ان بوده اند
بس با ملایمه که همه جهان زد از آن کرنز ندارد و دلی از اسباب و آلاتی از دوستان اسم دور ...
دریافت اسرار خبود نیست نیست وسعت سرای دل دور بین ان معشوق سرافراز روان عاشق
خور روز من که جز عاشقی من معشوق کونین را سزاوار نیست نیکی چه معنی دارد که ... سزاوارد
چه دوست دور بین من اگر از کبید و چه اخوان دنیا سکوید این خود در روز بازار دمی صنیع
داشت و بزرگان صورت بر بی نقابی آن بی پرده بزم عیش خود استغفر ساخته اند به ...
معنی چه رسد امروز چه که حال او معلوم است جانا که گروهی بر دامن وصل جهان بجای خط محبوب
سرای من نشیند و اگر از یک ... بود و فرمان روای زمین و زمان تیر باید خود این معنی
بالنسبت طهور بسیار اخلاص دربست که سود زبان را دو روز کنج نشین نیست میشود ورا هم باد دریا
زدای حقیقی سلوک داشته بر از آن مقاصد صوری و معنوی را اقدام کشته ده میکرد و دو اگر از
جدای صوری دوستان عرفی و اشنایان ظاهری که از اسباب انتظام مهمات اند خود ...
است که این معنی اگر صحبت ... گذرری نباشد باعث کلفت کارشناسان در کار انزوی چون ...
و اگر از دوری صوری دوست حقیقی لرزه در دل بخود راه کم فکری و بی ... تواند بود چه محبت
حقیقی دوری هجران نه بیند مفارقت ظاهری موجب اختلال احوال نشود چه در سرای الملیت
که محل دل و مودت حقیقی است غم و غصه ... سراپای دو دستدار ... کم بیازرد از ...
امروز نیست که ما را از هر خود بهره دور بوده ... خرد و الاتا بید ... غم و غصه ... راه
نداده ... مهمات هر چه را سرانجام بود داغ ... بنیانی ... جهان نهاده جهت ... اری
خاطر دوستان حقیقی کردند چون از زمانه ... بنیانی آن بزرگ جهان را گرد آلود ...
دل بدر دانده که کلمه چند نوشت در عمل آوردن آن یا در اشتهار کوشش فرمایند ... سپرده ...

بازنبند از احوال خود چه نویسد مدالی که ... چیلی دستی ... منظم شکنه شود درد طبعت
... کز انکور باطنی از دور صوری در نالش نیست امید که چون صلح کلی در میان است او هم از
الشن باز آمده صحبت گزاید اشعار ... که در بیاض ملحده ... شده بود داخل حدیقه و انچه
نوشته شده باشد نولسانده یکجا کرسته بعد از ان انچه شود خبر در سنادان مهربانی دل
بند فرزا امین دولت و سعادت و سرت میرزا ... بر ... بر خوردار
صورت و معنی شوند وقت آن نیامده است که ایشان را رخصت فرموده در ظل حمایت الطاف
... کاظلمات ایشان کنند اندیشیده ام که همواره از رسمیات و حقیقات ایشان را
کرسته بازی کنند و یکی از حاشیه کردان بساط عزت نوشته سفیر ستاده ... باحدی بس باقی
... دل با تو هم بر غم ندانند ایشان را و زتو بیرم ستیزه ایشان را ...
از حقیقت اساس ایشان چه فاحشت که بگویم خاطر آلوده شناسایی تو ارج نادرست روزگاران
معدن نمک ذاتی باید که نگذر ... در صد هزار ... ازین ... همیشه بها معمور نشود که ...
معامله خلافی ... گذر من را ه یابد فلکیت در دوستان ... از عالم ... راستی
زبان حق گوئی پس بنیت مدارا هم بکند چه جای آنکه معذرات ... صداقت و الکاه باک
در زمین و این همه امتداد ... زمان ... گذر تر از روی النصاف و قدر دانی او جمیع اشرار
روزگار ... پیدا کرده از جهات ... و طرق ... روزگار رنداد ... و دل ... زبان
هرزه گویان ... اما چه توان کرد که ... خود منیت و طبعیت او ... هجوم ...
معاملات وضبت ... با دقت شنیدن نصیحتی ... نوبت
معنی ... دیده ... اور ا ... در ... کی ... میدان ...
گرامی که یاد از فراموشی میداد ... از رسیدن ... که ... بینشانها کرده آلوده

بکاني تا بهمه کی بوده رفیق کرمیه که اگر در خدمت اینکس ببابد از زه قدر نامناسب و کار ناسازگار بوده

و مقتضای بشریت طبیعت ملول و حرکت آن گشت و نفرت هیشه خویش ساختند من از کوتهی حوصله دست نه

بر بستر دوستی خود کشیده بیشتر از این بود شد لیکن شادی نشستن شود بدامان لقب بهیچ

شایانی آمیز از لیکو نهای من همیشه سرور بوده خطرا راه نداده و اگر در دوری قرامین کوه الک

ندارد حرفی چند در دهشت غم اد نولیسه کلکی خاطرخود، او رمین بهار خزان بیاید ست و به

و در باب حال مساعی بکند و معامله بیاد آنچه عوض آن در جو نشور کرده اند این همه سخن در زمینه

کردو این طرز تازه دیگر است و سنا از طبقه دیگر - از جان و دل گوید کسی شیرین زبان جانانه ز رحیم

اگو یکسی پیش چنان اسکندر همی سنگر عبارات خسیس مسموع نشده و کلمات بی ادا ان نیز از ان سنگ

کرانسایم منع نیروزی و زیدن که وقت امید که عنقریب انه الایت مفتوح شود زنهار که عزم فند ها ر

و فتح همه در زمان دیگر مقید نزنه که بس وقت میگذرد نهایت چیزی دیگر که در این از روی کار اند

طلبند و از مستعدای انجمت کرده تنبیه را ایجا که خود کرد امکنس را تجربه کار نهز بیاد داشته اگر

اینوقت کوشش بکنند یکین که کار رای شود بجنس الملکی نظام الدین احمد محمد ز از حسن سلوک

که با ایشان میکنند در تشهاد خاطر خانه دلبندیم رسانده است دولت خان لودی را چه شده

ست که در محافظت آن ولایت شماها بعقل خدا داد مشورت میکنند اگر خود زود را اندیشیده

نداند دلبند اند که باز را شود دریا نهصت اگر حشیش معنی نمی بیند و چشم ظاهر بین حیره شد

شانزدهم شهر دی سنه هفتصد نود و هشت در نواحی جلال آباد نگارش یافت -

ذات من نقش خیال خویش رفت من که خود صفت ذات توام نقش و اندیشه

من جمله کستم گوی الفاظ عبارات توام طبیعت عنصری با نیز دوی مست صمیمی ز کار فرما

جان دل استسلام با یافته موجست که من فراخ حوصله را در شرح شد اید دوری و

شود و چگونه خلاف ساعه وسعت آباد دهمن اند زد تا افسی چند بکاه دل بر زده الله لم کرسلطان طرب

بر بر ده خاص خود نظر فرموده نهایت برانه خوام یاد قات پادشاهانه نام کرمن مغلوب طبیعت

و غیبت را غالب مطلق ساخته بالجبت لجاج ز رای و محبت لحاج برای مقدر ساخت که حقا

است نه ده بنهایت ذوق را بعد از استماع فتح شدها ر که مقدمه فتح ایران است در میان آرد

اگر من های همت صرف برامد کاری کرست بنیاد همت والا همت بزرگ جهان و خراندیش

زمان بوده سنده از آن است بوده حرفی چند و نولید امید که شود در مین بسمع شریف رساند و اگر

زر طلب و سیاهی کهنه عمل روز کند ان هیشتها دانم که نظر تا چیم همه را بر همه ند ها رجمع داده است

تا در آن باب اکتفا به سخن مایم اما اندیشه که در رم از همراهان کونه نظر که زر نیا بوسس خسران را

کرفتار المتعذرات و الاذیت خاطر به سنگ محبوب مزاج را این در مینی از رنه حال فندها رو قندها را

از احیا رها دارت محمد ابو منصوح پیوسته باشند دزان چه شرح بعد حاصل سخن آنست که فند هارا

همه وقت به هولیت توان گرفت بخلاف تهتهایه که فیل دور از ایشان ولایت را از ملوح

را تعاقب برنان و لاسای دوست اطاعت خود کرده و میل لشکر فیروزی ساخت ده وقت جو

غنیمت شمرده بهشتی و بالاکی اعتقاد بعروة الوثقی نهایت ایذه می نموده متوجه فندها ر شده

و چند ان دل نگرانی ببرد هم کمی نهرست اگر چه اکثر مرحم بلحق خواهد آنار و روش کاران

باشد که در دا م و وش کوشش خواهد بود که نامو سس فند کرده اینها ست در پایه ی ذی هوشیار را

و دو دو سنه در بین ولیسیا خود خوانده ساخت ند اگر محابیش نا طرز نامه و شاه نامه و چنگیز نامه

باید که بایست به اخلاق ابری و مکتوبات شیخ شرف منیری و خاقانی و حدیقه که ان گفتگوی

اهل تحرد ست و ما توفیقا منهم نسرت که از امیخواهیم ز صنایع نقش اماره ست که در راه ما کو ی

ظلمانی نوشته ست کنند جاده نورانی ترتیب داده که خود باز در از افق و خلوت راز

و لفتح در بارگاه ایزدی لازم است به روز سی شمرد لت مفرد را از محامات دایمی دانسته در بوزه
از دلها و کرد خاطرها گشتن بیشتر کرد بگانه رکات ار رستن و دل آگهان لگاه داشتن رسنا ز زود
سازد دستیلان و افزکشیدن با کیفیت آن از کیفیت افزودن عادت کرد و خلوت کم از سخن
شنیدن باشد تا با من زیست و نشست کارهای کلان برآید جز به شود ... خان بلا رسم بنک است
بالفعل دو چیز در رو باید کرد و بهند دستنامیت را از و کم باید ساخت رو قار در رواله و دو جا
بنک را تعلیم زرک منشی باید کرد که بس جوان کار آمدنی است بلا لقیار ادر دعوی صلح کاش
فرموده برضایت خاطر را انجاب باید تعلیم کرد تا بوسته یکشاده منشانی بهمراهی چندی از بندگان معتمد
در بار خام نشسته مقاصد و مطالب مردم را می نوشته باشد و در دقیقت می سابنده باشد
بلا بنکی را از روستا بشهر آورد که هم بکار مریم آید و هم در روز رزم مهر جاموشی بر طالبان
اهل سعادت نهد زبان محبت نکار که بیتر جانی دل دو بستند ربیقدرست ز سخن کردن بیری
اما حکیم که نا توانی خود بر بستر افتاده در دبلد است که مصیبت کسی برادر گرامی حلم تمام کرسته
بودند رسید اولا از شنیدن این خبر از ران دیدن و بعد از ان از فهمیدن آن خاطر کل کل
شکفت خلی الخصوص استقبال نمودن و رسیدن بزرگ ماه از جانب بندها و عزم جزم از
بزرگ دلسوز اسلوب آن سرمایه بند کوه نشادی سید باللّه تعالی همیشه گوهر والا بزرگی را
در همشیت مهمات نظم سمعه بلند و در زلد عزیز من در زمین پوریش که پیش آمده است نا موس
و نام بلند فرا جریده شود و امید که قرص دو بانزده ده دست کرده در زمین نفراکو بخشش بلیغ
خواهد نمود یقین که ندستیم هم بلند است خواهی نخواهی چون اقبال حلقه چنانکه عاقبه مرکن
و رز را افراست بلند و همت دار ماصح زنده هم هدم و هم خود به سنا باد العاقبت بالخیر
دل مشوق شوریده است ربین و رزان شورش جهان را سوخت خرمن دهان برهند گوش

نهم

دوستیست مکو چیز که مینا بیکلیف از مثال سیلی زدوده کشود برزبیشانی الفاظ و در دست المتکی
ثابت نمود زدوس شور بستن دنیا در نیافت الله تعالی خاتم و خنصر را ابرامون خاطر آن کننده دلان در
راه مدها دو نیز دالست که از هر زده کوهی بی بن دو نستند بسیار که فرط دوستی ز رنبها نجاه خوشی
بیارگاه کلف ... بسب ملول بد نبود و ندچیز که بای اکتفا نکرده دستهای نوشتهای مهربانانه
و بنده و زندانی برزب زمانه مهربانی نه الست که مثل زنان با شکل شوهر را بطرز ندبا روش دو
رویان دنیا مکاتبات خود را مقدمات موسیقی آمده مثالات بسیار از رسته اسباب غفلت دانواب
سستی آماده ساز و حاشا که خاطر کند و زن سن که در گلشن همیشه بهار فهمید کی من طراوت بخشش رنگ
رفه رانی و نوبی ... بهر بوم ست ... بدین خیر خود بودند چنین طمع داشته باشند و در حیال
دیگر که مسکان کوپی الملیت رو اندیشه ... کار خانه اهلیت دلکه نه تجویز نام که بر ضمیر
مهر کمین رسیده باشد که مقصود نه نشیده از زره رسان خاطر بیشه کلشن ان معدن نیکوی
بلکه مهربانی حقیقی آن است که مراد کامها خود را استطور رشته حقی چند نظم های شیرین از
از نو قعت ادا از دمر السبب کار بشود ... پیش آمده است اگر هیچ دوستی که در معمور دو لست
بیجهت بی کم کردن تحریر نشان بده و انده از هجوم عوام النفاس و از زده بام مهام غبار
بی سبب سنی مندار به که نظر بنصران بودن کار بر نباید جز حرف دوستی و بلکه به زبان داده اند
گفتگوی صداقت تعلم و لفاره در میان افتاده است از اجه باید کرد و نصیحت جاه حسین دنیا
مال که دلسبه ... جهان را برو باده بازی بی نام بود زبود کوهی و نه رو سیر ایهی ستیم که بی تقریب حسین
بیهوده گو باشوم ... هستیم که سخن به قصد ادا اشود در رو شایل معاملت و مبادل محبت
که در یافت ان مخارج فارغ هوش آرامی حواله یافته است بطرف شاید که تیره رایا عیب مبین
در ین کس بقدر هستی و مرد انگی فهمیده باشد مرا پیش آمده باشد که کهبانی حرف سرای خود

نکهٔ دزدی که گفته ام با بین آن ندارم تو ز زر خواهی آن منع خوبهای باز آید در مقام ارز زری شوم
جا بمقام جاهشان کر بگویم زان طرز باید تو در بگویم هیچ زان ابی نوای توای برادر عزیز من
خواهی همکاران بیش نهاد همت است شما کر اصحاب حرف او ان للمفلس در اینده به نیک ذاتی
و قدردانی موصوفید و باید خوبی دیگر این حیدان الحمد هستی را فرو [illegible] اندر زه
نیک سگالی را مقیاس عقل را زین خود کرده کار دوستان یا صحت را طبیعه بیجگر
دست نیفکر حواله نمایند کنی لیس را روا این قرة العیون وجود و دای مسرت الصدور
مشهود شوکند که کار نادانان کو بی ناملیست چه چیز کم که درین تنهایی عشق
سرنوشت آسمانی بدین کیش را لطیفه محبت پدید آید که دل از رو فرخ ان نورانی شده زبان
بکار [illegible] گشت انشوه جدایی فراخ حوصله بلند [illegible] همت یار اول ابوالغوزان قدر بود که
مرا تو فرصت صحبت گفتن بار دویم که [illegible] ماند و خود لیکن [illegible] که دوستیها مرا
خواهی هواهی [illegible] دارد الحمد لله [illegible] که زنده الالمکتوب روی داده بود
که سعادت کرد عقل دور اندیش [illegible] کرده مرا [illegible] ساخت وز رستا
راضی کرد اند تفصیل آن [illegible] درین نسبت الله تعالی [illegible] دار اد
[illegible] سلام [illegible] الهی [illegible] کال [illegible] چو
بی شائبه تکلف خاطر از دوری ارزنده است [illegible] خوانده [illegible] بار ایا
[illegible] المنیه [illegible] حضرت ظل الهی [illegible] اند در از
[illegible] جه کرده اند [illegible] و اخلاص مذکور
فلوات و جلوات [illegible] برهان [illegible] در فرمان [illegible] یار وفادار
نویسنده و خدمت اعظم خان را که [illegible] ساخته بودند [illegible] جا می نماید

ودر امثال

ودر امثال این [illegible] که [illegible] نکرده [illegible] برای
[illegible] اکر اخلاص [illegible] تا عمل نوشیده گشت عقل دور اندیشی
[illegible] اکر خود [illegible] این دقیقه [illegible] میشوند [illegible] برای خاطر
[illegible] هیچ [illegible] شود سوگند [illegible] که اینجا [illegible]
[illegible] در کمال [illegible] است [illegible] فطرت [illegible]
[illegible] دریافت [illegible] معامله [illegible] ساخت [illegible] روزی [illegible] چهارم
[illegible] این سال [illegible] عزیمت سفر [illegible] پادشاهی و
[illegible] مبارک باد خیال بکنند که دل [illegible] را
[illegible] واقع شود الله تعالی [illegible] بردباری و فراخی حوصله
برخوردار کرداناد از دوری دوستان [illegible] طبیعت که [illegible] مقصود خود انداخته [illegible]
جدایی [illegible] دوستان [illegible] مردانه که [illegible]
دوست [illegible] صاحب را [illegible] طبیعت [illegible] ساخته [illegible] درگاه
ایزدی اند [illegible] که نیک از بد [illegible]
اگر چه [illegible] محبت [illegible] می [illegible]
که [illegible] دل [illegible] چون [illegible]
[illegible] صبح فتح [illegible] و تعقل [illegible] جان [illegible] که
[illegible] که دولت [illegible] خاطر اند [illegible] سوم [illegible] را
[illegible] ساخته [illegible] چهارم جمع [illegible] که دراز
[illegible] که سر حرف [illegible] نداشتم محبت [illegible] والعافیت [illegible]

امید فدای تو جواب نامه ات ... از تو حاصل شده بی قیل و قال از خود و فرزندان ... شیرین ...

شیرین نباید عیش خود ... کی باشد کی القاب و عبارت ... و شسته شود کر ... وتا ... ا

بانی ... افتاد در راه سخن و ناگفتنی نیایم کند ... معامله جانی کو ... سخن ... مراد و دربه کر ... مذاق ...

کرد ... ضع ... شده ... باشند ... زمکن ... بیفد ... هو ... او ... و اگر ... حسنه نوشتنی و

مقصد ... میان او ... دمی که ... نیم و از زیاده ... از این ... تی ...

حسنوقات کشتی اکنون که باین حالت سخن کذر ... بر ... خود ... توان نوشت به حال دل

رایج کشتی داده ... که ... ملفه نامی که اگر امثال این مقدمات را در مکاتیب آشنایان ... کا

مذکور شناختندی هرچند که بعد از فراموشی ... آمده ... مصبت نام نهاد رسید

نوان نه که دل از صحبت تو بر گیرم و گر ملول شوی دل به دیگر گیرم اگرچه لذت رسیدن این نامه

خرسندی بخشید و از دیدن آن خوشحالی دست نداد اما ... و فتح ... سنگسار ... فرمان ...

را امتثال نموده جواب ... حالت ... فقیر ... سامانش ... از اغراض ... روزگار ...

نافه ... ماند کردیا ... مذکور شده که در ... وامی کرد ... مبارک ... اندر ... داده

دامی که سورت ... خانه باشند بر ملا کرد و اگر از دیدگاه ... اعتبار ... جندل

سالکه ... معلات دیده بود ... چه ... که کس ... و ... یکه

منیت و ... سخن مباحث ... دقیقه یاب ... کرد ... خواندن خرسند ... نشستی

کرد ... آمده ... نشسته بود ... روز ... صاحب ... روز ... زمین ... جهان ...

پیاده ... ان ... یک ... ان ... داشته در ... آن که ... هم ... صد

ونموده ... در ... قوم ... اللہ تعالی ... و ... تعلق ... تسوزر

داشته ... لوازم ... اینشه ... این نظام ... عتاب ... کند ...

والسلام

47

... و ملازمت ... بیت جز ... نیست ... مطارحت عنوی

درگلشن همیشه بهار فطرت ... آن ... خاندان دریافت ... لیکن طریق ... را از ... ات

دانسته عمدا از ... می نماید و منظر ... مستعد ... معنوی که زبان ... می ... زرد

که تو ... و اهلیت ذاتی ... که ... اکثر ... ازاهم ... ن میدهند

... نوشت اسامی ... که این ... قبل افتاده ... نظر از ... ضات

... مرتبه ظهور ... وجود معنی ... ایشان را از ... عظمی ... اند و ... سوری

... معنوی ... اختیارات ... که در ... کار ... طبیعت با نظرت ... در ... دست ... شم ... باد

... مرز اهل ... مسرت افزای ... و رسانیده ... اگر در ... ستند بود

در عین اندوه ... غیبت آمدن نه موافق ... فرمان همایون ... ورت

دور ... ایشان ... منشور عاطفت در معنی ... خدمت ... علب ... ات

... و اشارت دانستن ... نام توان نهاد اکنون ... وجه ... آمدن را ... خاطر

دقیقه یاب ... که توقف یکسال ... در دار الخلافت ... واقع شده ... خاطر بود

... والا ... شاهی ... عظیم دانسته ... سخن نکند و ... خدمت با

... املاک را ... بهتر از ... جون ... دیگر از دست ... سوری

... روزگار ... یگانه دو ... نظرت باد ... اندوه ... بیرون ... طلبی ...

... تو ... و ... ضعیفه ... دوم

... یکی ... باین ... تیز ... از ... البرد ... ود

... اقتاب ... ماه و ... وسال ... در استین

و میگوید ... که هر کوی ... یک ... ان ... بنا ... معنی را

آمده بیک کود نوروان کرده صورت را مینره شه آمده که زرحال او و تا فلها داشنم طمع ررا
دیگران در وخنه اند خانه خود را اجارد ب نکرده خیال نقاشی که [illegible] سرآورارند وجود فنا عبت
نکرده بعین معدوم اند اند وجنه حذر اندیده و کرده نوزده مردم دل بسته اند نفس اماره زاکه راه
زن دایمی وکیسه بر قدیمی و دشمن جامعیت دست بما دق الک کشته عزیزانه همی او بنیکسو
دشمن وسی دانسته ناخوش بزم صلح دنیا جهان با بکامه زرند او بسته اند کیح رد وسرکرد فانی خود نهاده
این شعب خانه دنیاست بر اجرام فلکی و اجسام علوی می نهند و مراد از بنی نوع خود
میدارند و الا چون سباع و بهائم ودرهم آمیخته در رکیش آمیزد می یکدیگر اند تا بجوئی چه رسد
سباع و بهائم ازینها از آن یکی و راهم جنبانیدن خود از دین ناخوشی که آدمی از ربنه همی و سینه
میکند بجوئی سینه دو اگر جهانیان این حقیقت ظاهر شده بی تر اینه همین نقد دشمنان معامله
کرده بیقلی میکرد دانسته اند مزاحمت افتاده کوششی بی ابر نکردی وبتمت ماغلی بر خود نهادی و چون
دل رحمت این مکنون تفهیمی داد که از خلوت سرای خاطر بکرکه قلم و سیاهی و کاغذ دوزه وبرای هدا
عالمیان ازینکه داد فقره وفنی بدو سه کلامی نویسند اول مفهوم خطایی که بر کشت رر نوکر زوید اکه سر رشته
میکنی و معامله نهی ریشین بینی خاطر زاری دوغم خوزری یکه ز زمان کم تعلقی ورنت ورکه مجوم بینا
ابنایی روزگار بینید زرد و بکباری و رق کرد اینده چون کویم ان نا به اعمال حسنه خود را بنشسته میزو
در پستی کرده توقع دیگر بر کونین تواضع و رضا مندی از جهان چشم میدارد و تا کار از بنیه راه
کجایی برسد که جبل المتین اخلاص بسته میکرد و با ولی النعمت و حضرت بودی از دستش میکند چه اطوار
خدمت وجه در اوضاع اطاعت چه تلاوجه در خلا باسینه به رونه کجایی برسد که بدست خود کوه
تا کشت منع منبود و درگاه نوکر کند احتیاج همه و سر در زند و در بستر یاد خود کار
بدست کند چه خیر دنامی باید کار ندامت باچندین اسباب بستی سر و بیش بر رشته باشند چه دورا

بنده اکه به کشته ای خود ابها انیز خود بر که بدنیای احوال دیده اند نظور بسته کشته
اعتبار منفور ناوان نکت خود را که و بهنه بیشه میباین بعینی سود اکری حرف اخلاص زبان
بکار قرار ندارند و بندان اینجا لت کوه باطن کشته و خود را در زبان خود می نکارند و در اندیشه های
تباه افتاده با الجواد نه میکرد ند و این کم خردان بدیت توقع نوانعات سبحانی از صاحب جود
دارنشته فریون می فروشند تا پج مسموم دیگر مال هزار همی بدانم چاره و ای منت
... کیج زر کنجود کرده راند اند چار لیکن ایزد بچون دو باره کزیست اگر روزی چند
غبار دو ستان حقیقی را در کذر رشی هجران میدارد اما در معنی اسباب هوا صلت سرانجام
... بدنوازی نوزی نخست موری سیری کرد تا ذکر نبات بیان شد ابتدای درد
و نه بر خاموشیدن حاشا اگر بیان تو انستی کرد کی بزبان آوردمی که در خور دو حوصله استعداد
مستمعان بناند آمده خاطر مشغول بسیار دوست دل مستعد خطاب و سخن شنیدن در رد
از دوشنه همه بر سر حرفی چند نزاد سخن میکند از دوست دور مرا زین نزار تر چه باشد
دل زیار فردم ازین صعب تر چه باشد کار میان آتش و آب اندرون گرفتارم که هم آتش
کاهیست ودیده دریا بی شکرایزد را که مژده رعال رسید و خاطر را از بار کردن رهایی یعنی در
سیوم ... الجزو الطف کرامی نامه رسید و مفاد نه که طراوت گلشن دل بزدوده
دل افسرده بود و در غین راه آورد که مرزا جانی یک معنیهای سعادت
و بخت بلندی دو دمند آمده دیده و در استعداد زوال بلند نسبت چه کویم که چه خوشحالی
روی داد کو قدرت گفتار کی قوت نوشتن که این دولت با قوت آمدنی از مرات خود نایم
وقت آنست که یاران طرب از سر برید جلوه نسب بر نج روز همی بر گیرند مطرب
وندیمان را آواز دهند تا ساقی خوش نفس بخواهد الله که از ان لیکانه زبانی

هم از خوصله تاخارج شد که سبدین مشتاق و الواح دل نکارزار آن بار که هند و ستان مشتوح که خه جنبش داده
بود تاب آورده در ارتفاع مدارج کمال کوشیدن و هیه افزود شما اخت که بهترین شمایای ذاتیه آ
ازلمعان سنوحات بارقه اقبال هند روشن گشت که نیز دمار بود و آنها آموده مظفر و منصور گشتند
و هم فنون تدابیر صایبه آن یکانه زمانه بر عبور زور زنک و دوست و دشمن پدید آمده مراتب و مثنوی
خاطر آن بنیان گشت و هم مراسم مردمی و لوازم مروت در پایه امکان منصه ظهور جلوه کرد
حکایت ولایت هدایت آورند و نکو خوب بهم رسانیدند و باجیدن بسیار طرح دوستی تقدم الله امر
مقدسان عالم علوی را آفرین کرد و کردانید داری محبوب و لهذا کشش لی بفریب مهیا گردانیدن
برحسب معاودیان غالب ان شرف نفاذ یافت نیکوی و منشی هستیم که در این باب اگرچه
چنین به زود بر هر ارا را با و فرصت آورند سود مند تر و بهتر خواهد بود زیاده چه نویسید که وقت تنگ
و فاصله مستقبل و خاطر در شورش الله تعالی باده کامروائی و سهل افزائی بعضی کردانیده فرزندی که
روز به محو احوال خود کرم کرد و ناد [illegible] و ماتی مجلس دور زد هم آن زمان الهی کسی فهم
این دو کلمه بر سبیل اجمال نگارش یافت حتی اگر غیر تو کسی کرده نیم که در روز
نزدیک لحظه رسیده نیم من خود نیست که در اکثر امور و هر وقت دوستی و قصه سنتیاق و صحبت
دوری زبان خود دور از این معامله اکثر روا نه توان کرد که هیچ می نهاد و حکیم آنچه داوند
مشیت الحق از آنجا که دوربینی و معامله دانی و ملکوکار رسیدن شیمه کریمه الیشان فهمیده شد که آن
در بیت زمانه از درب باطل شوریده خاطر نیست از این مراد هم [illegible] از روزی که خاطر راه
نمیباید اما حقیقت کار آنست که تحریر قلم و مدد کافه هر زه در آئین زبان عنصر جاه در بارگاه عزت
گذرنیست هرچند این جنس شرف لابد و سیاست مذکور نسبت ظهور یابد چندبار اتفاق و اقبال ستنار
پیشتر بوده و سود اگر غالب آنها از مدد رسیم که ملتزم این هر آیه میشود از خرافت یا ابله

طرازیست

طرازیست که سبب آنرا مادانسته والی مانده جز بنوا که احتمال رود اما شروع سخن که عشق با دانش نسبه
دارد بهتر خویش بنیاب داشته [illegible] تقسیم موصوف در [illegible] و لیلا من فنون النفوس الامارة آمدیم
بر بسیار کذر رفتن بوضعی معاملات اول آنچه احکام مقدس شده بود فرمان درست کرد و در بستان رشد
و حکیم عین الملک تیز ترین تدریج روانه گرد و دست آنچه در باب منشاء مقدس که باید اول تو را آن
شرف نفاذ یافت رقم زده کلک حقیق شده بود بنابه تکلف آنچه این جوان ملیح نافیه
لذ ایشده بود اگر بعد عبارت و الفاظ تقدیری تفاوت داشت اما در معنی یکی بود سنت خدا را
بر دل که تدبیرات شایسته و تردداتِ بایسته ایشان کار شکوفت با تمام رسید شکر شادی دل
آن [illegible] هیچ پاس سنگساری دوش ستایش تیه در نایم در کسی را که نیت درست است
کارش به بهتر وجود با تمام رسید چه حاجت که من مداحی کار را اگر بر وضع و شرایطش [illegible]
ستد نایستد آماده [illegible] اگرچه جمعی از خود را بان تیره ای الفرز دکیه فهمیده با روش دیگر فهما
بودند اما کلاه رست باطل اساس و دقیق نشناسی چون شعله خس اعتباری بقائی ندارد و همان
بی بقائی او جزای کافیست چه اهرزه درین باب حرف سرای نایم و خود را مقید دل بیهج د
شوکهای سنه یعف الذات خود را بنسبه در اضطراب اندر زه خز ترین هر کاری اشکری هم از
یافته مرکان بوشیده استخوان قرار داد خرد را که هر کز نیز دست کرد اشال این خدمات الیقه
که بخند برتخت وه و جنگ جدل و فنون تدابیر صایبه صورت می باید آنست که از روی آن حقیقت
مکلم بر دست قرار [illegible] که بانی عمر و فرزند می باید کرد که مساد ادست نور ز بس
بر درستی خود کشیده شورش اندر زد الحمدلله که آن نونهال اقبال از راه همه به فرزند نقش اماره
واده اند و آنچه از قسم شکایت نوشته میشود آن ماجرای یای فطرت من ذات شماست
و با طبعیت شما نهایت موافقت و خورسندی ندارد از روی قیمت هجوم اندیشهای سود

نتوانند بیان نظرات طبیعت چنانک شنید از نتیجه‌های الفقه سفینه زر نگارش ... [illegible] امیدکه
فیروزمندی صوری و معنوی و کمالیش ظاهری و باطنی قرین حال آن کمال نشان کرده خاطر جمعیت آیین
در همه امور متوجه خویش دانند تا راه آن طور نخواهم که اگر هزار کس درق یکی مدتی کشته نعمه اندیشه‌ها را
که صدق و کذب طرز راویست دریافته و تحقیق میزان نه نهند و مرتبه که صدق مظنون شده باشد تا کار دانا را
بنا و احقیقی سنو ساخته بسرت آرایی شوند و کاد ابتدا به اخفای حوصله که از لوازم بزرگیست خواند
تنشاط الاساس نهند نیکبخت که به اندیشی کسی کیفیتهای واهی و اهل اتفاق باشند تا به خفی تو هم و تخیل کر
بزرگان و بینی از مزاحمت آن خالی بنابند به هم رسید و اگر حرف درست کشته قلم خردانشی
شود از ازار رستی ... [illegible] ... نیکو خواهی باید در شب ... [illegible]
یکبارگی حامله هوش آمده گویان بپایه رواج رسید که دیگر راست اندیشان از احیای سخن بر گشته دیگر
عزیز من منصب ولایت وسیع و کن مفتوح خواهند و درحوصله وسعت بخشند سلوک دم
فراخی دهند چه نوکران خود را به طریق آشنایی کردن نکو نهند و ست فکیف که انک نهان احرار
از پندلها صوری احتراز نموده درسلک زنده پوشان در آمده اند در جناب سخن بسیار است
مخاطب کم و عرب اگه مخاطب من به وقت لایق این ارادت سرای سنیت روز آبان خورداد
ماه سنه سنه جلیل ابوالفضل مستمند که ز نوشتن نامه کاره و از فرستادن فاقد مستکره است
در گفتار به تنگ آمده مشتاق کردریت و از کم حوصلگی خود و فرط ظرفت آن ... [illegible]
... فیروزمندی صوری خود رای نول ... [illegible] ... معدن نظرت منظور است
از انده خواص و عوام روزگار می اندیشد الله تعالی نظر بر کنجینه حوصلها ... گروه بزرگ زاده
قدسی نهاد ما از خدمت نا ... این بیر عاجز معاف ... یاد دولت خانه قتاد سه اند
با اوج تجرید برده ... چندگاه این بیت ... راه یافته ... و غالب آمده

نفس اماره

نفس اماره ... [illegible] ... نفس در دل کند و ... هزار بار خود نکوه کرده اند هنوز
تلخ مذاق زنگ ... دهگاه دل حیران را کیست که ... تحی نتواند نان تجرد و خمول
می‌بیند ... البیب الابن منیت ... حکیم ثنای هر خوش ... ساز ده ... بار فرق تو بسه
به همین جون ... سال راه شناه اگر مجملا سید اند که ... دولت بخشش و بخت سعادت آور در نه
تکاپو جمعی ... تکو هش نفس و تحصیل کمال نداشته ... وقت صرف
خداوند درست ... طالب تحصیل اقصی ... در ربیع الاول سنه نهصد و نود و ... ست
... از زبان ... نوشته شده ... عاشق معشوق مزاج شما از معشوق عاشق
... دکلمه ... از عالم طبیعت که از آن ... طبیب ... معذرت ... الکه
... خبر ... سانده ... الطبیعت ستا ... اگه فاصله ... روز
... آمد ... بادشاه ملک معنی ... خسرو ... باز گشادیم ... دوکا
مرهم دل ... روزی ... دلکش ... نیاز ... بخشش ... سند دا کند
خوش ... شکر ... را بسته و این ... باده رز
... بنیت ... داده ... آن یکی ... نی ... شده
... شکر ... نامی ... شوقی ... کشته ... که نشانی این
دو ... سازد والسلام ... ایزد جان بخش جهان آفرین ... بای ...
... بانوا این ... آن ... آنکه ... اکسی ... درین الدفع است
دلگیران ... نوشتی ... ماه ... جد ... یاد فرز ... وجود آورده
ذ ... ضعف و ... امیدکه ... این ... باغ شه ... ساخت شود ... کر
در ... افت ... که مظنون شده بود ... تعلق ... نمودی بودی

نفس الرقه

را بعضی امور که در زمان صحبت بظاهر معلوم نشده بود مفصل و باب طلب خلیفه [illegible] آن ال
یافته معلوم می شود که این بازگشت موجب حصول خاصه حقیقت شود از شور و دیدار آن نگاه
روزگار چه نویسد و رشد ابد اوقات که در عالم کون سینه خاطر را فیض از محبت ایشان گرفتار ساخت
چون تکلف در میان نیست و اتصال معنوی به کمال است که ازین صفحه کلمه چند نوشته اما
اما المقصد بین فواید مطالب که همواره از احوال این مسکین خبر بگیرند امتداد خواهش را
باعث این تحریر شد الله تعالی مسرت و افزایش قرین احوال مآل ایشان دارد [illegible]
تعالی شد والسلام [illegible] چهاردهم از ماه الهی سنه سی و شش و الالامه که بعد از دید
بنام فتح و فیروزی و سرسبز شدن گلستان اقبال نصرت رقم زده کاکر بجمعیت رسیده
[illegible] خضر [illegible] ملک معنی از آمید و جهان صورت کیمیا بهای در [illegible]
بخشش [illegible] روزگار با در رسید و نظر تحسین و استحسان درآمد او را [illegible]
تازه روی [illegible] دولت و انضیای فطرت خورسند و شادان گشته
امروز [illegible] اعمال سال کل نیکی است [illegible] کل [illegible]
انسانی در باز حدوث و چارسوی کون [illegible] استاده اند [illegible] عقیدت که باطن ایشان
بنیات [illegible] ابنای [illegible] بسته [illegible] این کرده
مقدس [illegible] زانکه [illegible] ایشان بوده [illegible]
یافته است آن [illegible] نکی [illegible] وجه بعید لیکن
من [illegible] مناهی زده [illegible] حصول امان [illegible] صدق روزگار
در نیابد [illegible] مطالب [illegible] خورسندی میشود [illegible]
که طبیعت من [illegible] رشد [illegible] من [illegible]

نکو فروشند

نیکو فروشند [illegible] این کالا [illegible] آورده و باز [illegible] فروخت [illegible] لیکن این
نظرت [illegible] اساس استعداد [illegible] خطاب [illegible] می شنوند [illegible]
[illegible] که نیست جان [illegible] جام [illegible] شادی جان [illegible]
گوهرکان [illegible] ایزد جان بخش جهان آرای نیکو داند که این حرمان [illegible] که [illegible] جمال [illegible]
آرای ایشانست اگر بفتح [illegible] شاد [illegible] شود و شمار [illegible] کر [illegible]
دار [illegible] از خس و خاشاک روزگار صفا ساخته [illegible] خراسان و فتح ایران [illegible]
بدست آوردن [illegible] را روز اول سفر فتح انجام خود دانست اگر بسیار مشتاق نباشند که در
[illegible] روزگار [illegible] از مدار این غافل نبوده [illegible] درگاه معلی ارسال
دارند و دوستان خیر اندیش [illegible] اعمال [illegible] کنند کامیاب [illegible]
[illegible] یک [illegible] شیرین [illegible] دوستان [illegible]
نه برای آنکه در اینکو ساخته است لیکن [illegible] دیگر [illegible] اخلاص
او که [illegible] وقار و تمکین او [illegible] و رعونت و [illegible] نیکو [illegible]
[illegible] که [illegible] بالنفس خود کنند [illegible]
طبقات انام اگر [illegible] آن وقت صلح [illegible] کسی [illegible] گسسته
مراتب خدمت است کاشکی نظر او مراعتبار [illegible] گشتی
[illegible] بی [illegible] دوستان [illegible] اعمال سرد و [illegible]
[illegible] مشاغل [illegible] در آن [illegible] لوازم محبت [illegible]
[illegible] که آن لوازم فطرت [illegible] طبیعت چون [illegible]
[illegible] آن گرامی برادر [illegible] نظر [illegible] مثل نوشتن مکاتبات که [illegible]

شبستان و از روی نامه شیرین می‌نماید در حکیم جهان آفرین خود از این که چون توان حال شد [illegible]
تحین آمده حرف شربت نوشین نامه در رزه بود به اقبال شاه ترین گوگرفت [illegible] معروضات
باد غنای برای چه ایشهر از جا باید بفت در این همه سخن کرده یکبار بی طرز اخلاص منشی خود را گذاشته
مثل امرای سرحد که شناسای مزاج مقدس باید حرف زد و دل در دست داشته المحبت سرشت بدر و آمد
برجواب فرمان نصیحت امر عنایات بود که اکنون شرف نقد یافت لوازم آنکه بر تعقید بسته شده چنین که
بنویسید و سخن درازی نکند سبب خاص بیبابانه بگفت آورد و الا این خموشی یکبار حرف زدن
کموانست [illegible] بیمحل و غمستانم چو مدت غیب آمد ابوالفضل غیب تو گو در یکبارم کشاد
بشای [illegible] سستکی ضرر شوق برکال اگر آوری می‌رسید شبانروزی روزافزون
[illegible] ترین جلوه اجازت فرماید که قصه بر غیب پیش خود را در ملاقات ظاهری و مماکات صوری
که [illegible] تغوی از ند و بدالکات تقبضات خود از حسابات بیرکت استغفار [illegible] صوری
[illegible] ایلا باید کم اکرفرین صدقت راه خلاف رای جهان آرای روزگار [illegible] کجبته دو رمین
دار و دل انصاف کزین رفته باشد و اگر بر کربت قطع نظر از آنکه مجمع رموز دانان عالی‌نژاد
خود رای [illegible] ساخته باشد بزرگ‌زاده عبادت منش العلامی فتجه رضای [illegible] مجملاً
اگر دل و دانای آن بلند معنی [illegible] از صورت خواهان صحبت صوری بوده ازین مساعدت وقت
[illegible] تکلفانه طلب نه فرمودند از آن چه شکایت کنم لیکن [illegible] بیبابانه ماخم اگر [illegible] لعب
[illegible] دست و [illegible] نارسایی و بی بهی ده سعادت [illegible] آن گرامی و دوست نیکی
و نه مواطلب و اگر مخالفت قسم ماهیت [illegible] دانای [illegible] ممدوح و هم این عبارت [illegible]
زیاده چه نویسد [illegible] ساقی [illegible] برگرفت کاری [illegible] خلوتیان باز در گرفت [illegible] خم
که خاطر [illegible] برگرفت گرامی نامه آن والا [illegible] سعادت بهجت

آورد

۵۲ قدای [illegible]
آورده و شربت های گوناگون بخشید نخستین بوی معنی [illegible] جان آفرین جز اندیشه رسانیده دکیده [illegible]
سر انجام شده [illegible] دماغ را [illegible] شناخت و از [illegible] ورد [illegible] سموم
مزد و قدوم فرو زرا آورد و نوید نومیدی دور و نی سشنید چا هم آن نامه خانزاد آگهی را باز [illegible]
حضرت ارزانی داشته و نیک نامی برکت اندوز [illegible] گشت چنانچه در جهان معنی گزیده [illegible]
جبارکه [illegible] در عالم بکر از نام نیک [illegible] بهتر چه برابر تو بود [illegible] خاطر قدردان ارزانی
کرد [illegible] که [illegible] را رسیده از زده بود سپاس ایزدی که زمان آن نزدیک شد که مردانگی
[illegible] می‌شناسند کان آن [illegible] گرده و خاطر مقدس شاهنشاهی [illegible]
[illegible] نیز برای یک [illegible] روای بود [illegible] انجام شدن آمد و باطن گرفته [illegible]
برسیده ای هم زبان حقیقی چه برگویم و چه برکند از هم من جای دگر [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] آن روزگار یکطرف و شکرت کاری کارهای آن دولت یکجانب و [illegible]
مردم این [illegible] لیالیت [illegible] ماجرای چند که غیبالب خود تا کمی نیارم گفت [illegible]
که زبان [illegible] مرا بگویم و نگم می‌شرم نیارم گفت سخن چگونه توان گفت کاهل این ایام
[illegible] نیارم گفت [illegible] حرف [illegible] دراز درون [illegible] کلمه [illegible] تراد
و [illegible] سپاس که زیست که با چنین [illegible] ایزدی [illegible] که زند [illegible]
سحوری و [illegible] اگر گذشته بیاد آید [illegible] گردد [illegible]
چون بد آن [illegible] هر نه [illegible] و اگر کمترین مریدان را شاهنشاه وقت یاد
[illegible] زده آرزومندی را [illegible] این مژده را [illegible] قطار کنند [illegible] نام
هر چند که دولتی است [illegible] نعمت [illegible] دل جمعی و [illegible] چه بر شمارد
وجه [illegible] دیدار [illegible] زیاده نویسد والسلام

ازیکوکی احوال بجهت اشتمال می پیوندد امید که صحبت زمین و زمانه قران کنار از همه معانی نامی منوش که اطراف
ذکارخانه تمکین اهل ثبات انداخته طلبکار صحبت صوری ساخته مدت [illegible] فدوی ستمال صادق صحبت
خان و حکیم همام و ابوالفضل به از تمام اصل الله فرجه از راه انتظام و التیام یکی بوده بحبت شما او لا
شمانان استدعا می نماید و السلام [illegible] الله تعالی با شماست آمده از آنکه که در احاطه علمی او در
این ملک ارزاق منوط که در حیات او انکه در آمدن یا بستیم شدن [illegible] کرین ترین نشانهای
امید دولت خدا داد است که دل حق شناسان را و اصلاح بدنی و نقصانی آن به یک زمان حاصل
می بیند سبب از انحراف مزاج چند روزه سریع الزوال ملول بوده شما سبب از ابو الفضل و خدا
ستهی حقیقی آن داد و در جهان آفرین بهشت و سعادت آن ابیضفه در خواهد بود [illegible]
[illegible] چون از جای از اطبای نعمت بر داشته کنار فطرت بر دارند و نخستین کام بر داشتن سر رشته
محاسبه دایمی را در از کردن و بنیاد کردانیدن است شفای صوری و [illegible] روزی [illegible]
[illegible] ماه الهی سنه [illegible] در دار السلطنت لاهور ایکارش یافت [illegible] اشتیاق زده
سیر آمده از قدر دان شوق در آمده دعای از جانب فطرت خود بقبول قرین اکر این دو
روز محاسبه نفسانی با مطارحه فطری از برسیدن آشنایان حقیقی و دوستان معنوی باز
داشته ست مبارکباد و اکر بر خود دهی توفیق بازگشت و نه هست از گذشته دعا ده دوست
که آدم عشق خلاصه دوم در این [illegible] روز رضا فت این غریب در وطن مهجور در و
طلبین کرده بود بان مخاطب خود می نویسد [illegible] گفت [illegible] که [illegible] از سر [illegible]
زهما سعید گفت [illegible] خشم خدا [illegible] گفت از خشم خود ابوالفضل
گفت ترک هوس از جهان [illegible] گذرد از رحم اندیشی از مودن کانجمن می بایدش گفت
[illegible] احمقی [illegible] است [illegible] نیست [illegible] اقبال [illegible] کو رحم [illegible]

کر

۵۱۳ کره هم آمده [illegible] مریم [illegible] جهان جنت [illegible] نهایت [illegible] خوی نکویی و [illegible] است.
که با دل بسیار بد [illegible] شده می خواهست که از خلوت فطرت آید و کاری چند [illegible]
[illegible] که این است بی اختیار انه بفعل نماید ما باید دانست که این [illegible] با طبعی [illegible]
حضور آن بزرگ خردمند است لیکن برای اندوه بسیار و ناکارست اگر چه از سرحدت اهلیت بیرون
[illegible] اما [illegible] اهل تعلق [illegible] شده و بر زمین [illegible] به بر [illegible]
[illegible] گذشته و آینده [illegible] انظار اندا [illegible] در اسباب [illegible] احتراز لازم
[illegible] پس فراع وصل باید [illegible] لذت [illegible] و دولت کامیاب [illegible] خاطر صحبت
[illegible] روزگار فرخنده [illegible] با در [illegible] معنی [illegible]
چون فطرت بلند [illegible] این بزرگ خانواده خرد [illegible] از سواد [illegible]
[illegible] معلوم شده بود که [illegible] ایزدی که [illegible]
جسمانی و تقلیلی از محاسبه نفسانی با این زمان [illegible] باشد اما [illegible]
ایز [illegible] خود مفرح [illegible] العاقبت بالخیر [illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] زمانه [illegible] تا محتاج طبیعت و [illegible] اهل صحبت [illegible]
[illegible] و نقل [illegible] که این دو کلمه [illegible] و مقبل [illegible]
[illegible] آید احتیاط کامل و [illegible] تمام [illegible] کفایت [illegible]
[illegible] خواهی کینه دل [illegible] استعداد
[illegible] زبان کوته [illegible] بر روی خود [illegible] خوشی [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] هر چند آرزو [illegible]
[illegible] آدمی زاده [illegible]

ودیده نگاری نامه حقایق و شنود داستانها و بومایگان تنگ چشم نشین که ز نا برین با ملک
افسری که به یکسان اشتباه مبدا کرده از تخیلات بدیع میشود در وقت حرف نگاهی
در طور حال نشین و حال را در یافته اگر بیند وی کردیدن باشد خود چه بهتر و اگر نه کار باید
افکار نوعی موزون به پایه دولت تر نه من خود در زمینه نکی احوال زمان نه آن مایه ملال و در رم
که قلم یاری می تواند کرد در کره وری در مانده یار تعلقات بر دوستش در رم بنده ام زمانه چه لوم دیبی
بدارد اگر چه بیدارم به تکلف حرف نهاده ام که مخاطب را از اندیشه یاد می بنمایی براه به حالی اگر
زمانه گذارد خود در منزل نوشتن مقصود نیست ابهت باید که توفیق نکو هش نقیس یابند قدم رسانی
راه فرض وقت نوشته باشد و اگر نه شاید که داستانهای احباب مفصل ر [illegible]
چاره کری در ماند و هر دوستش که باشند زبان را از لغو و ... از بعض نکاهبانی کند شاید
این بادیه هولناک دنیا بعافیت سپری کرده و در مهمات دیوی خیابین [illegible]
اگر نوشته میشود پسند موزون همه بیشتر نمیکنند مردم را اکیسا خیال کردن [illegible] چه دولت
حضانه با خود بکردن چه العاقبه بالخیر ... نامه دوستی حرف یکانکی معنی نسبت افزایی
این تماشای شکرف کاری روز نکارت طبیعت خام سیهی متعر که نظر بر دریت عقوق
رسائی ... انکی دانسته شناسی ایشان روز دهای در سر درخت لعل عمر ده کشت قطعها
مردم که نوشته اند که بطلب رفته ایم حاضریست و آنچه در باب ... کرده ام منشور
رقم میرفته بود و تو قفت بجا بودن در راه خاصه در برهان بود ... و هر کار ... وجود
مثل شما که درخت بار خود دیده نشسته جهانسوز که نتیجه و که ر التزین کند و اگر عالمیان
با من در بدی شوند غباری بر دل ... چه بی خوبی زمانه و زمانیان بکوشناسم و توقع هم
آزاری ... تا از دیدن ناملایم دستم و زجای روم ... اکنون
شما

لطفا ... یاد بود در بافت ببینکی تقدیر در دیم بیم و با خود بیش نیابیم و آن دعوی نهایت بسیش و آسمانه
من شاید نگاه داشته باشد بدان شاه چشم داشت آنست که بمقتضای عادت قدیم در حالیکه امراد کل
نباشند بی شورت لیکن صورت ندهند و در زدو رسیدها بسیار نشستها رو دکنک شبهی آید امر و که
من در مقابله باشم و در زمین نا رسیده انچنان اکر نوشته بظهور آید در برابر چه باید کرد و حق گفت
دارد در ارای ذمه خود وجود معقول نوشته اند سخن بهانست لیکن چه شود که در گفتار نشوی
بدان و عجب تر آنکه نوشته اند هیچکس از لشکر نیامده چندین که بیست تیرمان بور بود نیامده ایل
و در مر ابو یوسف خان با کمکیان که ز هیچ کس مینا و نو بند معهد شده جانب ... دولت اباد
... شیر الملک عزیمت جایی خود داشته بر حسب طلب ایشان رفته
چنانچه نوشته ایشان حاضریست و تفصیل مردم را علیحده نوشته ... یک
دو ... و الا ... آید و چون در شاه که توقف بسیار ... نمی شود و نی ... وقت
همه را طلبیده خود آهسته آهسته روانه کجانب احمدنگر شده در ابتدای راه روانه مردم در میان آمده باد
این چون ... همراه بود خواست که همین مردم پیش رود و دست برد نماید چون امر ... بد
و نوشته ایشان پی در پی آمد از آن عزیمت باز آمده خاطر شاهزاده را مقدم داشتم
و نتیجه که در ره و اکنون از ره بود در میان افتاد و این امر را به هر دو زندگی نکرده روی داد و
نوشته اند که خانصات شاهزاده ... بوده بودم با لیستی نگاه شده که خالصه است
نوشته ... که ... بسیار اند اما در وقت و در زره نهند کی و عجب تر آنکه نوشته اند که
در اصل فرستادن احدی جهت آوردن ... آتش ... که در قلعه کری
دخل عظیم دارد و اگر جهت کردن امر این مرد ... لایق در بیکام که نیم عظیم در پیش باشد
مایه ... اگر جهت احمدنگر است که در پیش ... بهتر بود و اگر در باب خالصه سرکار شاهزاده

ششم

بروزهی مال و دیگر مردم بیجا گرفتی شد و بسیار بدست هم قرنزاده سزنها می باید برای این کار
قرار نیم مقصود بست بزودتر آمید و درین کار روزه بشیر ببند اگر بزخود با اسم خود موقوف
من والا خواجه ابوالحسن که در نیکی و دیانت و کاردانی و خیراندیشی سزاوار دوستی ما است
در دوستی شما بر جهار کشیده میتوان نبا یکی سالها نمود و انکه ناسیدن رایات ظفر و دوانه
سلم و اشت فرستاده اند من ممنون و کار شما بهتر شد دانچه در باب باز کشیدن فقره تسلی
نموده اند و یاد از فطرت قدیم داده و طبعیت قریبی یافت ما خود از دوستی گذشته ایم در زرد
نا امیدی سر میشود و همکی بکابوبی مدسو ذاکری سرو و باری درین آشوب کالدکیتی از سیکو بازکان
بامبتم غنیمت بست و انکه در باب استحکام مواد محبت و بلاد و بعضان مرقوم شده [illegible]
بیت [illegible] بود جهبه خصوص نامثل سنی یکلخی کم جواهش قدردانی دیر رنجی زود آشنای
مبابت در رون خاصه که خرخشه از میان برافتاد و مرا در کاه طلب داشته [illegible] از زر
عرضه تحفت فرستاده ایم و سرکرانی که از شما داشتم بشما نوشته بودم اکنون اکر آمدن شاهزاده
والاقبال و برکت باشد خود زود تشریف آورند ما لشکر و غیره سپرده بعضی معتمدان کفتی و تا که میان
هند و حالا مرقوم رود و لرانده و دوکان دوزی خیال مسکنه لعنت نه دوکان در زردی دیانت کرانجا
بوده ایم نفهمید کمها را بکوییم بر حضرت سوم و در شبورت بجز و تبدیل خواه میشود و مقدم مراکنده
نخواهند شد و نابید سر کرمی خواهد بود و عزب تر آنکه چنانکه شنیده میشود و شاید که ایشان هرکاه
والا نوشته باشند که مالهای بسیار ضایع شد و مردم بسیار پراکنده شده چون مطابق واقع
نبود و نهانها هم کال بود دروغ مید است رفیق مردم خود از همین بحر سوم در میان آمده بود
دانکه در باب طلب خواهد باد کارکن ایشان بدرعا صاحب شجون فرستادن ولی از بنها برهم شدن
تنک انجامی بود تجویز نکرد اکنون تا آمدن شاهزاده و شما با کسی که متعهد کارشد تا به نزد

ملاقات

56

ملاقات نزد حضرت سوم و خواجه الشیر کنه [illegible] ایزد تو تا آن فرصت بخوشمند برادر
حمایت خود بر دارند معامله که نامزد وزیر خواه حقیقی شده بود که گرامی مطالعه آن اختلاط و افزایش منت
نکاه عظیم در و دکه به همراهان چگونه زیست بنماید و خاطر عزیز ربت ته کم وقتی باشد که بنا الیهان کمدرد
امید تعالی الوزیر عضد دولتش و به وخشنید با دو مراتب خردمندی سربلند دارد
و در رضاجویی پادشاه صورت و معنی از هنر و دولت سرخوش کرداناد اگرچه خاطر همیشه ازین جهت
کر رابطه دولتخواهی نعمت پروردگی یک درگاه ادراست اتحاد بخش میخواهد که طریق مراسلات فیما بین
ملوک تا بابدین وسیله لوازم این سبب بتقدیم رسد و گویا دشنوا مقدمات نفس الامر
بدیده اند مختص این زمانه منیت و علی الخصوص طوایف عالم و ابنای دنیا ازین خضیه ظلمی
محروم بر آید کرده لیکن از انجا که سلسله محبت را گسسته دارند خوشستن می آیند ولی را
موزون سازد که با الزمنا د زمانه و زمانیان محول برا عراض دنیوه شود و نیز چون انگس صدرقه
عنایت سبحانیت ایزدی اینک اندازد که در سلک سهار روزگار که با دل آلوده زبانه ترکار
در هند مناک سباکین معنی با عث آن به بشد که در مدت مدید با وجود آن نسبت خود را از
ارسال رسایل کشعار سکلمان رسم و عادت است باز داشت با انکه درین ولا عجیب حکم
عالی این راه بسته کشوده شد امید که همچنان عقده مقصود کشاده کردانا و دقیقه شناسا در فاست
خاقیت از مورچه از مقیاس اندیشه بزرگست سوی عاقبت آرزدن با دشاه ظاهر و باطن که
جبنه جحقوق نعمت او بر ذمه بنده چگونه در کیال خیال درآید سید از دوستی دور دستی
هینی الیشان آنست که خاطر حق کند و خود را از مقدمات چنهمت اه خویش انکو یا که دراساس
دوستی لوازم دشمنی تقدیم سید ستم عنا آلودان هنه زر اسال ادارباد شناکه عقلا و نقلا
ربط [illegible] نرضست سعی جمیل بنده و از اسفیح الوزیب سعادت دنیوی و اخروی شمارند

واضح نخل امانی موافقت بادست هی کر اکنون دولت کیمیا سعادت با بسیط الواح خوصه و خاطر محبت مأثر ده
دورمین مطالع فرموده مراسم شکرایزدی بجا آورند تا بساور آن [illegible] و اکره و ایشان جز بسیار کی
نامی صوری بمقصد منکوب و محمد و امثو القرین بسر نهم درست و نقل دورمین اکر امروز انکار باید بجه کار آید
صنوف عواطف و فنون مهربانیهای پادشاهی که در خلوت و جلوت نسبت ایشان معلوم شده
اکر بکویم که طب که باور دارد و سخن بسیار است ان شاء الله بدارج اداشود و اکنون خاطر خیر خواه
از ایشان متوقعی دو چیز است یکی آنکه بی توقف بخاطر جمع و دل خوش متوجه مهمات و کرات شوند
و ملتمسات و مقصد اکه بعد از مشورت جز اندیشان و دورمین قرار یافته باشد از اجرای آن ذخیره
ننمایند ان شاء الله سبحانه توجه احسن صورت می یابد دویم آنکه یکی از ملازمان [illegible] را که
[illegible] بی در بردباری و نیکو کاری کمال داشته باشند بطالعت تدبیر ایشان قرار دهند که خود را در
خلوت نیز خوش آمد که سوح دل است با ایشان رسانیده باشند تا از خویش آمد رایج و مناسب
راه تکلفاتی بس کاسد است و مصاحب روی لشیا مرا از کثرت مشاغل و از فرط تلقی مشغولی
افتند از بیش آورد است راست کویان درست کردار نیست و چه مقصد ما که از این رو میدهد
ای عزیز منکویم چشم دوستی از من داشته باشند خواهش آنست که دشمنی خیالی و واهی را
از دل بر آورده خاطر کمینه سنج خود را [illegible] سازند والسلام والا رقیمه که بنام این
خیر اندیش [illegible] کلک التفات شده بود شنیدم [illegible] ماه الهی سال سی بهجت [illegible]
حضرت ظل [illegible] سلطانی [illegible] شده بود [illegible] این سکس نوشته شده بود [illegible]
[illegible] که خیانکه [illegible] توجهی که [illegible] درین حال خورسندی [illegible] و درحقیقت این [illegible]
دران زمانه [illegible] خود [illegible] مال این امور کر [illegible] شادی [illegible] یک [illegible]
خاطر اوان آنست که [illegible] دولت [illegible] پادشاه [illegible] این دولت [illegible]

کرده

کرده عبارت حسن و عقیده و اخلاص خود را اظهار کرده اند به بانی مودت [illegible] اغراض [illegible] می از
برادران دینی از آن نکو [illegible] کار ملاطفت جمال آن [illegible] این طایفه [illegible] مهم
[illegible] معامله [illegible] شرارت اندیشه باطل [illegible] خدیو جهان را منظور داشته
اگرچه خدیو جهان در پیش بینی و دوربینی و قدردانی [illegible] آن [illegible] و کامیابی یار و منظور
[illegible] رواج [illegible] محلات [illegible] احتیاج نیست لیکن چون [illegible]
[illegible] بنیز و دعیت [illegible] دست قدرت است امید که [illegible] بکار آید [illegible]
[illegible] ساده لوحان مستعد را ابراء [illegible] اخلاص و تفاوت استعداد [illegible] کامیاب
[illegible] که [illegible] موجب [illegible] خرد مندان که فرموده اند [illegible] متاج است
[illegible] خود بینی و خود رایی بوده [illegible] طبیب [illegible] که [illegible] بسیار [illegible]
رهنمایی ایشان را نیز [illegible] خلاص خود را [illegible] اندیشه [illegible] مهتدی کرد [illegible]
و هر گاه حال [illegible] مطیعین [illegible] خورسندی [illegible] سود [illegible] روی [illegible] کاه
[illegible] دولت ابد قرین [illegible] خدمات پسندیده و اخلاص [illegible] قدم خدمت [illegible]
[illegible] حال [illegible] کار [illegible] شده باشد [illegible] معامله شناس و [illegible]
بی تکلف از کزیده ترین کروه اول [illegible] نیز [illegible] خیر اندیشی شما [illegible] برای [illegible] میکند
بلکه [illegible] اعلام دولت ابد قرین صاحب [illegible] این شیوه را از [illegible] عنایات
[illegible] تصد [illegible] خدمتی رجوع شود [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] تکلف [illegible] رود تا آن را از [illegible] خدمات [illegible] خصائل
[illegible] اهتمام [illegible] منظور [illegible] الطلب [illegible] زاده [illegible]
[illegible] عنایت خود کرده [illegible] باطنی [illegible] دار [illegible]

که هرگاه این مهم بصاحب ... مضطرب ... پیش آن نماید عمل کند امید که ... باید که امارت الهی نه در تتمه اول

و نه در حالت ثانی خود دست های خویشتن آرای کسب [illegible] ... تواضعات رسمی که فلک ... آن

بعضی از مقدمات ملازم انسان می پرورد ... از آنکه بهمیده خود را ... نوشت ... گشته

واقفی گزیر ندارد و چون قرة العین سعادت ... الدین محمد این ... العرض اقدس ...

از بر آنکه حضرت در مقام وفور عنایت و ... بودند که یک بار ... مشتهر ...

در خلوت اخلاص قدیمی ... شما ... بهر گاه کوته اندیشی ... لسبب ... و ... نقد

نهایت مهربانی مشغول شدند که آن کوته حوصله ... ایام و ... بار ... اما

توجه در خلال ... که ... اخلاص درست ... توجه ...

... گفته اند ... و ... شما ...

زود ... چگونه حضرت ... شما ... اند ... باید شما ... مورد

... کار ... که در حضور موفور ... شما را مشغول ... گرداند ... شما ... والده

مقدسه ... شوق ... که ... ورد

... خود ... رسانید ... حضرت ... خود البته ... خواهد

که ... ایشان ... و تمام خدمات خود ... متوجه ... که ...

... شده چون ... جمهور انام ... رسانید

که امثال ... و اقع ... خواهد ... چون

بلاد ... کفتگوی ... ان

... که حضرت ... شد ... که حضرت ... از

متوجه شما ... از غایت ... ان

جلوه ظهور مبید

جلوه ظهور مبید ... اند که ... اگر ... نوشته بودند ... مشورت ... باید

... حضرت ... قرة العین ... الدین مضمون ... شنیدن آن

... عجب کردند ... که عنایت ... پایه ... نامی ... ارزان

... بود ... انجام ... بینی ... گرچه ... انجام ... جای

... سلطنت ... چون مهمات ... فانه

... بهر که این خدمت ... مخصوص ...

... متوجه ... امیر الامراء امیر المعالی

... خواهند بود ... مقدس

... رسانیدند ... نمودند ... قرة العین ... بوده

و آن ... که ... مذکور ... آن ... ستاده

... مخلصان درگاه ... رسانیده بودند ... بعد

... یافت ... کوینده ...

... باید داشت ... مقام ... تعلق ... اقبال

... بوده ... دست ... تحسین

... شخص

... اخلاص ... اگر ... مهای ... فی

... انکه سلوک ... بزرگ

... خدمت ... کند و ... و

... و ... حب

[illegible] کرده اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثال نداره و [illegible]

کرده [illegible] جمعی را [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

این مسالک [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده اند لیکن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امور دیگر [illegible] و [illegible] بت [illegible] و این [illegible] گشته اند [illegible]

کو [illegible] مطلبند و در [illegible] گوهی [illegible] که شما [illegible] هزار [illegible]

[illegible] من که [illegible] از [illegible] که [illegible] بعد یا [illegible]

دار زرم [illegible] اگر [illegible] این [illegible] کدام اکنون این [illegible]

[illegible] که هیچ [illegible] مردم [illegible] نموده بود [illegible] شما [illegible]

و خوشحالی [illegible] کار [illegible] که [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] خیلی [illegible] که [illegible] اند که [illegible]

[illegible] این [illegible] کرده [illegible] از [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آنها [illegible] که [illegible]

[illegible] نمی باید [illegible] خواه [illegible] این [illegible]

[illegible] نمی [illegible] که [illegible] شده [illegible]

اگر چه در این [illegible] کرده [illegible] شده [illegible]

[illegible] این [illegible] لیکن [illegible]

[illegible] می شود [illegible]

باشد که [illegible] این [illegible] داده اند [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] که [illegible] صدق [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

که [illegible] باشد که [illegible]

بکشم

تا چشم [illegible] شما [illegible] اوایل [illegible] داشته [illegible] خود [illegible]

جهان [illegible] زمین جه [illegible] والسلام [illegible] کام بخش [illegible]

[illegible] راست گیتی و [illegible] اندیشه [illegible] و تاریخ [illegible]

با [illegible] اوقات اقبال شده [illegible] که در این [illegible] سه [illegible]

[illegible] که در [illegible] باشد لیکن [illegible]

که [illegible] لایق [illegible] توجه [illegible] این همه ساخته [illegible]

[illegible] باشد و اگر [illegible] این چه قدر باشد [illegible]

[illegible] گشته ترک وطن کرده باد [illegible]

[illegible] دیگر چه لایق [illegible] را متوجه باشد [illegible]

[illegible] نباید کرد و اگر کند [illegible] نباید [illegible]

اندیشه و [illegible] باید کرد و آنچه من شما را فهمیده ام اگر شما خود را [illegible]

[illegible] اکنون [illegible] شده [illegible]

[illegible] که [illegible] افزوده باد [illegible] این [illegible]

[illegible] تمام رسانند امید که این [illegible]

[illegible] حسن سلوک [illegible] آن مردم [illegible]

[illegible] سرمایه [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] مقام [illegible] محتاج [illegible] لازم ذات

[illegible] که خواجه [illegible] الدین [illegible]

[illegible] که [illegible] خواجه [illegible] راستی و درستی [illegible]

دور کاه باشد بهتر است که مردم نامه است بسیار که با پادشاهی [illegible] اگر [illegible] مردم [illegible] بسیار از
همین طور [illegible] نوشت [illegible] مناسب [illegible] زمان [illegible] رابطه دوستی
برین [illegible] که [illegible] کار می‌ماند [illegible] حاصل [illegible] ضروریات [illegible]
اگر [illegible] کنون [illegible] باشم [illegible] دوست خود [illegible] که از بسیار می‌نویسیم
[illegible] سعادت [illegible] گرامی که چون [illegible] [illegible] نیز [illegible]
این [illegible] نباید کرد [illegible] باید داد [illegible] آید [illegible]
و الا در اخلاق [illegible] اندکی از بسیار [illegible] که جهان آفرین قوت [illegible]
[illegible] این خانه [illegible] [illegible]
آدمی از [illegible] و نافهمیده کی [illegible] [illegible] اشتغال
[illegible] کار باید کرد [illegible] اخلاق آدمی [illegible] خود
[illegible] باید [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] هر کس از [illegible] [illegible]
[illegible] بگوید که [illegible] [illegible] روز بازار [illegible]
[illegible] باید بود [illegible] [illegible] امروز [illegible]
[illegible] [illegible] دوستی [illegible] کاری هم [illegible]
که از هم خبر نداشته باشند [illegible] باید نوشت [illegible]
هم درین [illegible] [illegible] [illegible] فرض [illegible]
[illegible] این [illegible] اگر [illegible] باید کرد [illegible]

دوست نشود

دوست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ملازمت کرد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بهمت [illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] خوب [illegible] عبارات [illegible] [illegible]
[illegible] این [illegible] نامه [illegible] [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible] دل
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] این [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باعث [illegible] [illegible]
[illegible] میگوید که این نامه [illegible] محبت [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] [illegible] غنایت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] می‌باید مناسب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تمام کرده باید [illegible]
و السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

اتفا

بنیاد نهانخانه ... نیست یعنی ... گرامی و ... [illegible] ... بجا ... و ... بسته ...

و رتبت چون درنشسته همچو اسم که ... از ... اوقات ... و در شرح ... بی نیا ... علیه ... اشراق

شوق بلا ... کرده که ... که بجهت ... ضبط ... آن ... بین ... [illegible]

در زمان ... و با ما چون ... است که ولا ... جز ... بها ... تابانی به خاطر ... دید ... تمام

از آن ... خواست ... در دوستی ... باطن ... که ... باید ... نیست ... شود ... [illegible]

نور ... سال ... از باطن ... آنین ... بند ... هستی ... بر ... خوردن ... دوست ... بجوا ... [illegible]

مرید ... تعذیب ... صورت ... معنی کرد ... جمعیت ... ذات ... و ... صورت ... [illegible]

چون از ... هستی ... که ... شی ... الدنیا ... از ... آن ... یکانه ... در کار ... نیست ... دوری

اهتمام ... از آن ... است که قدرت آمدن ندارد یا نوت کفش ... نیست یا در دست کسی ... باد

بینی ... ... که ... بسته خود را ... باطن ... را ... بسته کرد ... ده

مشتاق ... اینکه ... اگر ... ذات نیست ... اعمال ظاهر

برا ... نیست ... و اگر ... بین ... الله ... که چو ... شناسی ایام ... بیکاری ... نقار

صورتی ... یافتند ... اکیان ... که ... استان ... از دوستان ... مراج ... مستقیم

... ... نیست ... آن ... نیک ... اساس آن ... راستی نهاده

بیکلی ... که از فرمان خود ... روزگار ... توانم ... طاعت ندارم

تا ... بهشت ... کرد ... ولیکن ... سگی ... بهره ... الحمد

ز ... ... که مقیم ... آستانه ... اگر چون ... کار

... ... در هم ... تا با شوق ... در

... نیست ... نام ... آدمی ... بندگی ... از ... [illegible]

کادم

کادم ابنا ... بنشستند از احوال ... سب ... الیه ... سامی ... آ

ایضاح ... کالای دوستی نیست ... کیمیان ... کرد ... ابن ... آن ... بنی

درحاد ... در زند اگر این را بخواهیم آن که ... نسبت ... چه دانند ... صحبت ... تو

بیق کرد ... خود ... یافت به ... تعظیم ... کرد ... ربیع الاول سنه ...

امی ... از این چراندیشی بنده بود ... آن ... حضرت ... استعلام

... بود تعیین ... اول ... چنین ... و تحقیق این شرط به ... مقصر است یکی

دویم کار ... و ... نفس اماره ... جنگ ... در رنگ می

... ... ابوت ... توفیق ... شایسته ... حوالات ایام ... کش

... بواسطه ... این شرط بود و اگر ... هستی را که ... رفتم ... اندیشه می

کند که از دوستان حق را باز ... دم ... صورتشان ... شود ... حتی ... خورد

... دوستی نیست ... معانی ... آنست که ... نهاده

... جانشان این را از ... و ... خود ... آوردن ... خود ... دون ...

از ... اخلاص و درستی نیست این کلمات ... خود ... نکته ... انگشت ... الله

که ... آن ... نیست ... تعالی ... بزرگ ... همت ... در بس

... آورده ... خواطر ... آن ... دو ... کرد ... دیگر

... ... رسید ... که فهم خود است ... بلایم ... بها ... خرید زراست

کرده مرد آنست که ... را ... کند و اگر این ... شود ... ده ... خوردن

... امید دولت ... می ... که توجه ... آن ... توجه ... باد

هر که ... سیل ... می شود ... صورت ... یافت ... بلند ... گر

سر نخواهد ایزد انشا الله از ان فرموده لسان الغیب عمل کند هرگز ما را داهی بر باد ... اونکه دو

و با لسبقی و کتبی بغیر این دو حرف نیست تا بر دوستان نقطه یاد دشمنان اندر امید که این گزین

روش و بهتر و خوبتر آن خوشتر آن و در بین باز در باب حقیقت اندوزد قسمت منشی فرام

شمس الدین محمد طافی نوشته بود هم چنین تسلیم که در این ایشان انداختیاج به بودن مانده با

دور دستگاه این چنین نه نشستی و دوستی تا ... این اسال این مرد در لباس تعلق ... تم

اما اولیای دولت را نظر در کار بد خصب و دلیعمت می باشد خواهد و را نمی نباشد ما راحق گار

که خواجه را راضی سازیش همه یاد بهمن حسن سعی و سعی لگارش یافت معمول

و منقول و غایت فضل ایجاد رفع از معقول ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی فیاض در این باره بیت را

ابوالفضل در ورسته که ناشکیبائی فراهم آورده قمر و دو کس ار بیت نبوی دان برادر بزرگ صوری

و معنوی که مراجعت به هم نامور و احسنت رهبر گار از دم بیش شفا گیش سعادان امید گسسته بر دیار است

در ماتم برزگی و ماتم کهبار نیک ثبت و الله و معتقد که داش وجود در رحمت ایزدی عرقه نور روانش

در ظلال اشکاف ایزدی مستغرق مغفور است و چون مخلوق فوت لسبر سی مقهور قدرت خفی

ام تا به بینی نسر نگون و انکه نسبت معنوی نسلیم مغید بنا از منثل عنایت فاقد البصر و البصیره بجرح و سو

که زر نیشنو است و بون از مشنیا ها نوا وه دیم کلی یا رضا بالتسلیم میگویاند بسیط کسی مضیر و بر دیده

بالطبع گفته نیق بالعقل به تعین الی نبد و انتقال از جمیع اقرانی با برداشته ز تسلی خاطر بحر و

آن کیان دو آفاقیست و اگر بنه نحو رو را با ماکسار بی بجار ز تاشکیب و راحت جسنانی امی برادر

میگویم در این ه عصبیت جان گذار حادثه عمرو نیسا اندوه کیفی نباید بود حاشا و کلی با خاکسار آن

نفسینی را اگر با شایسته این جراد ... ثبت جهد با ترکیب آن انسو و مطبوعن جز وهم ده بین میشوییم و اگر

طبیعت لبغیری آگاه مراتع نبادله ساز بیت و همچنین منکشف تفاوتی نبایست وقطرت المنی را طبیعت

بهمن

بهمن و لباطن الم به اینه را فوپشته نسیوقیه ما داشته با کیفیت فقسو و الفت کران و بنام اداهر را

به تلبیس اندود دست خواهان خبر به تقدیم نام که مرا این ملت و روش تملت از اراده ... ان

نهایت حدل نهاد نیامند که در بین باز رنج کفاده بر ... ذه منسوبه ... اشد ... به همانی که همچی

زاده مانده حتی از دولتی بعضی و هم قرة العین مرد آگه نسبت نامه در دو دو بیت با فهمی خوی گشته و سیله

از زران منفور ده نه نیم زنهار بسد زنهار حضرت توده و در از انسیه آنچه به جاولست کار از ز

طلبان ما باقی که به روش این سیره بحث ابتدا به بست از فقدان و دو ستان خود و به گویم آن

تمکین به ز اندیشی دو شش سرانجام را به لشگر انتقالی است مردم رو شناگر داشتند بیست

کو معنوقت مزاج فرانه خوشا که ... نخستین قابله موقع عمدا و بر ذم در قبح کشمین کرد آورد

میبین اوقات مزد و شتها که دو اندیشی چراغست نهد ولتسکی تنبه خارج حضرت کرده انسی را نا

رموز کسی که ماتم کند یا کند کجاست امروز امروز خفت آن نضمیت که جز و خاطر بار شوزن با

و ز انعلاء او خموشستان باطن که شری ... را از انبر انست نشان نمیده چه خوشی فرق است که اگر

نیدرد خدانیت ایزدی بی نصب طاهر بذون مرده و این ناضج و اخلاط نیست ایزد ده شود

از خوشت سدراه سعی نشده از نیای تعمیت کران بیفکار نگر و انداختن برای نظر بی

... معمور و معنی و بین جار ظاهر و باطن و من نمیرد در دوف در بی نبذ کی ابه جرأت رد آن

بنده رماننده گذشته که خاطر ز بنگ لباغ صوری و معنوی اند با و دگله بسته نطو فقسه

و مهربانی شیخ ابوالفضل اهل العلما و رفیع قدره نام آن خلعی اشرفی را که و فقر اندوه ناگاهی

بود بنظر این بنمودن آورده شور تشنی تربت و باطن اقتدار از جای که قدرو ان خزیر و ضبط الیه

موودیه ز ربکند برادر سی تموریانی درو بنیاد ان نمرات مومی وجه ز شرافت ذاتی وجه از

فنون بجهت وجه ز روسط صوت بنیاد ... کسی وجه ز خوبیهای دیگر که گفت در نیاید

فرصت سید بود و حرف تو نرسید که وکالت نفوس مثنی را تمام [illegible] ظاهر شد و کار کار [illegible] در سر جلوه
میکند و کار نشود به این سر [illegible] بظهور می آید و کار بطور وقت [illegible] و درست بود می برد
این لیت [illegible] و آن نحو دوستی [illegible] مکنون نظر [illegible] بیرون اینعالم [illegible]
جسم و جان [illegible] از آنان بوصت و عزت آورد به این [illegible] که با [illegible] ای برادر
اگر این [illegible] باین مقام دوام می بود و چه [illegible] یا انجمان [illegible] اگر چه دور از
خدا [illegible] بود و هیچ [illegible] رضا و تسلیم با خدای جهان آفرین [illegible] کرده [illegible]
این تعلیم [illegible] کشتی [illegible] است که بیشتر [illegible]
[illegible] که هیچکس را [illegible] چنین معامله [illegible]
[illegible] تا بجمیع [illegible] و نتر و این رضا [illegible] باید آورد و ذاکر از حال
غربت [illegible] که [illegible] بوده [illegible] غربت [illegible] باید [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] کارخانه [illegible] و [illegible] چنین [illegible]
از حضرت خانه [illegible] الهی [illegible] و سایر [illegible] بوده [illegible]
براحت [illegible] توقع [illegible] خیال [illegible] از دل آگاه [illegible]
[illegible] تمام [illegible] نوشتن [illegible] آمد و هنوز [illegible] اول [illegible]
[illegible] و در زمره خواص بوده [illegible] نیاید
[illegible] و [illegible] که [illegible] عقلا است [illegible] الیه راجعون
نیست و [illegible] سنه [illegible] مفاوضه
و الاتریاق [illegible] که [illegible] نزدیک [illegible]
مطالعه آن مشرف شد الله تعالی [illegible]

ودوربینی

ودوربینی و بین [illegible] تا شانزده [illegible] الله که مرا زمان جمع کرده شیوه [illegible] کرده است
استاد و نداشت و در کثرت [illegible] سال [illegible] ممدوح برکات سید
[illegible] خود نظر می آید [illegible] لیکن [illegible] روی رضا
[illegible] می شود [illegible] البته شکر گذاری نمیدانند و آنچه [illegible] که چند [illegible]
[illegible] ام که نا [illegible] دیده است [illegible] و میان [illegible] مقام [illegible]
[illegible] در ظلمت آباد بی صبری او [illegible] میشود و [illegible] آگاه دل [illegible]
[illegible] نان و برنج که هر روز بکار میرود و بنظر در آمده [illegible]
[illegible] شغل [illegible] این است [illegible]
[illegible] معنی [illegible] می باید [illegible] این کار [illegible] که [illegible] علی [illegible] موثر نیست [illegible]
[illegible] خواهی [illegible] اعمال حسنه میکند [illegible]
[illegible] الله تعالی چنانچه دریافت [illegible] فرموده است [illegible]
[illegible] عطایا [illegible] چنانچه [illegible] آورده اند
[illegible] کامیاب [illegible] و العاقبت [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] عقل [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] موفقیت [illegible] اطمینان [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] هوشیار
[illegible] ذات [illegible] کاهی [illegible]
[illegible] روزگار
[illegible] قدسیه [illegible]

و تکمیل ما نقصان و بسیار مسافران با وجه طلب فراق سال و سیر تنهایی دارامده را توفیق حدات

رسیده بده و تحصیل ملکات حمیده ده تا و امین [illegible] هم بیا الله خرسنده و از زلیده فاخرده نامه

عرضه اشتیاق که ذریعه لعقد الست رقم پذیر نشود و امید که بجا رسیده نبسته بولسیم که نتوانم دا

درجه قدر توانم نوشت انچه از دوری بسوری آن شرف مراد رفع در انجام الینان سر دل این

سرود اما چون دیده حقیقت بین لطافت که خیو در سر زمانت عالم از ابداع و بنوعات [illegible]

علمی که مدارج مرتبه ظهور فی بیشتابد اگر بهر کرایند جه کنه حاشا اگر رمعنی بشود دفع تا بهمیده بی [illegible]

چون خدمت صاحب و پادشاه انکیست خط اخلاص که بن را اگر جه نشنیده نباشد از [illegible]

جه اضیبه روا نشسته باشد و نالشا چون خرد [illegible] سخن عاقبت انجام اصلاح احوال جمعی

از مخلوقات الهی که بوسیله دوربینی وحق شناسی وصدا پرستی و نیکی اندیشی منبری

مقل حقیقت شناس اخلاص پرور شناسیقت حقیقت و نیز که نخبه باب تا ملطفا اقتضاده

لوحاق دور دست و افکار خاطر آن حق طلب گشته آن کرده تذکرا با وجه فلا لیست بصیر که [illegible]

تنباه راه را جه [illegible] بیانی یکیا که آوردن و مورد انواع [illegible] خیر و ایی کرد [illegible]

بت اگر از ین دوری هر روزی برخود دل ماند نیک اندیشی و تربیت عالمیان بهره [illegible]

باشد امید که بسفر نصیحت جلیل الکتب و قبول مقاصد رسیده که بلطانی خط انسیار رسید [illegible]

دور دست و در مستلوان تا بهای فرحت بخش گوش [illegible] فالسته که بهای

لعقل الامر یا ضمیمه آن کرامی بیا دریاب و هر روز آنجه از آن در [illegible] و فطرت روشنه بود

مشکرانه خود مندی که در وده بقاول حصول مراد برت سیم خود کتابت از بهشت یافت هر که یک

آن جه دراد که با ملایم رود بکار و برادران [illegible] خاص خود راه بهشتی سر و ناگزیر وقت الست

که آن هیچ مضمون را یاد آورده و لحظه لحظه نمود از آن بمعاملة که جز عوض خود [illegible] نباشد

[illegible]

و شنود خیر مراد وقت تا [illegible] خالص زحمت بکرده و هر چه بر فرزندانی بر باید خیر غایب خود بود

و هر آینه عاقل را باخیر غالب اگر شوند نسبت دوستی و یکتایی صورت یکرد منافرت [illegible]

دیر شود لیکن از تیرگی قلت و خود نشستن شیخی این اندیشه نکند و از هر اشارات دانایان [illegible]

باشند باین و ریشه در تم تا که الستیه که بفعل تا روبکیر تنگر کند که فانی حقیقت جرا [illegible] المونر

الوجود الا الله طبیعت [illegible] که معالجه تو نو مست هر یکم [illegible] که خوردن کشاده [illegible]

بت بپرنده دار و بجا آورین انچه مد فرستاده جگونه و جرا از روی که راه و جه آدمی [illegible]

[illegible] گره زرین بهره در رشته با شده که هوا بجد کردن داد و راه دل در دم [illegible]

[illegible] در تطهر داشته گشته نظا [illegible] به و مرعا و انتهاء بزید جا و بخشنده و دید

نزد هم اقرار و جان که ایه نسبت در اکثر [illegible] فرو نی ته اول حسب وخد بی بخت کنه و نکا بوی

مرا وصل نماید [illegible] تعالی آن کرامی برادر را در حمایت الطاف بیکران خود داشته که [illegible]

نزد لو رنت رسانا و امروز متوجه به تل شش شده بشکار الحمد که کریم کار ساز بی نسبا [illegible]

از طال [illegible] راه شده و بدوام خدمت شاهنشاهی بیاورت اندرزند از ربیا لبیش خود [illegible]

با کمال [illegible] آبادی و نیت تمیز قلت نزود و در خبر بدری فقرا رباب [illegible]

[illegible] دره بر جواب میشر متوجه کنند اگر از دل کرفتگی من نتوانم جیزی نوبت در دل نیاورند [illegible]

بر لذات راه خرد اندیشی سپر بر بدکرده و دست طرز خیر غالبی در زنده آدمی از خودبینی شناسیا

می باید زیاده بود [illegible] انکه اندیشه در خدمت کیهان خدیو داشته و فراهم آوردن

شایسته خود با میدر بیا در تفصیل خواستهای زبانی و بر آمد مقاصد صواهی بر که تا بجا کسی [illegible] نکند

[illegible] حقیقی جنانچه باید بظهور می آمد لیکن اهل تولد [illegible] الخطی و لا جیاب [illegible] که بدو آنه [illegible]

[illegible] بی لشم تندو حشم [illegible] که تنها [illegible] بنده نوا [illegible] که دخود [illegible] کنجه ازعلم

برادر گرامی موفق
و جمال بهره گیرند و مجد و با و جد اجداد یار رسیده بنیالیسی نامه مهمت [illegible]
باشند الیه که آن برادر نوشته بودند که لحتی بهمیده بستی از ایشان زده بابا بم و خوش وخوب ستیو و ازد
دنیاهی از نشان بشریت است در بلده کا هیودیت کمی لیتش بندازد و بهم خیر بحض است جای رسیدن
گذرهی و خوشی سبک بیتی از او بندد و کران جان بیت ودر نه یاد نوشته اند [illegible] ای برادر بنده گار
دنیا عمل در دین و دنیا و در صورت و معنی از خواهش فضولی نامقبول حذر دار و دور داشتن است
که جمع مو کرند های الهی که در رتبه قبول رسیده اند از حیثیت هشیاری و تغافل از دنیا است
ملازم و از بند و چوبازی حوصله فراخ را نگاه داری کنند و هر کاری که کنند بی تأمل نکنند بدنام
نماید و در هیچ کار شتاب زدگی نکنند و از اندیشه [illegible] داخر [illegible] مرده دنیا و مردم
باوده الست کار بهشت قلت است نهی رهایی والسلام [illegible] بجا رحمت احوال آن ان
تا ز بعد بخت امید که بسر در دل گشته رنج و ملکی هزاران و فی بند بیتی بی گره و جگر لست
احوال مفتی بزرگی ز اسب بهمین بزرگ برده جدایی بر کاه در بدن او آمده خود هم از اراده طلاق
را نوشته باشند برای جیا آمدند شاه ددو نامه در الشام ذوالهای کو نشسته و بسته و در دربار خود
آنگاه دل بانشند و خورد و خواب و فراغت یکسو نهاده بدل و جان در خدمت شاهزاده دوران
بخت اقبالمند اهتمام نمایند و ستیز دو سیر شود که از نیز اتفاق مسئوله همان رتبه خطی قدسی نما زود بقدری
شاهی زود و دور او قات مرضیه بعرض رسانند که ملال ندهد و بمار اجرا اعمال و ازانداز ایشان و دل
دانا و حوصله فراخ نزاد دوست اعتماد بر عنایت الهی و خصوصیت با شاهی متعدد اخلاق ورونقی
خود ببینند که هر نشنیده ازان ذکر دوستان بنام که جام در لوازم اطاعت اهتمام نمایند و هر کرا دوران
خواهند ومعروض دارند که منظور قبول خواهد بیست و همیشه از اخلاق لیسندیده که فطری شاهزاده است
یاد ميداده باشند خصوصا قواعد آهستگی و وقار گذشتن از تقصیرات و معذور داشتن کننده صاحبها دولت

دهش

دهش وکالاهای [illegible] نامزدی و مطالعه کتب اخلاق و خواندن شاهنامه و چنگیز نامه و ظفرنامه و امثال تمام
شکفته باشند امید از خدا به نیاز آن دارد که رشد و کاردانی و معامله و کردن و دلها بدست آوردن بکار
سپاهی آراستن روز بروز افزون شود و مراعات نویسی سپاهیت از جزئیک صاحب بدانم میدارم
کوشش او مساعی ملک بقا باشد لیکن دولتخواهی حقیقی امر انتظار احوال شاهزاده های بلند اقبال اختلال
دولت صاحب خود دانم چه ضرور است که بیاد سیاده باشند کمترین خود رائی هشیار و بیدار که
او دشمن بسیار اند و دیم مشکل بهم زور گشتند سیوم الوفش خام مردم کلان ویکه جوانان کار
الپنان دادن جهام اندک دیش طریق اقامه این مسلوک داشتن پنجم نوکر رعایا را
سرانجام نمودن اهم وقتی که شاهزاده ها [illegible] بر شهر نچه بکام که بنشیند وجه زمانی که در آن
باشند هر که هر جای معین باشند و آداب حضوری انجمن مضبوط کرده دو نویسنده و صاحب اهتمام
مقرر شوند که مزید بر آن مقصود نباشند ششم بروانه کمتر نوشتن و عرضه هر نوشته خود را ملازم بودن
هفتم رسیدن بسیم رسیده نامه داد و مظلومان دادن هم جاسوسان متدین بهم رسانیدن و خبر دار
بودن و گر بهم رسید چند جاسوس هر یک کار گذاشتن بطوری که ایشان از یکدیگر خبر دار نباشند
و در اظهار مملکت ایشان بی مقصود بودن هم در خوف و تهمت ساختن اهل ناموس بسیار تأمل
شدن این مرتبه اگر شما را راه سخن نباشد همین نوشته را در خلوت بخوانند و اگر آید اعلام کنند
که دیگر آنچه کتابه رسد اسباب نماید آکه بیقین دارم که آن بیانهاد محتاج این سخنان نیست و اخلاق
حمیده ذاتی و فطری ایشان است لیکن از آنجا که بعضی سخنان میشود دل میسوزد و بی اختیار چند
چند بر زبان رفت الله تعالی توفیق اعمال شایسته قرین روزگار فرخنده آثار ایشان کرده
و عبث شعار مختار بیک را بگویند که در نیکو بهتی و بکینه بی که آن شهر و آن دوست و دشمن را
میتطور نوشته خدمات لیسندیده بجا آورد و از صمیم دل کار سر انجام و بدامر و زبخت شما را ساخت

نموده بود دانست بچنین بزرگی منزلت دارد و قدر این نادره تیمور بنگیداتی چون دادکه از بان مادر خود دانستان

جهانبانیا سازند خواهد بسی که او در اخذ منکار کارها امیدوار باید که بنگه اتی چون در سیر برابر کار خود دستار بسته

که دولت بدنعش چون شوخ حسن ست. ورنی فراخ حوصلگی و بردبارنت نا ملایم و بدخواهی جمهور انام که انجام

و ران ست معیب کناد ایزدی متآل تا زبانه ... بهترین کار ست

باشند اگر ناسانیم که زمانه از دین فراوان در هر فراخ حوصلگی و مسبب شناسی ... به برنشو ورندگی

دستور رست از وفور دیده وری ایشان رقبه آنکه بمورد داین اندیشه قدسی آن ...

زا ورتربیت آباد شاد مانی دهشته در انجاح بهات ... سرگرم وراه دیگر از مساعد ...

کلم فتح از سنبر زری را که از اطباق سرآمده ... ودیعه او احتیاج نبات ... زر دیگر مدت

کوه بر اکلیل خلافت بن هزار دوده و الا اقبال بشنار خرام قدر دارت رخصت فرموده اند امید که به توجهات

دایمی ایشان سرور فارغ البال با تشنه... دابدالی و بدابدی آن یکانه وقت سرمایه اقبال شاه ...

والسلام ایزد خود بخش جان آفرین کی ساله خدمتی عنایتهای گوناگون سربلند

سیار ... نام و سعین آن مرد ان درستی و درستی یاد رسم فرستاد نامه وقایع ... کرم

کر ... و در ... معمول نابت لیکن بجهت معنیهای خفی و جلی ... عالم آرا ... عالم وعالمیان

شایع ساخته ملک کاریهای کشیده که در ارباب خلافت و نکار بایان تیره دل ... ورزد

نابرانداین خیرخواه جمهور انام که با ایشان زر دیگاه ... دوستی ... زر دیگر ... داد

سر دو والا از خدای ... صاحب خود نا یکانه مقاصد صوری و معنوی ایشان

میخواهد واقرونی توجه التفات ... ایشان عنایت و لطف الهی سر اند و رنیکه خواهش س

سراپه قبول ... سبحانه ... آن روز بروز افزون گردد ... سیار نعمت ... که انهار

زر زدگی نموده اند ... سعید ... قدرت ... اند ... ساده ...

کفته ست

کفته ست ما زمانی را تفصان خود خیال شاه بخاطر آورده کاین شش اکر ست حاشا حاشا این محبت

خوش آمد یا دلجوئی شاهیر بدین کار سود و زیان خود بر آمده راست وحق را انگار ... رنج

نداریم از مثل شما که چنین محبت ذکیمی و رشناسنت ... نقی داریم واگر از فرمان اعراض

کرکاهی شرف ... رسیده از زده خاطر اند ... ایمنیم هم از اخلاص اسنح و نقل درست ایشان بیدر

سیدانده ... رحمیت پاسبانی بزرگان دولت با محرمان خود که با فزونی اخلاص و اعتماد پاینه استوار

... در مدد اکر نشسته ست بملاحظه هر چه بخاطر رسیده ... صاحبی که آرزدگی خاطر خود ظاهر سازد

... این عنایت از سعادت عظمی دانسته خوشحالی فرموده اند و آنکه اظهار درویشی

نموده اند که ازین آرزدگیها بخاطر رسیده باید اصلی ندارد که این درویشی نه کار دین اید

نه کار دنیا واگر داعیه الهی مرین آورده آن خطره رحمانیت در مرتبه ظهور خواهد آمد اما چون

ایشان نعمت پروردۀ این درگاه اند مقتضیات اخلاص و الا آنست که با این خاطر عالی

صاحب ... که هم بادشاه صورت ست و هم فرمان روای معنی دارند چه بنده را لازم است

که خواهش خود را در اراده صاحب خود محو سازد و قطع نظر از بین در شعار راست علی

بر خدای ... و خاقان جهان ... الناس ... جه جای آنکه مثل شما اخلاص

... در امرای بزرگ انتظام دارند امثال این حرف در دل ... تا بدرجه رسد

طریق خردمندی ... حقیقت مردم ظاهر برای ... شناس ملک ... این سودا

... معامله فهم آنست که در صورتی که خداوند جهان سبب باشد ... اندیشه بخاطر رسید

در هنگام خلوت در خدمت ولینعمت بیشتر کوشش نمایند تا موردِ آفرین کارفرمایان ... گردد

شود باعث توجه و عنایت صاحب ... رسیده ... زلل ... گردد ... صاحب ... در نهایت

عنایت ... در عنایت باد ... صورت خود چه ... در ره ... حرفی دل آزرده مذکور شود

اینها همه یکبوار رمستهان بزرگان پیشین اندکی از بسیار گویم حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی که از کبار
اولیا الله اند در زمان شباب وزیر بوده اند جذبه در رسید همت [illegible] کرده تربیت احتیاط کردند
و چهل سال توفیق ریاضت ریاضت کوه حو [illegible] یکتر کمی باینه در آخر نشر قیامت را در
واقعه می بیند که تحقیق اعمال مردم می کنند یکباری حکم شد که کردار های نیک و ثواب عبادتهای جلیله
علاوالدوله در یک پله و ثواب آنکه در ایام وزارت خود دلیهٔ زنی بدست آورده بود در پلهٔ دیگر
این پله راجح آمد چون شیخ ازین خواب بیدار شد بخشش بدر رسیده تاسف و تلهف [illegible]
این قدر اول میدانستم هرکه بر درویشی ظاهری نمی آمدم و پیشه نوکری میکردم الغرض
درستان برای عوام الناس است و الا بعاقلان دور اندیش چه نویسیم که برف ربست که رازی
کار خود نهاساختن است و در نوکری کار جمعی سر انجام نمودن و اتفاق اولیای دولت
که نعمت متعدی است ازین نعمت لازمی است درین بسیار است و دست که بان بهتر که خود
ازین باز داشته سخنان دیگر نزد در زم و دیگر نواب اقبال آثاری رستم خان گو که خیال نهار رضاسنده
نوشته بودند بسیار خوشحال شدیم از بزرگان باهم اتفاق و یکجهتی و اتحاد در کارهای جهانی
بعایت پسندیده و خوش [illegible] ناست جمع [illegible] دولت مند یی که اکثر سنن هرسو فایی دنیا ولی نعایی
آن افتاده باشد او با جهانیان خاصه با دشمنان خبر نیکی هنکند امید هر دو که [illegible] الهام
همراهان به بزرگی و فراخ حوصلگی خود بدرد اشته گسیس اتفاق [illegible] [illegible] پیوسته برای
وقایع و سوانح احوال حضرت اشتمال بحرو نی در رزند دیگر برای جهات رای حضرت [illegible]
جنان انتضای کرده که در جدود خوشانب و ذکلوت قلعه مستحکم آسمان نهاده با تمام رسانیده
و در [illegible] ایکفاره پهلوان معهود تقر شده ذهبه خیام آن مرز مه الیا النسبت چون فهمیده
که اتبدری زود احکی که نی هم رسیده مه اکه سه ستم کهنن گهانیات مکرتم محبت اینه مقامات

گویا

گویا احمت [illegible] دنمای آگاه است که قطع نظر از آنکه برابر شما دوست مادیا امروز در مهربانی و راستی هتا
العسباء را تسم برادری [illegible] و تعدیل ندارد و آن محبتی که او را به نسبت شما فهمیده ام لذیح برادر
ندیده ام هرچند که بخواجکی بیشتر آشنا شدیم بیشتر بلایم [illegible] که فقه ادر ناه بهشت و برادر صمیمین در
بهشت می افتد نسبی بشکر این باید کرد و دیگر چون احاکم کابل استقبال الحقه از اندیشه بغو تبدیل
امین بوده در انتظام مهمات النصوبه تمام [illegible] پیوسته بحقایق احوال مسرت افزای خاطر
[illegible] عاقبت بالخیر [illegible] همواره حفظ محبت گزین خواهان صمیمیت بخشش
آن یعدین صداقت و محبت مبانی و ملتمس آنست که در رسمیات زمانه که فرستادن نامه و پیغام
باشد این مخلص را معذور خواهد داشت که ازین کلیه دو دمال عالم نمی خواهند که در ابتدا
رونق محشور باشد الحمد لله که در لوازم محبت و حفظ الغیب مقصر نشده ایم که فقط ذر یی
الا اعلام است خواه نوشت و شرح احوال دو خانه را چون قرة العین محمد یار مشهدیست آنرا اگر
ذالجسته می نویسد دیگر اکنون که لشکرها بهم در کن یقین شده است امید وارم که جوهر دانی
[illegible] کاه خاطر شان منت بر همکنان ظاهر شود و در ائتلاف و اتفاق با جمهور انام چه نویسد که
آن شیوه ضعیفه شماست خاطر نشان مکارا که بغایت گرامی است بابی داشتن برورست
[illegible] قت آنست که تاریکیهای گذشته را از خیال دور ساخته در محبت امرا و همواره
نگاه کرم و [illegible] زدنی است شاهزاده های اقبال مند کوشید لله الله که و ابست قدسی
این نونهالان آن چنان است که در تحصیل کمال اخلاق کنی کسی بعلم و تعلم مانده و هیچ مراتب کولی
دالهی را از مباحث القاصد اقدس حضرت صاحب الزمانی دریافته و در تهذیب اخلاق نموده اند
اما عالم البشریت باقیست در امثال این مجمعها مثل شما دانای بهوز و دانی نیک اندیشی اطلاع
نهادی مرورلیست و خود میدانند که مرا جز رضای صاحب و ولی نعمت و بادشاه خود مطلبی

محض از برای ارتقای مدارج دولت روزافزون صاحب همواره در خیرخواهی میزنند و بشنید آن
لبها خود را ساعات نداشته چنانچه همه روشن است و لهذا در فرستادن عرائض لسنا بازداد اقبال
نپرداخته ام مبادا که خاطر کسی برسد که اعز بیت مبنی بر بی میداشته باشد که زندگانی خود بی صاحب خود
خواهم خدا نخواسته باشد که اگر بتقدیر مهلت دهد چند روزه دیگر در لباس تعلق خصوصاً که بهان [illegible] در شیخ قضی
الطور سالک فرمود بمعرفت بجان نوشته اند کریم [illegible] اندیشی من کسی بعرض رساینده و جا افتد
که نبوده دیده بودند جهت ایهم بر طرف حق استادی کجا رفت امید الحیات است که اگر [illegible] اقوام خبر
هم می بود بخاطر نمی آوردند چه جای آنکه بهمت بدگویان این هم از جا روند الحمد که خیرخواهی [illegible]
علت الفغات الیشان نبود که زوال پذیرد غرض ازین مقدمات آنکه چون قاعده را روانه میکردند
بکمند یکی که شرف حضور داشتند حکم فرمودند که چیزی برای آن فرستاده [illegible] فرستاده اند لایق
حال خود ندانسته سرانجام نموده بود و چون حاکم بود که بعرض رساینده فرستند در هنگام رخصت الجب
خیال شده بود مشغول شفا دو ازان جمله با رهبره و قرطاس را جدا فرموده [illegible] قاعده نمودند
حسب الحکم آنرا فرستاد ذ هشتم ربیع الاول نگارش یافت   ایزد دانا و توانا
مردم قدردان و محبت کیش را بسیار دارد و دنیم بقدری خوش بود چه دنیا و اهل آن بخاطر
میرسند و بسیار خام معنوی بمطالعه مثنوی سرگرم داشت که گرامی مفاوضه رسید و از عبارات
دلجوئی بخشید اگرچه از باطن بظاهر آورد اما جمعیت باطن [illegible] پریشانی ظاهری روی
نمود ظاهر بین هرچند باطن گشت بسیار نیازارا الحمد ازین میخواهم که مطالعه اخلاق ناصری [illegible]
اوقات بیت ظاهری ضایع نکرده این است جواب سلام [illegible] صداقت نامه محبت اقرا
صدور یافت و از زوده خاطر منشرح شده و در باب شکایت الشخص فی فرموده بودند حق
البنان است و لهذا ایمای دستور شستن این عمل شنیع و در خدمت کوشیدن و در محبت زدن

کگلیه

69

کگلیه [illegible] قدر دوست کرده بود و بر صحیح [illegible] که شایان اهلیت باشند کمر بان کار امید خطا کشیده
نوشته و مینویسید و اثرات ظاهر خواهد شد و شرح آن از انتظار ضعیف [illegible] میکند الحمدلله و المنت
که [illegible] ذات پسندیده و خوبیهای درست ایشان نیازی خاطر [illegible] حضرت شاهنشاهی شده و از یک
توجه بهزار توجه رسیده است که روزافزون باشد خاطر [illegible] توجه خود را بتدا اعتلای احوال
صوری و معنوی و فتح [illegible] ظاهری و باطنی آن شایسته بزم و رزم را در عالم اسباب زیاد شاه
خود [illegible] میکند و در ملک حقیقت ز ایزد جهان آفرین مسالت می نماید و داور غیب دان داند
[illegible] تفصیل درستی و سرانجام داستان [illegible] که بایی بنده مرحوم دلالت خاطر را
برین ندارد و قطع [illegible] مستغنی [illegible] ملک ادای شکر نعمت
منادست این خلیفه [illegible] مطلق را اندکی از بسیار انتظام میبخشد خاطر شریف جمع فرمایند که درین
نزدیکی شاهزاده جوان [illegible] اقبال مند با سامان لایق رخصت کابل و کند و میشود و در توجه غا
[illegible] شاهنشاهی که حصول مقاصد علیا را مستلزم است چه گوید آنکسی که بتوفیق شکر الهی در بر کلش
بهار جا هم رسانیده از علم الیقین نزدیک است که بعین الیقین این مقدمات سعادت که دست آورد
[illegible] که خیر غالب خلعت فاخره هستی نپوشیده شرف کرد و چه خیر محض خرد واجب الوجود
[illegible] غالب چون شمار ماری هم خواه شر محض است که اشاع این معلوم دانا و نادانست
و امروز با [illegible] نوشته [illegible] در خدمت اظهار میخواهد قیاس باید کرد که مراعات احوال سعادت
اشتمال کرده [illegible] که بخوبی و بنیک دانی و دور بینی [illegible] مسکن باشند چگونه میکرده باشند والله الحمد
اگرچه فیما بین رابطه معنوی که مدار بر خدمت داشته است همیشه قوی بود بی تکلف و بی مبالغه
شما را بسیار دوست میداریم چیزیکه از آن بقدر اندیشه هست آنست که شیری الطبع نباید که چیز
ازجا شدن که شما [illegible] احوال آن نکته سنج نگردد و چون دل صاف [illegible]

جناب مدار الخلافت کرده امت فرزند ارجمند فدوی را خدمت این جا کرده [illegible] اکبر ابا ن
[illegible] رفت داور رسمال مرده سلطنت کری را [illegible] افتد در این نیازمند [illegible] خود کرا ن
[illegible] دولت و اقبال را [illegible] جایی که در باستانی زمان کارها از فرمانها
روزگار [illegible] بندگان [illegible] کجایی آمده و می آید و نیز فرموده که [illegible]
ما آنست که روزگار بندگان الطاف شایسته [illegible] این نامحصور نیست که نیز اقبال
ما [illegible] ملک الله معامله [illegible] حسین میرزا و رستم میرزا و میرزا جانی [illegible] و را جه
علیمان و راجه [illegible] سایر گروهان روزگار [illegible] روش و شماره این مانه [illegible]
و [illegible] بر زبان [illegible] و از خاک بر داشته [illegible] دنیا قدر از انوا نسبت
از نظرها افتاد [illegible] نامزد الملک شد برای چه دنیا داران [illegible] در درمان
[illegible] توقف دارند و نیز فرموده که [illegible] در آن ملک که گفتار و کردار او در درگاه
ما معتبر باشد خاطر اندیشه دارد امروز که نسبت [illegible] نوجهان را فره کرده [illegible] گذاری را
که [illegible] آن ملک باید رفت و [illegible] معنی گرفت [illegible] باعث فرستادن
آن بود که [illegible] شاهزاده والا گهر [illegible] همایون رسید چون [illegible] دیگران
لشکرها هم جمع نکردند فرمان شد که آن نونهال دولت [illegible] تاخیر قاصد و پیغام
ساختگیهای روزگار این مهم را با نجام رسانند اکنون که [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] وجه کاری نمانده وقت را غنیمت شمرده خاطر از آن فراهم آرند و حسن ا
[illegible] عقیده ایشان که در درگاه مقدس [illegible] این لشکر ستوده [illegible] پسندیده است
که گفتار دیگر در آید و [illegible] روش سرانجام ماند میخواهم که درین معامله سخن دراز
[illegible] آمد و رفت نماید [illegible] استواری [illegible] استحکام بخشند

چنانکه ادا

چنانچه ادای [illegible] عالی [illegible] نماید و شاهنشاه جهان پناه روی در مهربانی
آورند و بعضی سخنان دلپذیر از [illegible] و کلای ایشان معلوم خواهد شد و دوام [illegible]
[illegible] صافیات که [illegible] یک [illegible] فتوحات آن [illegible] والله
[illegible] تا سلاسل [illegible] در ارتباط [illegible]
[illegible] حضرت آن خلاصه الکارم و المعانی [illegible] انتظام
[illegible] که [illegible] قلوب و [illegible] خاطر نیست [illegible] او نیست خواهد که
[illegible] بطون لعالم ظهور آرد که [illegible] جمهور [illegible] وسایل ایتلاف [illegible]
[illegible] حال [illegible] خانه قوه بمشاهده فعل [illegible] که هر آینه [illegible] این معنی
[illegible] زیرا که حسن اخلاص ایشان با این دودمان رفیع الشان که حبل المتین
[illegible] اقبال [illegible] استحکام یافته در کمال رسوخ و وثوق بود که حکمت ازلی
ظهور این انتساب خاص و [illegible] مخصوص که هر آینه موجب انشراح قلوب صافیه و انکدار
[illegible] گردند [illegible] عامه [illegible] ذات بابرکات و دوام
[illegible] آبروی آن خاندان [illegible] اکنون که ناموسها یکی شده و [illegible] گشته
[illegible] فرمانند که [illegible] ترتیب [illegible] ناموس طرفین [illegible] خواهد بود
نسبت [illegible] خواهند ماند [illegible] دوام عافیت جمعیت
[illegible] کرامی مسرت بخش روحانی شوند دیگر کیفیت مجاری احوال سعادت اشتمال
از نوشته [illegible] استکشاف فرمایند معاوضه [illegible] و ملاطفه [illegible]
نگارش یافته بود بکرامی ورود آن ابتهاج یافت [illegible] خصوص [illegible] مسرت بخش که [illegible]
[illegible] استظهار تمام [illegible] خاندان [illegible] بنظر [illegible] ایشان جهان

پیشوای آشنایان دل وزبان اعتضاد الخلافه جانثاران ملاقات کرده اند و سپس از آن [illegible] اقبال
ذره با مرد سلطنت پیوسته ملتزم خدمات شایسته شده اند چه گویم که به قدر از بار تعهدات برآمده ام
وچگونه صورت روی داده است چه از رهگذر آنکه جناب خدیو جهان مرشد زمان نخواسته که آن بندگان
از اسباب حوادث روزگار وکیفیت حمایت شاهنشاهی محروم باشند [illegible] وچه از جهت
آنکه اشرف برادران که در جوار رحمت ایزدی غریق مغفرت باشند برکات وخلوت [illegible]
درستی وراستی واخلاص مندی آن گوهر [illegible] وبزرگی در محفل [illegible] ساخته [illegible]
بینی ایشان خاطر نشین همگنان گشت وچه از دوستی که مابین این عزیزان [illegible]
واقعست [illegible] ایشان نخواهد وچه از [illegible] شود
[illegible] ایشان [illegible] الحمد لله والمنه که عنایت شاهنشاهی روزافزون دولت در جمیع مطالب
مالی وملکی وجانی وناموسی ملحوظ حاصل باید که بزرگی زمانیان را ملحوظ نگاشته همان بما شناخته
راه خیر زحال خود دانسته در انجاح مهمات اهتمام فرمایند خوب است اگر زیاده از دو ماه [illegible]
که احوال آن لشکر جهان کشای [illegible] رسانیده اند باید که جناب اهتمام کارند که مخالف
طرق برطرف کرده شرح احوال [illegible] پیوسته [illegible] بموقف عرض مقدس [illegible]
ومردم ولایت اهتمام فرمایند که آمد وشد مردم [illegible] شود تا باشد که حال [illegible] رسد
[illegible] اینجا که [illegible] اگر وقت اشتیاق [illegible] قصه محبت [illegible] نویسیم [illegible]
اما از آنجا که طرز روزگارست ونموق احوال ایشان که [illegible] شده بدوستان خیرخواه [illegible]
میشوند اگر سخن رسم ومعادت هم اداشود آنرا نادانی میدانند اما چه توان کرد که در معامله
تاکه بر حرفی چند گفتنی ونوشتنی روی نمیدهد حاشا که امری دیگر متصور خاطر حق گرای شود
وخواهد که [illegible] ولایت راه گفتگوی ارباب نفاق مسلوک [illegible] که کسی [illegible]

71

72

[illegible] اگر [illegible] حکم چون نقش ماست که شما مخلصان حقیقی صاحب باید اگر واسطه خواهش
بشریت محبت انگیز رسیده تا برآید چون علت محبت ثابت [illegible] در بیان آن [illegible]
ده سوداگران هستم که در گرد سود وزیان خود باشند [illegible] تعالی دیر دارد [illegible] سلام
سلامت انجام محبت فرجام مشهود ضمیر محبت پذیر نواب محبت اطوار [illegible] زندگی بی احوال موافق
[illegible] که آن ذات ملکی صفات قدر ما عاقبت بوده باشند دیگر با مردم قدردان دولت [illegible]
مخلصان [illegible] در بنگاه رزم وبزم بکار آیند قدر نظام [illegible] صوری ومعنوی دست آویز [illegible]
چه حاجت لیکن بنابر اظهار نسبت محبت کلمه چند درباره محمد [illegible] طالب اصفهانی
که [illegible] تمام روزبهان دولت [illegible] ولطایف [illegible] دوام محبت خود
آورده اند مینویسد المنة لله که انجمن [illegible] درین سرزمین که [illegible]
محل [illegible] از جمله دوستان فدوی شده است امید که بمورد این معنی منظور نظر عاقبت
باشند [illegible] که او مرفه الحال بوده [illegible] آن [illegible] مطلوب است بنماید دیگر طور معامله
در میان آمده [illegible] قطع نظر از آنکه [illegible] اتفاق انجمن [illegible] آسوده [illegible] خود بسیار [illegible]
[illegible] منت [illegible] کرده [illegible] درگاه والا [illegible] ترقی [illegible]
[illegible] امید که محض قدردانی ایشان
[illegible] احوال دولت استقلال حضرت
شاهنشاهی [illegible] تحریر [illegible] تفصیل خواهد فرستاد ودر باب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
در [illegible] انجام احوال ایشان نواب متوجه دارند [illegible] نامه محبت [illegible]
[illegible] که بر فضل ایشان اعتماد [illegible] میدانند [illegible]

متاع اخلاص بیازار آوردن و رواج آن طلبیدن شیوه مخلصان حقیقی و چنین خطرا این طایفه غلیه ازدن بازار
اخلاص عیار الوده و کره زوه مبتلا ملکه در ایام سکفتکی همیشه در رند که جوهر بی بها اخلاص بسفال تیره نما
نمیدند بی شود از انجا که بر شجاعت و فهم و خلاص نظر می انداختند معلوم شود که ایشان از تنکروه والا شکوه
باشند ملاحظه اکران درست منلقه از شغل شکرانه اخلاص و افزون ستش جهت که جز رفقا بر نظر
راز دور از معامله فهمی او در بعضی نسبت نخواهند بر دخت ازان بارکه آمد دست فواقل اخلاص برین جار
سوی و بیا که اعتبار او از قسم القامات نه از استحقاقست اسبابی که این طبقه را به بعد از
جهتست که از ای مصاحبی با صاحب بد از فروع خرد بکیر شده فروخت متاع اخلاص از نتایج
این اندیشه دور دانست که همیشه این متاع نفس کاسد باشد الله تعالی آن نیکذات را بجایی کلی
از طبیعت دنا و با فطرت عالی و همت بلند آشنایی بل دوستی کناد و قطع نظر از اخلاص معامله
فهمی و لقدر خود آشناسی از تقدیرات ایزدی که مند لسان حبه از زد کی ازدات و دعی اعراض
برا اثر و جهان آفرین بست کاشکا که عاقل این راه رود بهر حال اکر مقتضای بشریت کذارند که جه
اهلیت که شاه راه طبیعت است ایشد نه دبفروع خرد نامه فهم با ولی اخلاص کرین ندوبیت بسر
رضا و تسلیم آمده مسرت بیرای خطرا و اخلاص مندخود کردند العاقبت بالخیر واللطف
کرامی مفاوضه و سطالو آن ابتهاج یافت الله تعالی آن خرامند خلص بالورت مدام بر بلند و اکر
رسال رسال و رسایل از توه بعفل نمی آرد نه ازان است که مسلم یارسی تمنای در سینه
محبت نام بان منظور نظر تربیت و عاطفت صاحب خود دیدار و حاشا حاشا چنین امر با نفر اده و مستلزم
منافقت کامل است چنای محبت تا با شناسی جه رسد فکیف کو سال مضیه بر کرف ذات بزرک
ایشان فراهم آمده است و نه اتفاق جهت که لمبز ای باده غفلت سرمستی هستیم بود از قید
کرفتار شده بلکه نه ازان بدست که از نامعامله فهمانی غیر باشد ونیک از بد بود نه خدا است بلکه در

74
بحبت بوشته دور کرده اهل بیازار آمده از اصحاب بمقصدت و میدید که ایشان راه مراسلات را اهل نفاق
کمانشان شان با دل آشنایی ندارد و نه ایشان کرفته اند که در جه که نشسته باشند که آدمی بفراغ دل تواند
کرد تا با خود را ازان کذرانیده در فتح معامله دوستی که سعادت دایمی و نیکخواهی لازمی ازان عبارت
تواند بود مواظبت می نماید العاقبت بالخیر در جانب ندیدی باشند که انعکاس کرامی را که
همان نوری نداختر اهل اشته ره کرای بزرگی کرد و جز این سعادت آمود لشاه تین خوانده و معلوم
آن شد که کمینه بانجام آن باید آن بزرک داشت به نسبت مطالعه طراز و یکر است لیکن در اساس
جار خیر خلقان اتفاق در رند خستین رضای ایزدی دوم عقیدت کزینی صاحب سوم خیر خواهی عموم
73
خلایق دوست و دشمن چهارم بجا کالبد عنصری که آدمی را دمقلید و مدبر این فهمید کی راکذاشته
همنفسی کنکاش بجز صواب اندیشی نماند جز اینهمه آن امور شایستکی سرانجام خواهد بذیرفت
بنحیل بیایست و سیرت زندکی بهر حال چون قدم در بارکاه تعلق داشته اند از همه برآمد حوایج و مهمات
خلایق را اهم داشته استقبال خود نموده همواره با جهانیان بصلح و با خود در جنک بوده فارغ دل
زندکانی نمایند و در رفتن حوصله و بردباشت مالایم کار بونی شود الحمدلله که نسبت بندی سترک از راستی
و درستی و حقیقت کزینی نصیبی و افران و در زندان جوهای سستوده مردامن دامن اندوزند
باید که اکثر خدمات کارکاه خلافت پیش نهاد همت و الا نمحض کفایت سلیقانی باشند که از آنچه کرده
اند عمو ورزی دینه و در زی جهانیان باشد که دشمنان از کینه حساب تر ای جمیع با تعلق دشمنی
ناستوده است این انجمن دوستی و خلاف کرم است لیکن سعادت اندوزی دوری بی است
که طور سلوک روند و تیز همواره از فرزندی زمانه برکنار بوده فطرت را ابدر دربند بدر داشته کار
فروغ حقیقت کردانیت این نکاشتن پوشش محبت است نه ظهور امر که دو اکر نه بر صحیت کری
نه بندمی محتاج است چه او کاری با مان خوشتن و اکی با نجام رسانند تا با هم دیکران بردارد

العاقبت بالخیر ... صاحبان دولت و اقبال که فراخ حوصلگی و قدردانی در شناسائی آدم نیک و نژاد
کمال ایشان است چه حاجت که این طبقه علیه در قدرشناسی صاحبان استعداد حرفی نویسد
اما عزم جزم مسموم و قصد نیکی خاص منضم است کنند این خیرخواه جمهور انام را برین داشت که کلمه چند بر زبان
حقایق آموز گذرد چون امر ... و در رسیدن و جامه جست و جو
آراوند نقش و بسط هم زبانیت بی همتا نگار ... که آن یگانه آفاق ... برخلاف ... بسته
آنچنان توجه فرمایند که آدم شناسی که در حق ایشان مطلوب است چنین می آید ... معنوی
الست که آنچنان با ... مردم سلوک رود که با جمیع اوقات آنچه ... تلخ نما شیرین اثر باشد
خوش آید شیرین نمای تلخ اثر مقدمات سکینه باشد که دولت افزای و برآمدن مقاصد بلند گردد
شنیدن سخنان مصاحب حق گوست و برای گرمی بکار خوش آمد مردم بسیار اند که از رای
دولت را از صحبت آنها هم گزیرست اما سینه هوشمندان محنت سبدار ... بوی تمام و جست و جوی
بلیغ بکند و بزرگ نهاد فراخ حوصله مزاج زمانه شناسی اندازه دریافت افراد انسانی حقیقت دان
فراخ اندیشی را پیدا کرده اند اگر چه هر قدر برای دنیا چو بر ملاقات ایشان ... معنوی اختیار
در هفته دو سه بار صحبت ایشان ... و در ایان ماه ... شرایط شوق
دلایل نسبت که مرکوز خاطر است الوده میان میبارد و این متاع گرانمایه را بیار ... آرد چه اندیش
که مشتریان این جواهر بی بها بازی خورده از خواهش این متاع ... بدر ادراک ... کشادی
باز گشادن ... ازین سودا کرده است و ... شناخت این نسبت خود را از کار فارغ کرده اند در
سئوالات جهان گشت و کوی این کردن و چشم تصدیق داشتن ... لیست ... این
باز مانده سخن چند در معاملات که در طلب خیرخواهی مناسب ... ابلاغ می نماید اول آنکه بعضی ...
چند جیده توقف مانده بحصول ... طریق ... از جهت معامله آنست که چنین ... اکره الوده

نوموده

۲۰۰

نموده نبی ان ... رضیات ... سر کرده ... اتمام ... ارباب اخلاص ... که ان ... در سنی
داغ ... مسود ان روزگار بحمد الله که کمال این ... زمانه آنست که ان اقبال ... ز زین ...
... کوه باشند تا بنیاد ... در سر انجام مهمات و تقدیم خدمات ... دولت خود اند ... کرد آوری
... که مقصور درست ... آدمی ... تا ... سلوک کرد لیست و در ... مرسم
... هاد ... کارکنانه عمل ... که همیشه توفیق اعمال پسندیده قرین ایشان باشد
... جستجوی ... اتمام آن ... و در بین مهمات ... دلخواه ... ایشان ... و در باب صورت
... که خاطر جهان کشای ... از انتظام مهمات صوبه پنجاب فارغ شده در نیت
نزدیکی ... هندوستان ... نهاد همت علیاست چه خوش باشد تا از ... مهمات الصوبه
و مقدمات او دلبسته بانجام رسیده ... دیگر معلوم آن شناسای حقایق معامله ... محبت انتهای الف
... که ... درستی و کار شناسی ... امتیاز تمام ... دلبسته بسیار ... دوست
741 ... از ملاقات اخلاص سرشت او خاطر ... که ... گری ... نامزد شده
و ... خدمت حضور حضرت او ... توقف ... ایشان در ... که
در ... این ... آمده آنحضرت که ... متوجه انتظام احوال ... ایشان اندر حقیقت
آن حضرت فرموده ... در رعایت احوال و کمال توجه ... در ایان ماه الهی ... سنه
نگاشته شد ... الله تعالی ... خیراندیش ... رضای ... و جست و جو
مرضیات خویش سرگرم دارد ... الناس ... محبت ... دوستان ... حقیقی را
در انتظام مهام ... چون ... روزگار دل ساده و زبان ... خیال ... انتزاع آنرا ... فهمیده
شرطی دیگر ... امید که ... صحبت ... مصاحبت ... افزای معنوی
پیوسته ... گرد ... دل ... ناملایم ... رسیده باشد

علاج کرده ایداي پوشنده افعال صانع بکمال رسنده ... سنته باشد و ... در دورین ... دوست
... سرزنده که معقول است کیفیت که ...براي حبیب کوته بیان کرده و کارکنده ان ... بلباس
تعلق که سرمایه انجام این مرجع ... ت ... ده اند و سرانجام آن کمال سرگرمي کوشش تقدیم ساند
تا بکها می که خلعت تحریر رسته از ... ي ... ت ... نه جاذب طلوعه اقبال ... تم
تجرد که بامثال معاش نسازد و باسبب ... در رسد کشاده پیشاني و شکفته خاطر باید شناخت
و ما مدیر با نفس ... که تجردي که ... رسد از عوائد نفس ... از ... نسته ... رز
... اسباب ... قرة العین عبد الله زید عمره ... رحمت داشته ... خود را ...
نسازد ... ازکرامي اوقات ... دانستن مقدمات علمي و برخي بر داشتن اخلاق عملي ... دوت
کردند و با برادران طریق ... رود تا از دولت بهره مند ... و از ثمر برخوردار کرده العاقبة بالخیر
... این ... نامه است ... از ابو الفضل مبارک بسوي یار گرامي حکیم همام
نه حکیم همامي که به حقایق حکمي ... علمي موصوف بوده ... این روزگار ... ونه حکیم همامي که ...
... شاهي ... رسالت ... ازین ... ونه حکیم همامي
که ... مولانا ... گیلاني بوده ... ونه حکیم همامي
که ... حکیم ابو الفتح بوده محبوب القلوب ... ونه حکیم همامي که ...
رسمي بازده ساله ... ونه حکیم همامي که این خراسان و لستان ... روزگار
... مکتوب ... ونه حکیم همامي که جمع ... مذکور در ...
فرموده در ... اسرار ... بدین ... انوار ... شده
... ساختم ... چون
... راميّ

کسوی

بدسطرمي ... عبارات ... نوشته ... ونظر ... دوست
نکردانست که این ... هنر که ... بسته ... زبان کوتاه
سازد ... برادر ... منفعت حکم ... از دلش ... تحقیقت
... بر تحقیق تصور نماید ...
... مردمي ... صحبت ... کیف که در روزگار ... اکنون خاطر
... ت ... از جمیع ... و ... جمع بوده آماده ... بسبب
... مشتاق ... ولیکن ... طلب نامه که ... خاطر
فرزند ... ونه ... شده ... توجه ... سعادت شود
... ساخت ... آمده ...
و شمار ... بتقدیم ذي قعده سنه نهصد و نود ... کرامی نامه
... ربیع الاول ... شده ... کرده
از ... اکنون خاطر ... که از ... بوده ... قدر
... بوده ... بقیت ... ان نسخه
کمالات ... صحبت ... که در رسم و عادت ... تقید سرشت
... فرمودند ... بود
دل ... ما را ... فرمودند ... انکه ... که ... ات
صحبت ... مشغولیت ... اساس ... ظهور ... گفت
دکو ... ملک معني ... نفت
فرموده ... این ... خوشش کرده باید از ذ

ان شد مسلک بیان آوازه اند و اداهای کو منکیست هرچه بزنی دید کز دوری صحبت پیوندیکی
بسیار کفته باشند و این دو صحبت از حد و ملک معنی بما بحسب حال خویش دیده می نگارد
و این قول بقسمی دیوکه دور نکند اند شقتهای بسیار کنون نیز باویت تا کار دم مکر کسی رساند
المشتاق امید که بهمت مردان تکمیل نهاد [illegible] شفقت خانه حکم ترتیب رسید
یکی از نیک مردی در دل جای دارد و لیکن دنیای اوراد المقلوب بصحبت نیارد اکر چه از صحبه
و محبت قدیمی که بملکی ملکات حکم حسن دارد امید ورزیدی چنان نسبت که از عالم [illegible]
بجز سخن نیست امیدم بحق الخیر الملائکه فرمایند و مستعد کمالات تعقلانی برخود از بندی ترغیب
عزیز القدر مدرج صوری و معنوی رسد بسته اند خاطر حقیقت بین را حق کرامی ان تسخیر جا
الهی را ملکی از ملکت سعادت نظر مکث نگاه می اندازند و در بستان شهرای از وی ...
سینه دل بحوصله ... رحمت بداده و نزاند و ماتم و بقیه ازهم باز می آرد که فرستاد ولا
فرزند و تر صحبت آن اسعتی مدزنان حسرت ازم زنده کامیابان کوی بخود لیست و اکر زر خریده آباد
حالم طبیعت نظر ملکیتان بشد ابیت سور آمد هوش نشناسی بسبب شعر آن باه حکمت امنیاد
باید که نیاقهایی روزکار و ران ناسزی مانده هرکاه حالم حس تا از زمین تهی سایان کوه دست
تا ان جیه لائق که بشیره ذخ در سوکوار زهی و ماتم در رتبی حسرت الصد بمقرت قدر محمد خان بانه
دانکاه از زین سعی اندیشه تسلی خاطرها بر کرامی محمور ضمیر بی تدبیر کرده جا بنایم جا کنم
که آن نیزاورد را آزار امکان ده را از نامه سوخت تقدیر سیمای نیست که انکار نه مطرب کند زره و دنه بکر
دل درنا و دیده او در تبین بیبین و بسیار روزکار تخته اثار آن نه ده حایدا ان
طهارت بوده و حین روز مصیبت حکان که طبعت بر فطرت علیه کروه باری و باوری کناد
بردن خدا ساز و رای ملک ابقا باد نفس از فاکلدان دنیا اکر بر شمند آنرا اسرت افزا

تا باشند غم از تیغ خود چه اسو و زنهد ده عالی الشان آست که لیر وقت این بجش افتاد دنیا امید که
رسید نقد توفیق ایزدی میان من چه چرا امیده متقرری طومیت آخر زماند دیگر جه بر رسید کی اسعاد ذ طلب
بکوید قاید دیده توفیق بکمال باد و ذات الباب... للم الله که خاو مشکل بسند و قحط سال مردی از
نعمت ... نه حتم ... رکنز کنجینه کیست شکر ... الحمد لله که بدوستی ضمیمه خانواده السانی
نهیه از مناصی حسن که فضایل مکتبه نژادی ذاتیه و هبه فراهم ذرید و کام و با محبت ...
خدمت امینه ... نی صحبت اقبال بدرقه دولت رستگاری حسنات ان احسن الذات را
النبر دو مرحمت زنده ان مبارک زاده مقبل سخن ماطرا افتاب بزبانی که بر دو شش ابیت جران لسان
خود و اقوت این ... مشورت تادن طلب و محبت کرامت امید که بهمین نحو نسبت آن
زبست کرده رست کفنا حب بجان نعایت سخن بجت را زالنظر منتحق کرد و دای ابوالعقل چرا سخن را
تا فهمیده نیکوی محبت تو دلیل مودت او بهت ازین انتشار ما درت بکیم زود ندانجه الزم دوست
بر دور از جا بعد نامه مایی که به برادر کرامی نوشته اند تنکدلی مقرره بود و آدم دامان و جنت بای
کون زاهد اضطراب آورد مستحق کرداند وه بر خاطر صافیه خیر نحلیشان نیز بسا داکر چه
جمعی از محبت ملبه ...ن بر راه تجرد اختیار رسیده کج خمول فرو رفته اند اما پیوسته کروهی از شهروان
خیز رو که بینود بینی وبی شه زادی خود به سر تقدیر و رسیده خود را تا بحالی داشته با ملایم را ملا
انکاشته اند و جمعی که باین آستان سعادت رسیده اند راحت زاد محبت داشته از مکارت
کسب خلوالحقیقه اند و بیش روزکار را به نوشنس دور زرد و عزیزه دانش والاو فهم درست
کو دیده رحم الله باید که کار آمد لیست و جهل و اعتراض بر تقدیر ازدی و دانسته باش دوستی را
باید کرد که اثر نفر تقدیر بر دست نشسته بر بسم و عادت سخن کرده شود که المنت الله که دوستان
و دشمن کاه و دارید که بزرکان روزکار در خبر نفسدان بوم خویش می تسد باید که هیچ وجه در رسم خاطر

76

ما سنوح و نوز که قطع اطوار محبان و نسونه کار سازد بار دو عصمان مردان بدو غاب برند و نیل
باز نیاه و دیکا بیکم امتوزه کار نیست همه غایت بلند و در افت ارجمند او باز در حیاوه کاسه رست و میان
به است کرده بادی و بهیچ شاکر نکه او بعید نیست کرد در اند برای چه اندیشه شد باشید و اکه همی از
دنیا داران سبد دولت از قصه تا که [illegible] کار خانه نکوی [illegible] الله الا کرد
عقد ان نیابی حکیم ابو الفتح و از جاده نه جا کنند او شاه ان اقربا ارسطو لسانی اسیر فتح الله شیرازی که
دانش بزرگ سبش و الا درست و ملک معنی را با عالم صورت فراهم آورده نوبت سماعت کرده
خنده زهر آلوده می نموده اند همی مرخاطر ایمن بنده نهاده خود می نهاده اند آن آبرو را
از تنگدلی و شیفته دالا امروز ان کرده مرحوم هیچ مدرس نبرد روزگار خود آن میکنند که هیچ
نکنه سیف اوفانی که بحرف این گروه باشد و این خموشی تیغ خرد را نخست لسخن آورده و ا
در روز بار بر زبده می گفتار مهر ریست این رباعی جذب محبت کنند حرف و رنه و رین
طریق نکفتار فارغم الله بس و باقی هوس نه من بود و رسیده ام و نه برگزیده من
پس از هجران بشری و حرمان عنصری چون سر زبان کوی باد دانی چه نالش کنم همگی همت بر و
انست که آن ساکن سمای قدس یکشب داده بیشانی و شکسته علانی بر ین معامله داتی آمده از الشنق صورت
دخانم ظاهر ابرفع حجاب کرد انیده روزی چند بخلوت ستاند با امروز که طیلسیان تجرد نرد و سش
نهاده حسن از رامی بی تعلقی تو زند کنز بی بود پس شوریده و جمعی بود پس از آن زرده آخرین دولت آن
تعلق در آورده خلوتی کرامت نموده اند نزول مدارج علیا را که بر صورتی ستیقی منت در نظر
نیاورده معموری خلوت قدسیه را از آلتشن لنا بتعلق هر دانسته سر انجام صورت شدید تحوز
انتظام معنی نماید و آن منحصرست که قطره خود را معدول العمل داشته در حوز استعداد آن است
روزگار بسر برند بخرج و دخل وا رسید و مردو سش رفتار روزگار سالک نشانند معامله را

باشند

باشند نسبت فرود و بیم مستبر رفاهی بند [illegible] فلواهیچ فرو دنیایی که بوابسته در نی کرد که و ن
خواهش است و از نشر الطاف الهی دکونی حرسندی مدارد و انزدو تهی دست الهی محبت اکابی خود
خوبی نیکی بوستان سار خارستان صالح کل میرود و جهان آوده بقول البیان شریف الهی بابی بیت
تا آلما فرا نموده با جنس عنصری اکنه ایمنیا ربیت [illegible] اکه از وجه اعتبار بهره لست از نیس
دوستی خواهد الله تعالی آن سبب دل کونین را از نار توفیق اعمال لایق سرانجام این عالم صورت داده
در خدمت [illegible] از نظر کوته بینان پوشیده در رد که خواهش کند دل شدید امرا به حرم
منفعت و صد هزار لقا انتما را به حرم مرد احتش معاملات صوری و دل بدست آوردن بنی
و معمور ساختن جاگیر و سرانجام نمودن خدمات مرجوعه را از شانی فطره بلند نداشته نیز کرم
خواهد بود چنین را حسن خدمت و لطف اخلاص و لقدر بر آری این اشارت راه نشود
که هر چیزی که موجب غیرت نفس باشد در طبیعت بی دو اول پایه اهلیت و هر خور در پی از
صحبت [illegible] خلاوه نامی من آلست که هموار بهتر از حوذی را جو پایا که در ملا دست و لی
نغمت تو مایید راه نمودم ذکر تو نادانی و السلام [illegible] مجاری احوال قدیمی خاصه نسبت
الله تعالی آن یکانه روزگار را در عقل موشش مطابق طبع روزگار ظاهر را رسته بخشاد لهز
آسمان قطره کار خاکستان معامله جهانیان بر داخته اند که داغ بر نامیه ظاهر بر بستان صورت
معمور باد دیده امروز ما را بدوستی شریعت سطرست یا شریف معامله کار آنشا دو بستی نما
باید داشت در ملامت احوال زمان و سرانجام خانه و لکا هداشت سپاهی باندازه حصه برابر آ
خرت خود یکی نخواهد داشت و چون طیلسان صورت آرایی بر دوش انداخته اند است
از عمل معطل خواهید دانگاه بوی تمامه خود را از بهانه کرده کرده اند چنانچه از طایفه والای ملک معنی
است و اول قدم سکان دنیا آنست که دخل خرج مستقر اند نموده از آن کرده باشند که دخل افزون

از خروج باشند زنهار که چون من هر دو این پایه در رسانند ما حاکم کرد فراوانی منزله فنیناهت بنجید
معاد و کردن بچه دیگر دست تاریخ مدتی نودیم سعادت شعاعت باشیم و با بعیدم الکه ما نکوهش کننده
خود خوش منی مدیون و قوت نعمتی را ستمان صفت کی شورت نباید اتی در شورش باشند نا به که
حقیقت اوقات را لازم داشته یک دفعه این که بیند سیاپان منزل ددو نمیکند پیلا
مرجوعه چرا خست سخن بسیار است و در جست نکند چه تو لبید الله الله مخاطب ابن از یک
همه حسنی را باید نیکو خدمتی و رجوع مردم و غایت صاحب بدست نکرده زند و علاج بهار عرض
آرد نباشد العاقبت بالخیر ... اعد تعالی این یگانه کارخانه فطرت را توفیق جمیع لشکر زیاده
در عین فراغ خاطر توجه سر انجام شاهی ظاهر سیر کناد فراخ حوصلگی و دوربینی آنست که این جمعیت
روی دهد چه بسیاری از برآمدهای علم فطرت نشیب آباد ظاهر است که قابل توجه نیز است و چون در
تحقیق هم مراتب ظهور تجلیات الهیست در نظرند و رعین اوقات نمیکند باطن نشیب منزله فرازی
می نماید و از دیر آمدن عرایض و گرامی نامهای خصوصا که مشتمل بر سوانح گونه گونه هندوستان است
که مکرر آنشان را سپردیک کرده شد و عرضداشت مشتمل احوال الحمد و د آماه بجاه ار سال در زمانه
خیلی از آن در بحر دیر نود و نه نیاز نمودندی طالبان بر دوستی زمین بوس با همت کلان بی بود ه
امروز که در نشاء تعلق اند از بندهای فرادان از زمین زادستی محجوب بودن به خاموشی بهاران
بهادران است مقدم جمادی الاول سنه هزار و ... نکارش یافت ... الله تعالی
نسبه تکوین و رمز ایاد رسانند کامیاب دفا و اقبال کرداناد نیابد که گرامی نامه مفید ایم که جهت در
هر سال یکبار فرد ریاضت بار حصول فرصت زیاده از کارهای دینی مقرر کننده مدتی یا ملازم
ساخته نیت در کار من تکلیف بعمل می آورند یا در بیرون نهاده اند که هر گاه این باطل هر
محققان بصیرت خود آرای مذهب ذوب الحال به بنگی در دل کذر و نیاب و لکنه بحث بخشید.

بافایده

بافایده اقبال رهنمونی فرموده بدار المقدس حقیقت ... از آن عالم سلوک منور ماند و با دیگران
ارزاده مدار اعراض از استکمالات نشئت که با نماسک امکه تعلق از جنس از آن سرور است در میان
اشد العاقبت بالخیر حقیقت بگفت و ریا و مجاز کهن را الشاید لیکن سرنوشت آسمانی
در تعلقیات مجاری و آشنایان رسمی در شرعست اگر یکبارگی برگشت گوکنند با ماشورش داشته باشد
نه باکی بر ورم رتبه کشاده پیشانی و در هستی کره مراد و این بار بر دوش خود کشیده می شود خصوصا
اینجور است که مطلب از آسمان بجز آمده بر زمین و تعلق خرامی چند شایسته شایسته نماید ای
هوشمند مذبذب تعلق شدن آنست ما لنور و خلوت سرای تجرد حمیدن و تجردی شدن آسان کاریست
که در نقاب نفاق هجوم فرقه خاکساران طبیعت بنور رسی و در دلستان معنوی او نزد دوجهان رتبه
نماید و خبان نشست و خواست کنند که رابطه هواز ان این دوعالم طی فلفر بر زند و با این والا گوهر
سرخ روی نشاتین کرد و مطلوب خطبه بیان اینین رسد شریف سر مدی که برای درستی
معاملت و درستی محبت سرگرم بوده در خلوتجا دار و داشته عا نموده که اندرمی چند نوشید
که هنگام مفارقت صوری ناصح بیریا و اعظ مهربان او باشد اگرچه خود را آماده این معامله ساختن
و قلم مرکا عقد نهادن جمعی از بسر ده لوحان دست مادرانی را در کمان اند چنین است که گذرنده سخن
در آگاه و کلام رموز دانان نشاء صورت و حقایا شناس عالم معنی ست لیکن چون خطاب سن
با کسی است که از روی قید دانی روایت سخن بشناسی نسبت داشته باشند غرض آلوده دین و دنیا
نبوده در اجابت سوی ... دو نویان چه حرید و فر وخست نشانه نحو اهش او خطر از ادوان ... اند
باز داشته کرد ... رخود را چون گوید نهیبه که بهای خود در قم بی آرد ای جوبای الهی اول شورش شی
که در خانه امکان بظهور آمد آن بود که کار نقد را انسان ... بستند در بسیج آن ها ایته کرد ند و بند بسته اند
که خیال بعذر نادانی روی طبیعت را دید و ملاکت صوری بار بی آرد و همچنان عذرهای ناگوار روحانی

که در مزاج او می شود به نسبت حرانی ... مناطقه و مودت ... می خواهد بود و گاه معامله چنین باشد
ز نقش ملقه مرده در زمین و دنیا و بدان بنا بر کلمه چند و رانده طلال منولیه تا اساس معامله دانی و صدا
شناسی به نهج صورت با امور کنار است زنا درستی چون راستی و درستی معیوب جمهور انام
و خیانت و حیله و مکر در شیوع تمام رسم بعدی ... کشته معلقات دست تطاول دراز
کرده اند لقمه حلال بحسب دستور بیت زمین خراب که حق شئی ان متعلق کاشته باشد ... اند ... باب
دستور ... بتقدیر بهم رسیدن اسباب زراعت از وجه حلال تربیت آورده اند ... تکمیل و ... که
توسیدان قوت فراهم آورده شروع در کند ... زمینی باید بس عزیز و نایش کان طلا و لفرد ... مثال
آن از متمولات دور و بر تقدیر بودن اسباب کندن و بر آوردن نابدید و میوه خدا آفرین
که ملک کسی نباشد زراعت کرد ... آورد کی دست تصرف بری و منزه بود از معمور عالم عابت
دور و زمینی حاصل ساز بتحرفه ... مکاسب ... از آن بر دو قطع نظر از زمین ... که اندکی از بسیار
کوشند تحسین قدم سپاهی معاوضه جان بمال است و اول اندیشه ... که متاع ... گران شود
دخل عام سرمایه تمتع خود دارند کو سپاهی که از تحت ... بجهت انتظام جهان خود را
از سعادت بان ناظم ملک گردانیدن احتیاج نماید ... که ... طبقات انام از جانب
هر دیار محظوظ شوند ... کرم کنند بسی کار ... از گلستان ... آید اکنون
از خارستان بوستان می آرد ... بهشت ... اند
به ... تقدیر ایزدی از دوست و دشمن ... که جز صلاح ...
و ... دیگری و در اندیشه پناه ... آدمی ... انام ... ام
اختلافات و انواع باین در نهاد ... خردمند ... که ایزد جهان آفرین
که سلسله بنی نوع انسان را انتظام بخشید و عالم ... بصورت است ... معنوی

د المطالب

تمهید المطالب ... انسانی ... اظهار این گروه نماید ... باطن ... التفات
... دستور بوده ... نبی ... بر مسند ... یاد ... بزرگ گردانند و از آن
آن گروه سازد تا آن برگزیده ... بر سر سلطنت گشته مقتضای خرد ... که جز اصلاح عالمیان
در نظر ... حق طویت ... آلوده نباشد انتظام عالم نماید طبقات انام را ... بنا
و مخالفت در ... آورده ... قهر و لطف کرم ساز ... دادار جهان آفرین
این ... معاملکی و حسن انتظام صورت پادشاهی ... گردانند ... که
... کامل ظاهر و باطن صورت و معنی ... رواج ... اقتضای عقل
دور اندیشی که مخالفت آن ... جان آفرین است لازم آید که شوکت و ابهت صوری
همچنین نادره ذاتی افزون ... ارباب ثروت را پایه ای فرمان ... گسسته
ریاست خاصه ... املاک ... از حسن قوانین ... مصون ... جهان را
حق ... و ... آن ... همت آن فراخ حوصله ... عدالت ...

بر قدری که شوکت ... نظام ... باید گرفت ... سلطنت نظام
... سپاهی در گرو عدالت ... و ... که با ... جهانیان
کاری ندارند روزی ایشان ... دستور ... که ... این گروه باشد ...
... معقول ... که ... آورده اند ... که ... لازم است ... که
... زمان ... حکمت ... مانع نظر اسباب دوستی ...
... حصول حقیقی ... دنیوی ... حصول فواید ... علوم ...
... ذات ... و ... چهارم ...
باید که ... اختیار کرده ... کاری ...

درست آید درست کن مباش که در جهان دریغ بادو انست فعلی پرده وهم نظارت

اندری اندوه و دانش را اول باید آنست که از اسباب انتظام گشته که سکر و سود کدامی آرد و سبب

از آنکه این فهم بتقدیم رساند و مستعدی که بی زنوع شوری سرانجام آن مهم تواند نمود بدست افتد

اگر از روی تجرد کی مبارک باد اما نیز اکنون والی کلاه دلخوشی رفت و بر پیشانی گشاده

فرماید و چنانچه درین راه تجرد نیت درست و ریاضت نفس و دوام آگاهی عبادت

که طریق تعلق نیز درستی هیچ که نیک هر دو یکیست خلاف راه تجرد و عبادت سبب

راز صحیح است که انتظام جهانیان باید و خود را بسیار نیک عادل کل دانسته و از

هر عملی که درین راه واقع شود داخل عبادت است بسیار هوش باید بود و ندست این

بنیاد کرد که اخلاق ناپسندیده آن ناستوده بزرگانست نه آیین شاه پسندیده بدو

همواره در مهمات جزوی و کلی غرض را استوار نداشته با دوست و دشمن یکسان سلوک

نماید و رفاهیت برایا و معموری ولایت را بهین دولتخواهی شناسد و در پرسیدن

احوال ملک و سپاهی که به فراوانی جزو [illegible] که دامنه مختلفه بشفاعت مشروع باید

بستاند و فرونشست و در زمینی رانیهاون انجال سازد و اظهار حق نموده همواره نیازمندی

و یکسنگی مناسب بوده در تهذیب اخلاص که ملکات چهارگانه است اهتمام بجا آورد

و در رفع و ازاله ملکات رذیله کوشش بلیغ نماید مقرر عقلاست که دو دانه

بافراغت وقت مطبوع و معلوم است که چندان خیر مستعد و مستعدان خیر صد زیاده که این

دیگر رو شناسی و با طبقات انام اگر دوستی نتوانی کرد باری وجهی کنی که

در میان آید دوستی خود را از ایشان کینه مکن و عاشق سخن چین مباش

تو باشید ملاحظت مکن و تو آبادی بعنوان یکی می نمودن با بزرگان و قدر دانی شناسی

روزه و خیر کردار او و راه معارفه ستیز بزرگی کاری که نیکی نیست و جهان شناسی

در معاملات خوشی و دینی قسمت اولیا بجا آرد و بهتر [illegible] احوال خود باشد

که چه چیز مرضی الهی بجا آمده و چه نامرضی و خوش اندوزنده از نکوهی و ناپسندی که گویی البته راستی

ملاحظه کند به سرهوی گذشت آن شود و به کاری کرده باشد و صلاح و فساد آن چنانچه بعقل خود مشورت

نمای مردم دانای سخن سرد رسیاد آرد و تنها به عقل خود عمل مکن و هر گاه اجماع جمعی زیاد

دهد آمده سستی مکن همیشه از رهنمایی آگاه هست خواه و با خود احوال و گوشه نشینان

و مجردان توسل جوی و بر حافظه اعتماد نکرده در مهمات نخستین یاد داشتی بنویسد و در اصلاح

و مهام اهتمام ای عزت میل باشی و دولتخواهی در کفایت اموال منحصر بدان ملک نمود

آن تحصیل مردم مخلص کارگزار دان و جهت خاطر خوی زینت سیم روا مدار و در صحبت خوش

اندکویان و پرهیزکاری و کسی که را نکو گوید درست رساند عاشق او شو و سخن باز به غرضان معلوم

آن را راست اعتقاد مکن و در هر شب راز ایری کند از خود را ندست غضب مده و حلم

درین پایه باش که از تو حسابی نکنند و کیف مخور و خنده بسیار مکن و در شداید و خوار دست

از جایی پر و مال بدست بیاورد خوشامدی که با او بسیار بی ایشان و کلا به اجمال عمر باشی

بهمات نیز و زر که بسیار داد کار مردم خلق اتفاق افتد و بر که چون عاشق فرخ زمانه و طالع را

بهمدست زده مدار است و پنج ابان ماه و سال سی و ششم الهی قلمی شد

الله تعالی علو نیت و حسن کردار و توفیق محاسبه و دوستی جمهور عالمیان یاد و بدهی الفت عظیم

و فراخی حوصله بروجه احسن روزی کرداند و درین فقط سال سی اگر تو سیم

از زر و رسم ظاهری ملوم چه گفته باشم زر ریخته فراوانی این گروه که شکوه جدای امثال

نثار خاطر انصاف گزین بغایت گرانست اگر نه اینک سفر ملک استایم و بی کار کس

رشود و رسندی ندانی نیست که چگونگی احوال صوری و معنوی ایشان از رزواه اصلات رنگ سبب

نباهی نداز واسید که همیشه خیر باشد والسلام شیخ حسن موصلی کو

باز آزادگی خاطر و کم تعلقی بمشاغل صوری و رضا و ارده بالعقل اشتیاق خود دارند و بقین ارباب که درگاه

طبیعت از زبایه دریافته که خواهش را ... انکه خبر است فرد دمی آید ... سبب ... ایشان

اهلبیت و انکه در اسرار خاص ... بموصل سفر اکر ده بر عالم بشریت معذور ... امداد ارشاد معروف

عذری دلپذیر بدست نمی آمد که پای خود را در طلب ابای معنوی ... که اینک نیست چو

ملاقات ابای عنصری منتهای ای تارک فرض وقت بود چه از زره نوافل ... بهوش ... بر

نگاه بوی مقصود ... باقی ماند در اضایع مکن ... فراهم آورده ... غرض نیست

زیاده چه نویسد شیخ زاهد ... درند خرد مندان و ستایند

و الشعور ... ایز دمنان و برداشته حضرت سبحان در حرکات و سکنات حبانی ...

بدحا فی رضا بر ... دکار خود مسطور داشته ... التفات خاطر در سنان خود ... داشته

بودند چنان ... که ... شوق صحبت دوستان را هرگاه ... نامه

با عتصاد ... لعالم ظهور ... بسته ... سالها

شدن ... خوانده خواهد بود ... ان ... توانند ... رزو

ملاقات ... نامتقضایی ... خود ... الخطاء ... ماید

اکر ... علم خود عمل ... علم ... بر

تا ... بر سد ... سعادت ... کمال

کمال ... نیست ... خاطر ... داد ... آسم

سبب ... ملول ... الله تعالی

81

بحوادث روزگار و طول کشیدن ... ربیع الاول سنه ... و ... و ... بافت

... در مجلس ... مسند

دوام ... عقل و شجاعت ... سلطنت ... ساخت ... ایشان ... این نیاز مند

درگاه ... طلایق ... ایشان ... بکتا ... ان

تحقیقت ... سعادت ... الهی ... فتوحات ... کرده

... بکار ... کشوده ... مردم ... آمده ... دولت ... ل

طالب ... سعادت ... شاهزادگی ... انی ... باده

... خلوت ... عطا ... یکی از بندگان خاص شاهنشاهی

کمال ... اعتماد داشته ... رجوع ... می آرند این ... جهانیان

که ... حضرت ... خدا ... فرمان ... مراد

را ... انتظام مهمات ... که ... اقتضای آن کنند

مرز اشاهرخ ... دیگر امرای ... طلب ورود

دیتر ... نام ... فرمان شد

که اگر ... اقبال ... جلال

... ایشان

که ... الهی ... اعار

که ... درگاه ... اقبال ... سمور

برآمدند ... عنایت الهی ... اصلاح ... انتظام ... کاینه

دل ... ملک ... که ... ایشان ... بود

یکجو نسلی موده ... داده اکثر در باب تحقیق نمودن تقریرات ایشان نوشته بودند ان الله
تعالی صورت خواهد یافت و حق بظهور خواهد آمد و آنکه از باب تماک و دیگر ... بودند جمعی دیگر
روانه خواهد کرد و ... سر انجام کارهای ... خواهند ... الفعل خود ... رتق ... اینه
با ایشان ... بوده ... آن نواحی خواهد کرد و تفصیل منصب وزرات و ... هرکدام
نوشته ... احتیاج شود و نواب ... ابوالفتح خان ... تعهد ... ایشان ... مملکت ... بنوع
ولایت ... لشکر ... خبر ... تمام ... بخاطر ... اثر ... کشور
کشاپی ... توان کرد و ... رسید ... بسیار است ... کلام ... ایک
... بعد از ... سر ... گذاشته ... خاطر آن ... ان شاء الله ... فکر ... فراهم
آید ... و اقبال پادشاهی ... اولیای دولت است قاصدان ... روز ... الله
... شوال ... پادشاهی ... آمده ... تطلیقه ... ازانکه
... در ... بودیم که اگر ... منصوب شود ... مناسب ... ازین
خود ... انکه ... سیدند ... خواهد بود و ... ازین ... زخم ... خورده اند
... بدیگر ... نموده ... بعد ازان ... صورت خواهد ... باده
نوشته ... الله تعالی ... حمایت عنایت ... صحت
ایشان ... لشکر ... پادشاهی ... اگر چه
... آدمی ... بجهت ... مشکل ... تجربه
... و ... اعتبار ... قوم
... ایشان ... نهایت ... رفته
... خدا ... صورت و معنی ...

آلت ر

... ملازمان ... خوصان اندیار از اهل تعلق و تجرد و یک ... که در ... و خوانندگی
امتیاز ... و ... بیت ... ماند ... که هر چه بعید کی
... در خلوت بی ملاحظه ... باشند و ... ازرده نکرده ... اندیشه ... من
... خوش ... و ... دوست ... آدمی ... بواسطه مشاغل ... شود اند
رسیدن اکر ... اگاه دل آنست که ... شد ... اکر ... باشد
... حقیقی ... دولت حقیقی ... العاقبت بخیر
الله تعالی توفیق نیکوکاری ... دین و ... ایشان ... رسید ... گذشته اند
روشن شد ... ازرده بودند ... ایشان ... ابنی ... ازار
... خوش آمد
کویان خانه خراب کن ... فرصت ... است ... یکی ... دوستها
که ... بوده ... که آن سعادت ... شناس ... دیده ام
... موافقت ... بهر حال ... گذشت ... فرصت ... دست ... شد
... خود ... صورت ... خوش آمد کویان برای آسایش خویش
راضی نشوند ... فرزند سعادت پیوند ... روزه روی ... نمایند ... که زمانک
... آمده اند ... زنده ... الله تعالی
... ایشان ... حقیقت اخلاص ... سعادت
... اولیای دولت ... ذکر جمیل ایشان در محفل ... شاهی
زهی دولت ... سعادت ... ذاتی ... صورت و معنی
کرده ... آینه ... برکات ... حقیقت ... مطالب دینی و مقاصد دنیوی دلخواه

ی تربیت خود به کرفت پیوسته حقایق احوال خود را باو میداده تا و امن کار درات ...
قابلیت کیه بها لطور بر ی پن سالی کنی بوده تا در تحصیل ... کان وهم شبهایی خود ... نکوشند ظاهر
کران سعادت ... ودهر روکار برده خواهد بود چون ملک اندیش حکمت نبود حکیم تمام عمر ملک
نقد ... کن یه همایون اشاره که جهان ... که این فدوی راه مراسلات مفتوح سازد کرم
ارزان کرده مکن ان حقیقت بوده تا باعلام آن خو قدمت کرد و اتمه العاقبت بالخیر
سیادت وسعادت ماب عقیده وحقیقت انشاب امیر قوام الدین مرتضی ... العیب نوجهات
اختصاص یافته ... پیوسته از ... بعض او ... رسیده و کارداني و اخلاص در سر ... ی و دلسوزی
و کفایت ظاهر میشود خود آدم شناس نکته در ... از روز بروز در ریافت خوبی و ذات او د لیل
است ... و ... می ... امید از درگاه آنست که انجمان کرود دل ما جا دارد و بما نظور ... رباده
او ... ظهور یابد ... فطرت بلند ... توجه ماموذ میتوی که از خوب بی اعتبار تر است
در سایه ... خلت زده می ماند و ... میشود میخید اما چه کند و چه چاره سازد که
او لا خود آنده بیش بزرگی ... یک ... ام نامرد هستم که خلاف آن کرده راه بجز د که فیل همت است ا
پیش کرم ثانیاً ... احسان ... و صاحب جودم کا ... همت ولی حقیقت هستم که این
را منظور نداشته گوشه عزلت که پیش نهاد ضمیر ... بین سنت اختیار کنم هرکاه فقره متین باشد
و ... هستم کرمان ... سپاه کری که فرمان روا ... زمان از ... فارس کنج نشین کمان ا ... برده
بقید ... ساند ... کی ... نام ... ده نیک بختان حقیقی ... اکار ...
خانواده حقیقی و ... ان کروه هست از سودا کری کذشته ... اخلاص ... یده
محروم ... دل ساخته نوشتم تا در مهمات ... کرمی و ... که ... ی ... مبادرت کو ... کار
التفت کرده ... و ... ی آن محال ... راضی و رفاهیت رعایا خصوص رعایای ... زره

مکر اجتهاد

82

کر اجتهاد ... بنده می و ... کوشش نماید که و اصل تحصیل تو زیاده از مساعی عالی باشد ... ملاحظه
رنج و ... ایشان ... ام ... جلیس ... عالی با ... فل ... و ... چه فایده دانی ... رفتن ... آن ... اب اهل سهامی حین دل ا
ا ... فارغ ... رسمیه ... کارکر ... شکل ... و رشوت باشد ... الا کذرانیده ام ... کذرانیده ام اکر
در ... نظام مهمات اهتمام ... و کار ... ی که خواهم بعنایت الهی پیش ... و ... ی درکاه صاحب ... کرفته
کامیاب صلوت کرده ... چنانچه بتوفیق ایزدی ... کامروا ... که ... ام ... نفس ... ظهور ...
... ضمیر ... حقیقت او لازم است که ... کند ... سی بران تصور ... کرد و ... آنچه ... بار
... رسیده اعلام بخشند که تر ... اهل دانسته نوشته ام ... یا فاتح ابواب علوم و حکم ... ای ... افتح
اعلام ... ... عرفنا من ... ما لا نعرف علمنا من ... ما لا نعلم ... یا من ... رسل
الی ... رسل ... لا ... خطاب ... انا ... الکوثر ... حلال ... النجوات و للتعین
... حیث ... الخلوات ... اضاعت ... العلوت ... الصلوات صلی الله علیه
و آله و اصحابه ... و ... ه و سلم و بعد ... تحفه ... الدعا من احقر الفقرا
... بلطف الله تعالی ... ابو الفضل بن ... رحمه الله علیه ... فضل زمین ... ب
... و ... حضرت سلطان السلاطین ... للعالمین ظل الله فی الارض امام السلاطین یوم
الوص ... الشرق و الغرب ... للاب ... عبد ... انه ... سعه ... مفتاح
... المقلاع ... صباح ... في ... خلافته ... اطهار
علی ... البقا ... فی ساحته ... فی ... تحل ... السعر
فی روضه المکارم ... الروح فی طبع ... فی ... الاقم خلیفه ... من ...
ادبا ... النبوه ... من ... منا کب ... المطیع ته منه ... نور الهدایت
و ... المسا ... الحیات ... فی حایل سایله و سلبت

83

٨٣

آخر دفتر سوم

خوبانت الطوس من کامل محامد لقد بشلم رفع العدل مع الاحسان في ... شال لكامدة تنبهم وبشر العلم

والعمل من سعت زمان مر اسمه حافظ حدود ونبيه بحد الله سلم للمحارم في ابنية والاه لاصدار

شعري من نقاد الكلام نهى المنكر وامر المعروف من لدنه وصية المعروف تقبل مجهول لا سند اسه

احان الا لعاقبة طايفة لكعبة جلاله وحياض الاوصاف حاكمة في منطاقت كماله فانظر كيف اعرض

رياض البشر لعنه ميسان اقباله غيب لجدوديها وكم استفاض حاض الطريقه من عمان توالى عهد

خمولها والنظر الى علو شانه ولا حظ سمو قدره ومكانه فان اقبال العالم من ذوي خلافه وامام

الملوك من اسفل اقدام اركانه لا شفقت احدي الساوسي والتوزيي والفتح عاشق لم

في المعارك والهيجاء والمغازي ابو الفتح جلال الدين محمد اكبر بادشاه غازي لا زال اعلام دولته

مرفوعة من السمك الى السماك وحبائل الملوك مشجرة في ترتيب ابوابه الاملاك فلما كان من لطف

مزيد دولته متوطنا في لساني وتوجه حصول منحه لنفرة ممكنا في جنابي لاجل اني عبارة من زمانه الذي

سرقت بتحصيل جلايل العلوم في اوان الصبو الملهي عن غوامض الفهوم ولان في منحه حصول السلطان

وفي النصرة الوصول اتيت الى الفرق الطاغية الباغية بالتغول والفرق التراخ المنزه حين وتراني

روحي وسري لي خفيا يوم حين فاثبت لنفسه النفخ ان اخر الوقت الاول من سورة الفتح

لا فيه من الانباع خمسة اشار وهو الفتح المبين وغفران الذنوب المتقدمة والمتاخرة

واتمام النعمة والهداية الى صراط المستقيم والنصر العزيز فعده الخمسة كاركان الملة

لهذا السلطان وهي المقدمة والتقالب والميمنة والميسرة والساقة فمقدمة جليه انا

لك فتحا مبينا وقلبه قوله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر لانه وقع بعد المقدمة ولا فرض ذكرا

الوزرا للملك العظيم كما ان القلب لعين الملك ومنه ويتم نعمته وميسرته ويهديك الله

ضراط مستقيما وتخصيص تمام النعمة بالليمنه لمصه زياده الشرافت فسرعة في لقضروما ولم

واوردت بما جمعته في تعليقه ونقلوا ودعت فوايد شريفه سمحت بها اذهان الملهمه المتقنين

فرايد نفسه جلت بها دير المحققين وادوادكت اعرضت على فكري القاصر هواند

فقره صعب من عين وهي القاصر الحسرات لعليل هذا الحوه المنحه وفاتح الفتوح الالهيه واتت

نحلت صوره مرادي في مراته او ضماله وتلمت قامته مقصودي بكسوة اقباله نعم بلغت

ان وجه مرادي ربي في سجل نواله وصور مقاصدي مشاهدت في جمال مواهبه ومناله فطولي

نسبي ونشرى لجهدي فجعلت قولي ومالا بد من قولي دعاي لقاه ونقوت هذه القوت استفعل

بدوام الدرس وذكر الحي الذي لا يموت في الحال جمعه الحمد الجمعه على هذا اختام هذا المعر

ونوجه دعونه على الصراس بحمه وبعض لسبو يده وخصصه الحمد الله الذي هدانا لهذا وما

كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله ومن علم انا تمام ما رجونا وانجاح ما التمس خاطرنا ابابه

للعشيه حلت عن سطح اسلمت مصرح رفع السلطح باريح امامه هذا يا الاحضار

من لسمي بساب الفتح اللهم اعجاب لنا محوا في اسراق نبأ سه ظهور نور ذرة كالدره

في برق السوح وتخليات بحرمه كمال المصي وجمال حاله واصحابه واله منت تمام